



دو هزار سال تاریخ خرمشهر

از خاراگس تا برآمدن آل‌بوجاسب

(۳۲۶ ق.م - ۱۸۵۷ م)

تالیف

یاسر خلفی

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | خلفی، یاسر، ۱۳۵۵ - |
| عنوان و نام پدیدآور | دو هزار سال تاریخ خرمشهر: از خاراکس تا برآمدن آلبوجاسب (۳۲۶ق.م-۱۸۵۷م) یاسرخلفی |
| مشخصات نشر | خرمشهر: اثرآفرین، ۱۳۹۴ |
| مشخصات ظاهری | ۲۵۵ص، نقشه؛ ۱۴/۵×۲۱/۵اس م |
| شابک | 978-600-92201-5-1 |
| وضعیت فهرست نویسی | فیپا |
| یادداشت | کتابنامه. |
| موضوع | خرمشهر - تاریخ |
| موضوع | خرمشهر |
| ردبندی کنگره | ۱۳۹۴ خ ۸-DSR۲۰۸۵ |
| رده بندی دیویی | ۵۶/۹۱۵ |
| شماره کتابشناسی ملی | ۳۹۱۶۱۷۶ |

انتشارات اثرآفرین

نام کتاب دو هزار سال تاریخ خرمشهر
(از خاراکس تا برآمدن آلبوجاسب (۳۲۶ق.م-۱۸۵۷م))

مؤلف: یاسرخلفی

ناشر: انتشارات اثرآفرین

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۲۰۱-۵-۱

دو هزار سال تاریخ خرمشهر
از خارا کس تا برآمدن آلبوچاسب
(۳۲۶ ق.م - ۱۸۵۷ م)

یاسر خلفی

فهرست

| | |
|----------|------------------------------|
| ۱ | فهرست |
| ۲ | مقدمه |
| ۶ | فصل اول: |
| ۶ | خرمشهر در یک نگاه |
| ۸ | مشخصات جغرافیایی |
| ۲۲ | فصل دوم |
| ۲۲ | خاراکس - پادشاهی ميسان |
| ۲۴ | پادشاهی ميسان |
| ۲۷ | موقعيت جغرافيايی |
| ۲۹ | شهرهای ميسان |
| ۳۲ | نژاد و تبار ميسانيان |
| ۳۳ | دين |
| ۳۷ | سرنگونی پادشاهی ميسان |
| ۳۸ | ميسان در دوران فتوحات اسلامي |
| ۴۰ | فصل سوم |
| ۴۰ | شهر بطن |

| | |
|----------|---|
| ۴۳ | بشترینه بطن |
| ۴۶ | بطن در کتابهای جغرافیه‌انان اسلامی |
| ۴۸ | نبردهای سالار زنگکن در بطن |
| ۵۳ | موقعیت مکانی شهر بطن |
| ۵۷ | شخصیت های تاریخی بطن |
| ۵۹ | فصل چهارم |
| ۵۹ | حصن مهدی |
| ۶۱ | تاریخچه حصن مهدی |
| ۶۶ | حوادث مهم بطن و حصن مهدی در قرن سوم و چهارم |
| ۶۶ | لشکرکشی موسی بن بغا برای جنگ زنگکن |
| ۶۸ | حصن مهدی در عهد آل برقی ۳۲۵-۳۲۶ هـ ق |
| ۷۰ | نبرد لشکر یعقوب بن لیث با زنگکن به سال ۲۶۳ هـ |
| ۷۱ | تسلط سپاه صمصام الدوله بر بصره به سال ۳۸۶ هـ |
| ۷۳ | محرزی |
| ۷۷ | فصل پنجم |
| ۷۷ | هم‌طی |
| ۷۹ | موقعیت جغرافیایی هم‌طی |
| ۸۴ | بشترینه |
| ۹۳ | فصل ششم |

| | |
|-----------|---|
| ۹۳ | حفّار |
| ۹۶ | موقعیت جغرافیایی |
| ۹۹ | تاریخچه |
| ۱۰۳ | روستاهای حفّار |
| ۱۱۰ | اماکن مذهبی |
| ۱۱۹ | وجه تسمی محمره |
| ۱۲۰ | تاریخ محمره از سال ۱۸۱۲ تا جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷ |
| ۱۲۶ | پی‌ریزی و گسترش محمره |
| ۱۲۹ | نبرد شریخ‌غیث با حاکم بصره و شریخ کویت در محمره ۱۸۲۶م |
| ۱۳۵ | محمره از سال ۱۸۳۴-۱۸۴۸ |
| ۱۳۶ | تسخیر محمره بدست ترک‌ها ۱۸۳۷ |
| ۱۴۲ | محمره در سال ۱۸۴۱ |
| ۱۴۳ | محمره سال ۱۸۴۳ م |
| ۱۴۴ | جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷ و اشغال محمره |
| ۱۴۴ | مانور دریایی انگلیس علیه محمره ۱۸۴۸ |
| ۱۴۸ | تدارک ایران برای دفاع از خوزستان |
| ۱۵۵ | اشغال محمره، ۲۶ مارس ۱۸۵۷ |
| ۱۷۷ | تاریخ منتظم ناصری: |
| ۱۸۸ | روضه الصفا ناصری: |

ناسخ التواريخ:

منابع

.....١٩٩.....

.....٢٠١٩.....

مقدمه

شاید هیچ شهری در تاریخ معاصر به اندازه خرمشهر در اذهان مردم ایران آشنا نباشد. نامی که همواره یادآور رشادت‌ها و جانفشانی‌های جوانان این مرز و بوم است. جوانانی که حماسه سترگ سوم خرداد را رقم زدند و خرمشهر و مردم آن را در یاد و خاطر ایرانیان جاودانه ساختند. اما باید دانست که خرمشهر برخلاف نامش که قدمتی هشتاد ساله دارد از تاریخ کهری برخوردار است و اگر نخواهیم اغراق کرده باشیم و پیشینه‌ای ساختگی با قدمتی پنج هزارساله یا بیشتر برای آن بنویسیم، دست کم از زمان فر و پاشی پادشاهی هخامنشیان و ظهور اسکندر مقدونی تاریخ این شهر با بنای آلکساندریا در نقطه التقای کارون و اروندرود آغاز می‌شود. و در طول این دوهزار سال نام‌های متعددی به خود دیده است از خاراگس و بارما گرفته تا بیان و محمره و یا شهرها و مناطقی در اطراف آن به وجود آمده اند که در بنای خرمشهر امروزی تأثیر بسزائی داشته‌اند از قبیل محرزی و حفار و ... نکته جالب در مورد خرمشهر آن است که با توجه به نام و شهرتی که این شهر در تاریخ ایران دارد، کمتر نویسنده و مورخی، پژوهش‌گر یا تحقیقی‌جامع و در خور نام آن نوشته است و هر آنچه به رشته تحریر در آمده بیشتر به مقاطع خاصی از تاریخ معاصر آن چون دوره فرمانروائی شیخ خزعل و برهه مربوط به اوائل انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی اختصاص دارد و استثناء قابل ذکر در این مورد مقاله چند صفحه‌ای آقای عجلنبی قیم است که تاریخچه‌ای کوتاه در این باره است.

در این کتاب سعی بر این است که تاریخی نسبتاً موثق و به دور از هرگونه جانبداری و تعصب قومی و زبانی و با تکیه بر منابعی که نویسنده در اختیار داشته و یا می‌توانسته به آنها دسترسی داشته باشد

پژوهشی نسبتاً مبسوط درباره تاریخ خرمشهر از بنای شهر خاراکس تا برآمدن تیره آلبوچاسب در اوائل قرن نوزده م میلادی و پی‌ریزی شهر محمره در اختیار خوانندگان و علاقمندان به تاریخ این شهر مقاوم قرار داده شود.

این کتاب در هفت فصل به رشته تحریر درآمده و هر فصل آن در مورد تاریخ و پیشینه یکی از نامهای قدیمی این شهر یا مناطقی که در به وجود آمدن خرمشهر مؤثر بوده‌اند، پرداخته می‌شود. فصل اول نگاهی کلی و گذرا به تاریخ خرمشهر دارد که معمولاً در کتابها و سایت‌های اینترنتی در مورد تاریخ این شهر عمدتاً همین مطالب آمده است.

فصل دوم در مورد شهر خاراکس و دولت-شهر میسان است که در قرن دوم قبل از میلاد به وجود آمده و تا زمان تأسیس پادشاهی ساسانیان ادامه داشت

فصل سوم به تاریخ شهر بیان می‌پردازد و حوادث مهم این شهر را تا قرن چهارم، هجری با وجود منابع کمی که در این زمینه وجود داشته، مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصل چهارم این کتاب به تاریخ حصن مهدی، شهری که در قرون اولیه اسلامی از شهرت زیادی برخوردار بوده و در دوره حکمرانی آل بریدی در خوزستان جزء مناطق مهم و سوق الجیشی آنان بوده است، پرداخته می‌شود.

در فصل پنجم نگاهی داریم به تاریخ همیلی، شهری که در یک دوره زمانی اهمیت زیادی داشته ولی نام و نشان اندکی از آن در کتابها وجود دارد.

فصل بعدی آن تاریخ دهستان حفار، که در تاریخ زندیه به همراه محرزی بارها از آن نام برده شده، همچنین پیشینه روستاهای آن را از نظر عوامل انسانی و اجتماعی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فصل پایانی به تاریخ محمره از زمان بنای آن در سال ۱۸۱۲م بدست حاج یوسف آلبوچاسب تا جنگ ایران و انگلیس به سال ۱۸۷۵ پرداخته می‌شود و در آخر آنچه از حوادث مهم این شهر در تواریخ رسمی دوران قاجار ذکر شده را بیان می‌کنیم

البته نگارنده این ادعا را نداشته که با نوشتن این کتاب توانسته ام تاریخی جامع و کامل در مورد خرمشهر ارائه دهم چرا که محدودیت در دسترسی به منابع و مآخذ مانع از آن شد که بتوانم آنچه را که مدنظر بود تحقق بخشم.

البته به حول و قوه الهی اگر عمری باشد قصد بر این است که جلد دوم تاریخ خرمشهر با نام «خرمشهر از نیمه دوم قرن نوزدهم تا پایان قرن بیستم» و سپس جلد سوم با نام «خرمشهر از نگاه خاورشناسان و سیاحان داخلی و خارجی» در آینده نزدیک به علاقمندان تاریخ این شهر عرضه نمایم.

۱۳۹۴/۱/۱۶

یاسر خلفی

فصل اول:

خرمشهر در یک نگاه

مشخصات جغرافیایی

شهرستان خرمشهر با مساحتی حدود ۴۵۵۲ کیلومتر مربع بین ۴۸ درجه و یک دقیقه یا ۴۸ درجه و ۳۰ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ و ۳۰ درجه و ۱۹ دقیقه تا ۳۰ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی از خط استوا در منتهی الیه جنوب باختری استان خوزستان، در محل پیوستن رود کارون و اروندرود واقع شده است. این شهرستان از شمال به اهواز، از شرق به شادگلن، از جنوب به آبادان و از غرب به کشور عراق محدود است. بلندی خرمشهر از سطح دریا ۳ متر و آب و هوای این شهرستان به علت نزدیکی بودن به عربستان و عراق تحت تاثیر بادهای گرم و خشکی است که از این سو می‌وزند. رطوبت نسبی موجود در این ناحیه به علت نزدیکی به اروندرود و خلیج فارس در تمام فصل‌ها بالا است. فاصله هوایی آن تا تهران ۶۶۰ کیلومتر است. انتهای راه آهن سرتاسری ایران، محور تهران - خرمشهر به درازای ۱۰۷۰ کیلومتر، به خرمشهر منتهی می‌شود. از نظر پاره‌ای از مورخین، خرمشهر کنونی را می‌توان به نوعی یادگار برجای مانده بخشی از آبادانی‌های تمدن عیلام^۱ به مرکزیت شوش دانست. عیلامیان از سال ۳۲۰۰ تا ۶۴۰ ق.م در بخش وسیعی از نواحی جنوب غربی فلات ایران حکومت می‌کردند. آنها به منظور محافظت از

*اصل مطالب این فصل مقاله‌ای در سایت پژوهاک ایران بوده که توسط نگارنده تلخیص و تصحیح گردیده و به عنوان چکیده تاریخ خرمشهر مورد استفاده قرار گرفته است.

^۱ - تمدن عیلام: ایلام یا عیلام نام یک تمدن در منطقه‌ای است که بخش بزرگی در جنوب غربی فلات ایران را در پایان هزاره سوم قبل از میلاد در بر می‌گرفت ولی در دوره هخامنشیان به منطقه جغرافیایی شوش تقلیل یافت

دهانه ورودی رود کارون، شهری به نام «ناژینو» در آن محل بنا کرده بودند.^۱

در حمله آشوریانی پال^۲ پادشاه قدرتمند آشور به ناژینو، بیشتر ساکنان این شهر کشته می شوند و خود شهر به ویرانه ای تبدیل می گردد. در روزگاران حکومت پادشاهان هخامنشی نیز به همین منظور یعنی حفاظت از دهانه ورودی رود کارون، شهر دیگری به نام «آگنیس»^۳ در آن حوالی ساخته می شود.

^۱ سررسی سایکس می گوید: کارون در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد در نقطه نزدیک اهواز وارد خلیج فارس می شده است و در آن نقطه جزیره ای بوده که اکنون به صورت رشته کوه سنگی مرتفعی باقی می باشد. در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان چنین آمده است: راولینسن حدس می زده که شدت ارتحال این نواحی و پیشرفت دلتای این رودخانه ها بطرف دریا در ازمنه قدیم در حدود یک مایل در سی سال بوده و امروزه در حدود یک مایل در هفتاد سال است. آناری که از نیارخوس باقی مانده ثابت می کند که در آن زمان رودخانه های کارون و کرخه و دجله و فرات هر کدام مستقلاً وارد خلیج فارس گشته و تماسی با یکدیگر نداشتند. پس بعید است شهر ناژینو دوره عیلامی در محدوده امروزی خرمشهر بوده باشد

^۲ آشور بانی پال: از سال (۶۶۹ تا ۶۲۵ یا ۶۳۱ پ. م.) پادشاه آشور بود. آشوریانی پال آخرین فرمانروای مقتدر آشوریان بود که جانشین پدرش اسرحدون شد. معنای نامش یعنی: «آشور به وجود آورنده یک وارث (جانشین) است». در کتاب مقدس نام او به صورت "Asenappar" آمده است.

^۳ امام شوشتری در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان در مورد آگنیس و شهرهای پیرامون کارون و اروندرود می گوید: در دوره عیلامیان چون هنوز بیشتر این خاک طبع مردابی داشت، آبادیهای مهمی مسلماً در آن نبوده است. استرابو گوید: «و کاره دریا مرداب است و بندر ندارد و از این جهت نیارخوس هنگامی که از هندوستان به بابل می رفت، نتوانست یک نفر راهنمای بومی پیدا کند، و هیچ جا نمی توانست کشتی های خود را به ساحل نزدیک کند و نه کسی را بدست آورد که از اطلاعات محلی او استفاده کند.» و نیز گوید: «شوشیها نزدیک به دهنه کارون یک دهی

این بار نوبت به اضمحلال امپراطوری هخامنشیان^۱ می‌رسد. پس از آنکه اسکندر^۲ بابل را فتح می‌نماید، در سال ۳۳۳ ق.م از آن طریق به خاک امپراطوری هخامنشیان حمله می‌کند. طی این هجوم که به که به تصرف کل سرزمین ایران و انقراض پادشاهی هخامنشیان می‌انجامد، شهر آگنيس نیز ویران می‌شود. اما اسکندر پس از فتح هند در سال ۳۲۶ ق.م در راه بازگشت به بابل وقتی به منطقه اطراف رود کارون و اروندرود می‌رسد، از اهمیت موقعیت سوق الجیشی و تجاری این ناحیه و اقف گردیده و دستور می‌دهد که یک شهر بندری به نام خودش «الکساندریا» در نزدیکی شهر آگنيس و حوالی محل فعلی خرمشهر بنا نمایند. نام این شهر تازه تأسیس بعدها به «کرخینیا» و یا «خاراگس» که از ریشه لغت آرامی «کارکا» به معنی قلعه و یا لغتی یونانی به معنی «قلعه جانپناه» گرفته شده است، تغییر داده می‌شود.

ساختند بنام آگنيس که پانصد استاد از شوش فاصله دارد» و این ده بنا به گفته او نزدیک اهواز کنونی بود.

^۱ هخامنشیان: (۳۳۰ - ۵۵۰ پیش از میلاد، «۲۲۰ سال») نام دودمانی و یک سلسله پادشاهی در ایران دوره باستان است. پادشاهان این دودمان از پارسیان بودند و تبار خود را به «هخامنش» می‌رساندند هخامنشیان، در آغاز پادشاهان بومی پارس و سپس انشان بودند ولی با شکستی که کوروش بزرگ بر ایشتوویگو واپسین پادشاه ماد وارد آورد و سپس گرفتن لیدیه و بابل، پادشاهی هخامنشیان تبدیل به شاهنشاهی بزرگی شد. از این رو کوروش بزرگ، را بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی می‌دانند.

^۲ اسکندر مقدونی: ۳۵۶ ق م - ۳۲۳ ق م (، معروف به اسکندر کبیر) پادشاه مقدونیه باستان بود. او در سال ۳۵۶ ق م در شهر پلا متولد شد و تا سن ۱۶ سالگی تحت تعلیم ارسطو قرار داشت. اسکندر توانست تا پیش از رسیدن به سن سی سالگی یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های دنیای باستان را شکل دهد که از دریای یونان تا هیمالیا گسترده بود. او در جنگ‌ها شکست ناپذیر می‌نمود و هرگز شکست نخورد. از اسکندر به عنوان یکی از موفق‌ترین فرماندهان نظامی در سرتاسر تاریخ یاد می‌شود.

بد نیست که یادآوری شود که به استناد مدارک تاریخی موجود، اسکندر مقدونی حداقل ۲۱ شهر شناخته شده، در آن زمان همه به نام خودش «الکساندریا» با پسوندی از منطقه، در سرزمین هائی که گشوده بود، بنا نهاد و عده‌ای از همراهان خود از جمله پاره‌ای از قوای ناراضی و خسته شده از جنگ، سربازان پا به سن گذاشته و یا معلول را در آنجا سکونت داده است.

گروهی از باستان‌شناسان بر این باور هستند که نام رودخانه «کرخه» در خوزستان که از رشته کوه‌های زاگرس سرچشمه گرفته، از کنار آثار شوش باستان گذشته و در ادامه وارد خاک عراق شده و به رودخانه دجله می‌ریزد، از اسم همین شهر یعنی کرخینیا گرفته شده که به مرور زمان خلاصه گردیده و تبدیل به کرخه شده است.

در سال ۳۲۳ ق.م اسکندر مقدونی در سن ۳۳ سالگی فوت می‌نماید. پس از مرگ این نابغه جنگی، سرزمین هائی که وی گشوده بود در میان سردارانش تقسیم می‌گردد. ناحیه آسیای غربی تحت کنترل یکی از سردارانش به نام سلوکوس در می‌آید که سرانجام منجر به تشکیل دولت سلوکیان^۱ یا اساکله می‌شود. در نتیجه شهر خاراکس تحت حکمرانی این دولت قرار می‌گیرد.

در حوالی سالهای ۱۶۵ یا ۱۶۶ ق.م در نتیجه طغیان رودخانه‌های پیرامونی، بخش بزرگی از شهر خاراکس ویران می‌گردد. امپراطور

^۱ سلوکیان: سلوکیان یا اساکله نام دولتی یونانی بود که در میان سال‌های ۳۱۲ تا ۶۴ پیش از میلاد (۳۱۰ سال) بر آسیای غربی فرمان می‌راند. پس از مرگ اسکندر مقدونی سرزمین‌های او میان سردارانش تقسیم شدند. سلوکیان جانشینان سلوکوس یکم بودند که در ۳۰۶ پ.م. به قدرت رسیدند. در حدود ۳۲۰ پیش از میلاد پادشاهی سلوکیان به وسیله سلوکوس یکم بنیانگذاری می‌گردد

سلوکی نامدار آن زمان آنتیوخوس چهارم^۱ یکی از سرداران خود بنام هیسپاوسین و یا به نقلی دیگر اسپاسینو را به عنوان حاکم آن شهر انتخاب نموده و توسط وی خرابی های شهر را مرمت نموده و آن شهر را به نام خود «آنتیوخا» می نامد.

مدتی بعد در دوران حکومت اسپاسینو، شهر آنتیوخا دوباره در اثر سیل ناشی از طغیان رودخانه ها خسارات فراوانی می بیند. اسپاسینو این بار پس از تعمیر ویرانی ها مطابق رسم آن زمان نام خود را نیز به اسم شهر اضافه نموده و آن را «خاراکس اسپاسینو» می نامد.

این شهر که به قول پاره ای از مورخین از نظر موقعیت سوق الجیشی در پیشانی خلیج فارس واقع شده بود، در کتیبه های تدمر^۲ «کاراک اسپاسینا» نامیده شده است و در نقوش آرامی، «کرد دوميسان» و در تلمود بابلی، «میشا».

گروه دیگری از باستان شناسان بر این اعتقاد هستند که مکان جغرافیائی شهر خاراکس - اسپاسینو در محل خرمشهر کنونی یا کمی در شمال آن واقع بوده است.

پلینیوس رومی، محل شهر خاراکس را در شمال رأس خلیج فارس قید نموده است. در سال ۹۷ میلادی یک ژنرال چینی به نام «گان ینگ» که فرستاده چین پانچو، امپراطور چین، به دربار روم باستان بوده و در

^۱ آنتیوخوس چهارم: (۱۶۴-۲۱۵ پ م) پادشاه سلوکیان از ۱۷۵ پ م تا زمان مرگش بود. لقب او ایفانوس در یونانی به معنای تجلی خداوند می باشد.

^۲ - تدمر: پالمیرا یا تدمر نام شهر و مملکتی به همین نام در کشور جمهوری عربی سوریه است. آثار شهر باستانی «تدمر» (مملکت تدمر) «پالمیرا» در ۱۶۰ کیلومتری شهر حمص، و در ۲۱۵ کیلومتری شمال شهر دمشق واقع شده است. این شهر زیبا در سال ۲۷۴ میلادی توسط اورلیانوس، امپراتور روم در جنگی خونین که بین ملکه زنوبیا «ملکه تدمر» رخ داد ویران شد.

مسیر حرکت خود به روم از شهر خاراکی عبور نموده بود در خاطرات خود از این شهر با اسم «تیوجی» نام برده و نوشته است که به جز در زاویه شمال غربی در محاصره آب است. این مشخصات تا حدود زیادی با موقعیت خرمشهر کنونی که از سه سمت توسط شاخه غربی رودخانه کارون (بهمنشیر)، اروند رود و شعبه اصلی کارون در بر گرفته شده است، مطابقت دارد.

شهر خاراکیس در دوره سلسله ساسانیان^۱ «ویه اردشیر» و یا به نقلی «استرآباد» نامیده می شده است. اما مورخین مسلمان در کتب خود از آن به عنوان بهرسیر یاد کرده اند. ویه اردشیر یکی از هفت شهر بزرگی بوده است که بر روی هم کلان شهر تیسفون را تشکیل می داده اند.

^۱ ساسانیان: شاهنشاهی ساسانی و یا ساسانیان نام دودمانی ایرانی است که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی (۴۲۷ سال) بر ایران فرمانروایی کردند؛ بنیان این شاهنشاهی یکپارچه را اردشیر بنا کرد. دودمان ساسانی آخرین دودمان پیش از دوره اسلامی در ایران بودند. شاهنشاهان ساسانی که ریشه شان از استان پارس بود، بر بهنه بزرگی از آسیای باختری چیرگی یافته، گستره فرمانروایی خود؛ کشور ایران را برای نخستین بار پس از هخامنشیان، یکپارچه ساخته و زیر فرمان تنها یک دولت شاهنشاهی آوردند پایتخت ایران در این دوره، شهر تیسفون در نزدیکی بغداد در عراق امروزی بود.

^۲ بهرسیر: بهرسیر (به اردشیر، وه ارتشیر، ویه اردشیر)، شهری کهن در کرانه غربی دجله و روبروی ایوان مدائن. درباره زمان ساخت، ضبط نام، تاریخ فتح آن به دست مسلمانان و تغییرات پدید آمده در تقسیمات آن، اختلافات چشمگیری در منابع دیده می شود. به عقیده برخی از خاورشناسان، اردشیر شهر به اردشیر را ایجاد نکرده، بلکه به تجدید ساختمان سلوکیه و تغییر نام آن پرداخته است. بعدها واژه های بهرسیر و به اردشیر بجای یکدیگر به کار رفته اند و حتی بسیاری از نویسندگان، بهرسیر را معرب به اردشیر شمرده اند. حتی طبری در شرح حوادث دوران خسرو پرویز، بهرسیر را «طسوج» نامیده است

ویه اردشیر در دوران ساسانیان شهری بزرگ و آباد بوده با کوچه های سنگفرش شده و بازاری بزرگ که وجود سوداگران از ملیت های گوناگون به آن بازار پرجمعیت رونق می بخشیده است. در طول دوران پادشاهی سلسله ساسانیان ویه اردشیر همچنان در رونق خود باقی می ماند. هر چند که بنا به سلیقه پادشاهان و حکمرانان مختلف وقت نام های گوناگونی بر خود داشته که آخرین آنها در اواخر حکومت ساسانیان «بارما» بوده است. به استناد نوشته ابوزید بلخی^۱ پس از فتح آن نواحی به دست اعراب در زمان خلیفه دوم عمر بن خطاب^۲، نام این شهر به «بیان» تبدیل گردیده است^۳ عده ای از مورخین معتقد هستند که نام بیان معرب واژه بیان می باشد که در زبان خوزی^۴ به معنی «مردان»

^۱ - ابو زید بلخی: ابوزید احمد بن سهل بلخی (در حدود ۳۲۲ هجری قمری) جغرافی دان، ریاضی دان، از پیرو مذهب شیعه و شاگرد کندی بود. وی نویسنده ای بسیار نویس و آگاه به دانش های زمان خود بود.

^۲ عمر بن خطاب: خلیفه دوم از خلفای راشدین که در سال ۱۳ هـ بعد از ابوبکر به خلافت رسید و در سال ۲۳ هـ به دست فیروز ابلولوء به قتل رسید.

^۳ از اشتباهات رایجی که بعضی از مورخین دارند تفکیک بین دو شهر ویه اردشیر و بهمن اردشیر است که غالباً آنها را یک شهر می شمارند در حالی که ویه اردشیر شهری است نزدیک تیسفون و جزء مدائن هفتگانه پایتخت ساسانی بود که تا سالهای زیادی بعد از فتوحات اسلامی آباد بوده و مسلمانان نام آن را به بهر سیر تعبیر دادند. در حالی که بهمن اردشیر شهر یا استانی نزدیک دهانه خلیج فارس که به نوشته یاقوت شهری بود در جانب شرقی دجله (اروند رود) روبروی ابله که ویران شده و آثار آن از بین رفته و فقط نام بهمنشیر از آن مانده است

^۴ - زبان خوزی: زبان قدیمی خوزستان را زبان خوزی گویند. برتولد اشپولر زبان رایج استان خوزستان را زبان خوزی دانسته، می نویسد: «بنا به اقرار صریح اهل آن عصر، نه به زبان عربی ارتباطی داشته است نه به زبان پارسی، حتی الفبای عربی برای تلفظ و تحریر آن کافی نبوده و خطا نیست که این لهجه ویژه از آخرین بقایای زبان عیلامی به حساب آوریم»

است. به استناد نوشته مقدسی، مورخ بزرگ اسلامی این شهر باستانی تا قرن چهارم هجری نیز دایر بوده است.

نقل شده است: «گویا در دوره‌های پیش از اسلام به منظور اتصال کارون به شط العرب نهری حفر شده و در شمال این نهر، آبادی پدید آمد. از همان دوره نام این نهر یا کانال را «بیان» نامیدند و آبادی مزبور را به همین اسم نامگذاری کردند.» این کانال که بعدها به «کانال عضدی» معروف گردیده از بخش شمالی جزیره آبادان ع‌نبر کرده و خرمشهر را به دو بخش خرمشهر در شمال و کوت شیخ در جنوب آن کانال تقسیم می‌کند.

اگر این ادعا درست بوده باشد باید گفت که جزیره آبادان به صورت مصنوعی به وجود آورده شده است و نه به طور طبیعی به صورت دلتای رودخانه‌های بهمنشیر در شرق آن، کارون در شمال و اروندرود در غرب و جنوب.

از سوی دیگر در شرح جنگهای کوچک و بزرگ حکومت طایفه مشعشعیان^۱ به مرکزیت هویزه، با دشمنان در آن نواحی از بصره نام برده شده، اما از شهر بیان و یا نام بعدی این شهر هیچ گونه ذکری نشده است.

شیخ علوان بن عبدالله شویکی در کتاب «الامارة الکعبیة فی القبان و الفلاحیة» که در مورد تاریخچه آبادی‌های آن حوالی نوشته، از روستای حَفَّار و محرزوی نام برده اما هیچ گونه نامی از شهر بیان و یا حتی نام

^۱ - مشعشعیان: دودمانی عرب تبار از سادات موسوی که در اواسط قرن نهم هجری توسط سید محمد بن فلاح در حویزه به حکومت رسیده و تا قبل از ظهور صفویان حکومت مستقلی داشتند که با فرمانروائی شاه اسماعیل صفوی و شکست مشعشعیان از وی این خاندان پس از آن والیان عربستان (خوزستان جنوبی) از جانب آنان گردیدند.

دیگری که نشان از وجود چنین ش هری داشته باشد، نبرده است . او علی‌غم آنکه در بخشی از کتاب یادش ده خود، ماقع شکستن سدّ «سابله» توسط کریم‌خان‌زند در سال ۱۷۶۵ میلادی را شرح داده و از دو آبادی حفار و محرزی نام می‌برد، اما از شهر بیان هیچ‌گونه ذکری نمی‌نماید.

در هر صورت پس از ویرانی شهر بیان ، شهر کوچکی به نام محرزه (مهرزه/محرزی) در نزدیکی ویرانه های آن شهر در محلی که رودخانه کارون به دو شاخه کارون غربی (کانال عضدی) و بهمنشیر تقسیم می‌گردد، ساخته شده است.

ناصرخسرو قبادیانی^۱ که در بازگشت از سفر حج در ماه شوال ۴۴۳هـ با یک کشتی موسوم به «بوصی» از طریق بندر بصره و شهر اُبله به جزیره آبادان وارد شده است، به جز وصف مختصری پیرامون عبادان (آبادان) هیچ‌گونه اشاره‌ای به وجود شهر یا روستائی ایرانی به نام محرزی در نزدیکی آن جزیره ننموده است.

احتمالاً چون ناصرخسرو در لنگرگاهی در بخش جنوبی جزیره آبادان در مقابل خاک عراق فعلی، از کشتی پیاده شده بود، چندان توجهی به بخش شمالی آن جزیره و شهرک کناری آن، محرزی، نکرده است . به ویژه آنکه او در ادامه راه خود از طریق همان اروندرود در بخش

^۱ ناصر خسرو قبادیانی: ناصر خسرو (۳۹۴ - ۴۸۱ ه.ق) از شاعران بزرگ فارسی زبان، حکیم و جهانگرد ایرانی و از مبلغان مذهب اسماعیلی بود. وی بر اغلب علوم عقلی و نقلی زمان خود از قبیل فلسفه یونانی و حساب و طب و موسیقی و نجوم و فلسفه و کلام تبحر داشت و در اشعار خویش به کرات از احاطه داشتن خود بر این علوم تأکید کرده است.

جنوبی جزیره آبادان، به بندر باستانی مهریان^۱ در ساحل خلیج فارس و در شمال بندر دیلم، سفر کرده، بی آنکه دیداری از ناحیه شمالی جزیره آبادان و آبادیهای حاشیه شاخه غربی کارون داشته باشد. به هر جهت، شهرک محرزه/محرزی به مرور زمان گسترش یافته و به سوی مکان فعلی خرمشهر منتقل شده است. به مرور زمان اهالی آن شهر به دلیل سرخ شدن رود کارون و نخلستانها در هنگام غروب آفتاب، نام محرزه/محرزی را به «مُحَمَّرَه» به معنی قرمز رنگ شده تغییر می‌دهند.

در پاره‌ای از نوشته‌های تاریخی آورده شده است که پس از دستگیری و قتل فجیع بابک خرم‌دین^۲ رهبر نهضت شعوبی سرخ‌جامگان در سال ۲۲۳هـ- بسیاری از پیروان آرام تر و غیر جن‌گجوی او را به دستور المعتمد بالله^۳ خلیفه عباسی به نواحی نیمه‌آباد اطراف تلاقی رودخانه اروند با کارون کوچ دادند که هم از ناحیه آذربایجان، مرکز نهضت

^۱ - بندر مهریان: ماهرویان یا مهرویان بندر قدیمی و تاریخی در کوره قباد فارس قدیم بوده - است. موقعیت کنونی مهرویان در قریه امامزاده عبدالله فعلی واز توابع شهرستان هندیجان استان خوزستان می‌باشد

^۲ - بابک خرم‌دین: مرگ ۶ صفر ۲۲۲هـ- رهبر اصلی شورشیان ایرانی خرم‌دین است که بعد از مرگ ابومسلم بر خلافت عباسی شوریدند. در دوران خلافت عباسیان شمال آذربایجان کانون شورش طولانی مدت و خطرناک علیه خلافت بود که توسط بابک خرم‌دین رهبری می‌شده‌است و بر شمال غرب ایران تاثیر گذاشت و بیش از ۲۰ سال از ۲۰۱ هـ. ق تا ۲۲۲ هـ. ق طول کشید.

^۳ المعتمد بالله: ابواسحاق محمد المعتمد بالله (۲۲۷-۲۱۸هـ- هشتمین خلیفه عباسی فرزند هارون الرشید بود که پس از مأمون به خلافت رسید. ابواسحاق معتمد به سال ۱۷۸ هجری تولد یافت مادرش کنیزکی بود مارده نام. نامش محمد یا ابراهیم بود از علم و ادب بی بهره بود. به دوران مأمون ولایت شام و مصر داشت و مأمون به هنگام مرگ از فرزند خویش عباس که به نزد سپاهیان بسیار محبوب بود، چشم پوشید و خلافت را بدو داد که در معتمد قوت و لیاقت کافی برای حفظ دولت عباسی می‌دید

سرخ جامگان به دور باشند و هم به دلیل نزدیکی به مرکز خلافت در بغداد، بتوانند آنها را راحت تر و بیشتر در کنترل و نظارت خود داشته باشند. این جماعت کوچ داده شده که کماکان لباس قرمز می پوشیدند، به تدریج در شهر محرزه ساکن می شوند. اهالی محل به پس از مدتی نام محرزه را به دلیل لباس سرخ رنگ کوچ داده شدگان به محمره تغییر می دهند.

با نگاهی به تاریخچه پیدایش شهر محرزه و اینکه برای نخستین بار در سال ۱۸۱۰ میلادی در منابع تاریخی از المحمره نام برده شده است، به آسانی می توان دریافت که ریشه تاریخی نام محمره به هیچ وجه نمی تواند ناشی از وجود سرخ جامگان کوچ داده شده به آن شهر باشد. زیرا در قرن سوم که این گروه به آن نواحی کوچ داده شده بودند، شهر بارما به نام معرب خود هنوز دائر بوده و روستای محرزه اصولاً بنیان گذاشته نشده بوده است که نام آن به محمره تغییر داده شود. در ضمن منطقی هم به نظر نمی رسد که سرخ جامگان تا زمان بنیان گذاری شهرک محرزه یعنی چند قرن پس از کوچانده شدن به آن منطقه، همچنان لباس سرخ خود را بر تن داشته باشند.

عنوان محمره چند سال بعد در شرح جنگ شیخ غیث بن غضبان و هم پیمانانش شیخ حمود بزرگ طایفه بنی منتفق با حکمران عثمانی بغداد در سال ۱۸۲۶ میلادی به صورت «کوت المحمره» برای دومین بار ذکر می گردد^۱

در آن دوره، قرن سیزدهم هجری، تیره ای از طایفه بنی کعب به نام آلبوکاسب که شیخ مرداو بن علی بن کاسب بزرگ آن بوده، در محمره

^۱ - کوت محمره: «کوت» واژه‌ای بابلی است، برخی نیز آن را هندی می نامند، واژه کوت به معنی قلعه است. همچنین به معنی مجموعه‌ای از خانه‌های به هم چسبیده که شبیه روستای کوچک بر ساحل دریا و رود باشند، نیز می باشد

زندگی می کرده‌اند. پس از فوت شیخ مرداو، فرزند او حاج یوسف جانشین وی می‌گردد. با توجه به آنکه در آن زمان شهر محمره بخشی از قلمرو شیخ ثامر بنی کعب، شیخ‌المشایخ فلاحیه محسوب می‌گردیده، شیخ آلبوکاسب نیز در تحت حکمرانی او بوده است.

حاج یوسف بنا به دستور شیخ‌المشایخ، شیخ غیث بن غضبان، بندرگاه کوت‌المحمره را احداث می‌نماید. این اقدام مدبرانه نقطه عطفی در تاریخ شهر خرمشهر محسوب گردیده و آغازی می‌گردد بر شکوفائی و رونق اقتصادی این بندر که در پی خود آبادی و آبادانی این شهر را به همراه می‌آورد. ساکنان عرب این ناحیه که اکثراً از اعضاء خاندان بنی کعب از دودمان آلبوکاسب که نسب آنها به مرداو بن علی بن کاسب می‌رسید. بودند، به مرور زمان و به ویژه در فاصله اواخر حکومت آغا محمدخان^۱ تا اوایل دوران حکومت محمدشاه فاجار^۲ ده کوچک و سرسبز محمره را که از نعمت آب فراوان دو رودخانه آب شیری ن اروندرود و کارون برخوردار بود و بندرگاه آن جانی گرفته و از رونقی قابل توجه برخوردار بوده را توسعه داده تا جائی که این بندر در اواخر دوره قاجاریه رقیب عمدۀ ای برای بندر مهم بصره در عراق محسوب می‌گردیده است. هنری راولینسن مورخ انگلیسی که در سال ۱۸۴۸م به این شهر سفر کرده بود نقل نموده که در بندر محمره ۲۵ کشتی

^۱ - آغا محمد خان قاجار: (۱۱۲۱ در استرآباد - ۲۸ خرداد ۱۱۷۶ در شوشا بنیان‌گذار دودمان قاجاریه در ایران است. در سال ۱۱۶۱ خورشیدی آقامحمدخان که از افراد ایل قاجار بود با از میان بردن حکومت جانشینان کریم خان زند به حکومت رسید. او تهران را پایتخت خود انتخاب کرد. آقامحمدخان با لشکرکشی‌های متعدد توانست ایران را یکپارچه سازد.

^۲ - محمد شاه قاجار: (۱۴ دی ۱۱۸۶ تبریز - ۱۴ شهریور ۱۲۲۷ تجریش) نوه فتحعلی شاه و فرزند عباس‌میرزا و سومین شاه از دودمان قاجار در ایران بود

اقیانوس پیما لنگر انداخته بوده در حالی که در همان زمان فقط ۶ فروند
از این گونه کشتی‌ها در بندر بصره پهلو گرفته بود.

فصل دوم

خاراكس - پادشاهی میسان

پادشاهی میسان

نخستین آشنایی علمی باستان شناسان با پادشاهی میسان یا میشان مربوط به سال ۱۸۱۱ میلادی و بر اثر کشف سکه‌هایی به زبان یونانی بود.^۱ در این سال ویسکونتی مشاهده کرد که برخی از نامهای حک شده بر روی سکه‌های یونانی اصلتی شرقی دارند و اسامی پادشاهان حک شده مشابه نام‌های پادشاهانی بود که طبق نوشته‌های مؤرخین کلاسیک روزگاری بر شهر خاراکس در شمال



رأس خلیج فارس حکومت می‌کردند.^۲

اسکندر پس از فتوحات

خود در هند در راه

بازگشت خود به بابل به

منطقه‌ای که به احتمال زیاد

شهر خرمشهر کنونی یا

کمی در شمال آن قرار

داشته رسیده و دستور به بنای شهری بزرگ به نام خود او می‌دهد.

^۱ [Wikipedia.org/wiki پادشاهی میسان](https://www.wikipedia.org/wiki/پادشاهی_ميسان)

^۲ فی سنه ۱۸۱۱ لحظ فیسکونتی ان الاسماء الذی مکتوبه علی بعض النقود الاغریقیه من اصل شرقی و تشبه اسماء الملوک الذین قال عنهم المؤلفون الكلاسیکون انهم حکموا مدینه خاراکس عند رأس الخلیج الفارسی .

ميسان دراسة تاريخية اولية، شيلدن ارثر نولدمان، ترجمة فؤاد جميل، القسم الاول، ص ۴۳۲

اسکندر به خوبی ارزش جغرافیایی آن منطقه که دارای زمینی مرتفع در مجاورت آب‌های رودخانه‌ها و خلیج فارس بود را دریافت و هدف از بنای این شهر نیز بدلیل نقش تجاری و بازرگانی وسیعی بود که می‌توانست بعدها ایفا کند.^۱

اسکندر این شهر را به نام خود تأسیس کرد و بعدها به نامهای خاراکس و همچنین کرخینیا معروف گردید.

پس از مرگ اسکندر در بابل و تأسیس دولت سلوکی این شهر تحت کنترل سلوکیان درآمد. تا اینکه در سال ۱۶۶-۱۶۵ قبل از میلاد قسمتهایی از شهر بر اثر طغیان آب رودخانه‌ها تخریب گردید و توسط امپراطور سلوکی نامدار آن زمان آنتیوخوس چهارم بازسازی می‌شود و آن را به نام خود آنتیوخا می‌نامد و یکی از فرماندهان خود را به نام هیسپاوسین^۲ به حاکمیت آن شهر و منطقه می‌گمارد. اما در طی حکومت هیسپاوسین بار دیگر شهر دچار سیل شده و این بار بدستور هیسپاوسین یا اسپاسینو اقدام به بنا و مرمت آن می‌کنند و نام خود را بر نام شهر اضافه کرده آن را خاراکس-اسپاسینو می‌نامد. این شهر در کتیبه‌های تدمری^۳ به نام

^۱ دولة ميسان العربیة، منذر عبدالکریم البکر، ص ۱۹

^۲ هیسپاوسین: از سرداران معروف آنتیوخوس چهارم امپراطور سلوکیان که به دستور نامبرده شهر الکساندریا را بازسازی کرده و مدتی حاکم آن نواحی گردید. گفته می‌شود نام وی هیسپاوسین بن ساگدو دوناسیس یک ایرانی و از قوم بختیاری باشد و حتی گفته شده که وی نوه یونیدیموس بختیاری است

^۳ تدمر: پالمیرا یا تدمر نام شهرو مملکتی به همین نام در کشور جمهوری عربی سوریه است. آثار شهر باستانی «تدمر» (مملکت تدمر) «پالمیرا» در ۱۶۰ کیلومتری شهر حمص، و در ۲۱۵

کاراک اسبیا سینا و در نقوش آرامی به نام کرک دمیسان به معنی قلعه میسان و در تلمود بابلی به نام میسا ذکر گردیده است. در بین سالهای ۱۴۱ الی ۱۳۹ قبل از میلاد پس از انتشار ضعف در پیکر دولت سلوکیان هیسپاوسین استقلال خود را بر مناطق تحت فرمان خود اعلام کرده، به نام خود سگّه ضرب می کند اما روابط خود را با سلوکیان حفظ می کند. در سال ۱۲۹ قبل از میلاد هسپاوسین حمله ای بزرگ بر علیه همیروس، حاکم نیابی فرهاد دوم^۱، پادشاه اشکانی^۲ بر منطقه بابل و سرزمین های بین النهرین^۳ انجام داده و موفق به شکست او و ضمیمه کردن بابل و اراضی مجاور به قلمرو حکومتی خود می -

کیلومتری شمال شهر دمشق واقع شده است. این شهر زیبا در سال ۲۷۴ میلادی توسط اورلیانوس، امپراتور روم در جنگی خونین که بین ملکه زنوبیا «ملکه تدمر» رخ داد ویران شد. ^۱ فرهاد دوم؛ هفتمین شاه ایران از دودمان اشکانی است (۱۳۸ یا ۱۳۷ - ۱۲۸ ق.م). وی پس از پدرش مهرداد یکم به تخت نشست. آغاز سلطنت او ۱۳۸ پیش از میلاد است. در سال ۱۲۹ پیش از میلاد فرهاد دوم، آنتیوخوس هفتم را شکست می دهد ^۲ اشکانیان: که با نام امپراتوری پارت ها نیز شناخته می شود، یکی از قدرت های سیاسی و فرهنگی ایرانی در ایران زمین بود که ۴۷۱ سال بر قسمت اعظم غرب آسیا حکومت کرد. موسس و بنیانگذار این دودمان، اشک نامیده شد. این امپراتوری در قرن سوم پیش از میلاد توسط اشک رهبر قبیله پرنی پس از فتح ساتراپ پارت در شمال شرقی ایران تاسیس گردید. وی سپس علیه سلوکیان قیام کرد.

^۳ بین النهرین: میان رودان یا بین النهرین یا میان دورود نام منطقه ای جغرافیایی است که میان دو رود دجله و فرات جای گرفته است. بیشتر سطح این منطقه در کشور عراق امروزی است و در گذشته مدتی بخشی از سرزمین کهن ایران باستان بوده است.

شود.^۱ همچنین ذکر گردیده که او حمله‌ای بر علیه حاکم الیمایی^۲ سرزمین‌های عیلام به نام ((بیتیت)) تدارک داده و پس از شکست او موفق به بسط منطقه نفوذ خود می‌گردد.

سرانجام میسان بعنوان یک از ساتراپ‌های مهم دولت اشکانی در آمده و بصورت نیمه مستقل و گاهی مستقل به پادشاهی خود در بیش از سه قرن ادامه می‌دهد تا هنگامی که آخرین پادشاه میسانی در اوایل بر آمدن حکومت ساسانیان توسط اردشیر بابکان^۳ به قتل رسیده و حکومت آنان پایان می‌یابد.

موقعیت جغرافیایی

منطقه‌ای که دولت میسان در آن به وجود آمد شامل سرزمین جلگه‌ای پست و همواری بود که میان آن به وسیله رودهای دجله و اروندرود و رود کرخه شکافته شده و پیرامون جنوب آن رود کارون جریان داشت. همچنین رودها و کانال‌هایی نیز از این

^۱ نشوء و تطور مملکت میسان، واثق اسماعیل الصالحی، ص ۸

^۲ الیمائی: الیمائیس یکی از حکومت‌های محلی بود که در روزگار اشکانی در نواحی خوزستان کنونی ظهور کرد. به نظر می‌رسد این نام تغییر شکل یافته ایلام باشد. بابلی‌ها قسمت مرتفع سرزمینی را که در مشرق بابل قرار داشت «الامتو (Elamtu)» یا «الام (Elam)» یعنی «کوهستان» یا شاید «کشور طلوع خورشید» یعنی مشرق می‌نامیدند. این نام در تلفظ یونانی «الیمائیس» ثبت شده است

^۳ اردشیر بابکان: (اردشیر یکم ساسانی، شناخته‌شده به اردشیر بابکان)، بنیانگذار سلسله ساسانی بود. وی پس از شکست واپسین شاهنشاه اشکانی، اردوان پنجم در سال ۲۲۴ میلادی در دشت هرمزگان، دودمان اشکانی را برانداخت و سلسله ساسانی را بنیان گذاشت. اردشیر از آن پس خود را «شاهنشاه» نامید و تسخیر سرزمینی که ایران‌شهر یا ایران می‌خواندش را آغازید.

رودهای اصلی سرچشمه می‌گرفت. با توجه به پستی زمین آن، جلگه‌ها و مرداب‌ها بخش وسیعی از آن را در بر گرفته، به هنگام طغیان رودها به ویژه هنگامی که نظارت بر امر آبیاری و نظم و ترتیب آن مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت بر این قسمت از زمین افزوده می‌شد. ماهی‌ها در آن فراوان بوده و درج ای جای آن ساقه‌های نی روئیده بود که کشتیرانی را دچار اختلال می‌کرد و مانع از حرکت کشتی‌ها می‌شد.

پلینیوس^۱ رومی شهر خاراکس را در شمال رأس خلیج فارس ذکر کرده و در سال ۹۷ میلادی یک ژنرال چینی به نام گان ینگ که از طرف امپراطور چین پان چو از دودمان هان^۲ مأمور به سفر به دربار امپراطور روم بود در طی مسیر خود از شهر میسانی خاراکس عبور کرده و در توصیف خود از این شهر آن را **tiozeh** نامید که از هرسو به جز در زوایه شمال غربی در احاطه آب است. و مساحت آن در حدود ۱۲ مایل است و آن را شهر بسیا رگرم دیده که حیواناتی از قبیل شیر، شتر و شترمرغ به وفور در آن یافت می‌شود. همچنین جو با دوم پادشاه موریتانی در ابتدای قرن اول

^۱ پلینیوس: گایوس پلینیوس دوم، (۲۳ - ۷۹ میلادی) معروف به پلینی بزرگ، پلینی مهتر یا پلینی پیرتر، طبیعی‌دان، فیلسوف طبیعی و نویسنده رومی و مؤلف «دانشنامه تاریخ طبیعی» بوده است. گاه به اشتباه او را با پلینیوس یکسان دانسته‌اند.

^۲ سلسله هان: دودمان هان، که بعد از دودمان چو این به قدرت رسید، بین سالهای ۲۰۶ قبل از میلاد و ۲۲۰ میلادی، حدود ۴۰۰ سال بر چین فرمانروایی می‌کرد. این زمان طولانی یکی از پرتأثیرترین دوره‌ها در تاریخ چین بوده است و تا آشوب کلاه زردها و دوره سه امپراتوری ادامه پیدا کرد. اکثر مردم چین، اکنون خود را از قوم هان می‌دانند، که به علت حکومت طولانی این سلسله این قومیت اکثریت مطلق را پیدا کرد.

میلادی این شهر را در حدود ۵۰ مایل دورتر از دریا مشاهده کرده بود^۱ در سال ۱۸۱۸ میلادی تحقیقات و پژوهشهای متعددی صورت گرفت که منجر به کشف منطقه ح کومتی این پادشاهی گردید و موقعیت جغرافیایی آن در بین رودهای دجله و فرات و رود کارون تعیین گردید.

شهرهای میسان

خاراکس: خاراکس یا کرخینیا مهمترین شهر میسان و پایتخت آن بوده و به نامهای کرخینیا و خاراکس اسپاوسینو نیز شناخته می شود. تاریخ بنای آن به زمان اسکندر مقدونی می رسد و بدلیل موقعیت بندرگاهی خود نقش بزرگی در تجارت میسان داشت و امروزه رودخانه کرخه در خوزستان هنوز نام قدیم این شهر، کرخینیا را به یادگار دارد. به اعتقاد باستان شناسان به احتمال زیاد مکان جغرافیایی آن در شهر خرمشهر امروزی یا کمی در شمال آن واقع بوده است. از مشاهیر این شهر جغرافیدان باستان ایزیدور خاراکسی^۲ می باشد.

فرات: پلینی بزرگ در قرن اول میلادی آن را تابع پادشاه کرخینیا (ميسان) ذکر کرده و آن را در حوالی ۱۱ مایل در جنوب

^۱ نفوذ مملکت میسان العربیه، محمد باقر الحسینی، ص ۲۹

^۲ ایزودور خاراکسی: عالم یونانی از اهل خاراکس بوده و کتبی راجع به جغرافیای عالم قدیم نوشته پلین اسم او را زیاد در تصنیفات خود برده کتابی که از او مانده راجع به جغرافیای پارت است. ظن قوی بر این است که عالم مذکور در قرن اول میلادی می زیسته

شهر خاراکس می‌داند. به عقیده فرانتس آلتهايم مکان آن شهر بصره امروزی در خاک عراق می‌باشد اما طبق نظر دیگر جغرافی - دانان عرب احتمال دارد که مکان آن در منطقه بهمنشیر امروزی و در نزدیکی شهر آبادان بوده باشد. رودخانه فرات نام خود را از این شهر میسانی گرفته است و در زمان ساسانیان نام آن به بهمن اردشیر (بهمنشیر) تغییر می‌یابد.

أبله^۱: از شهرهای میسانی که نام آن از نام یونانی شهر اپولوگوس گرفته شده بلشد. این شهر یکی از شهرهای تجاری مهم پادشاهی میسان بوده و در عهد اسلامی یک بار در عهد ابوبکر^۱ توسط خالد بن ولید^۲ و بار دیگر در عهد عمر توسط عتبه

^۱ ابوبکر: عبدالله بن عثمان (ابوقحافه) جزء نخستین کسانی است که به پیامبر (ص) ایمان آورد. در معتبرترین روایات او چهارمین یا پنجمین مسلمان بود. اموال زیادی را صرف آزاد کردن ضعفاء مسلمان همچون بلال کرد. بعد از رحلت پیامبر(ص) در سقیفه بنی ساعده به وسلیه عمر و عبیدالله بن جراح به عنوان جانشین وی انتخاب شد که با اعتراض بنی هاشم و تعداد دیگری از صحابه روبرو شد

^۲ خالد بن ولید: خالد بن ولید از طایفه بنی مخروم از قبیله قریش بود. پدرش، ولید بن مغیره، از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود. خالد بن ولید یکی از اشراف قریش در جاهلیت بود. مسئولیت اسلحه‌خانه و مهمات جنگی، و نیز منصب طلحه داری سپاه قریش را بر عهده داشت. وی یکی از فرماندهان مشرکان در جنگ احد و از عوامل شکست سپاه اسلام در آن جنگ بود. او که در تمامی جنگ‌های مشرکان علیه پیامبر اسلام شرکت داشت، پس از صلح حدیبیه به جمع مسلمانان پیوست و در غزوه فتح مکه و حنین شرکت کرد وی در جنگ با مرتدین و در جنگ‌های مسلمانان بر ضد رومیان و ایرانیان از فرماندهان اصلی جنگ بود. سرانجام، خالد بن ولید در سال ۲۱ قمری در شهر حمص شام در عصر خلافت عمر درگذشت.

بن غزوان^۱ فتح می‌گردد و تا مدت‌ها پس از آن نقش تجاری خود را حفظ می‌کند. ابن بطوطه^۲ ذکر می‌کند که ابله شهر بزرگی بوده که تاجران هندی و فارس برای تجارت به آن می‌آمده‌اند. مکان آن در نزدیکی شهر بصره عراق می‌باشد.

افامیه: این شهر توسط سلوکوس اول جانشین اسکندر مقدونی ساخته شد و در شمال پادشاهی میسان واقع بوده است و در همین شهر بود که تراژان^۳ امپراطور روم در طی حمله به امپراطوری اشکانی مورد استقبال پادشاه و مردم میسان قرار گرفت.

^۱ عتبه بن غزوان: بن جابر بن وهب مازنی از پیشگامان مسلمان بود در هجرت دوم حبشه به آن سرزمین هجرت کرد. عمر بن خطاب عتبه بن غزوان را به امارت بصره گماشت و همو بود که بصره را به صورت شهر درآورد.

^۲ ابن بطوطه: محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم لواتی طنّجی، ابو عبدالله، در شهر طنّجه سال ۷۰۳ ق/۱۳۰۴ م در مغرب (مراکش) به دنیا آمد و سال ۷۲۵ هـ به سوی مکه عزیمت نمود و مصر، شام، حجاز، عراق، ایران، یمن، بحرین، ترکستان، میانرودان و بخشی از هند و چین، جاوه، شرق اروپا و شرق آفریقا را پیمود و سرانجام به مغرب (مراکش) نزد شاه ابی عنان از شاهان بنی مرین برگشت. سفر او ۲۷ سال به درازا کشید (۱۳۲۵-۱۳۵۲ م) و در مراکش سال ۷۷۹ هـ/۱۳۷۷ م. درگذشت. ابن بطوطه تقریباً معاصر با مارکو پولو بود ولی بیش از سه برابر مارکوپولو راه پیمود. ابن بطوطه را می‌توان یکی از بزرگ‌ترین سیاحان تاریخ بشری محسوب کرد

^۳ تراژان: مارکوس اولیپیوس ترازانوس (زاده: ۵۳-مرگ: ۱۱۷) که به اختصار تراژان نامیده می‌شود امپراتور روم از سال ۹۸ تا ۱۱۷ میلادی بود. او یکی از مشهورترین قیصران و به عقیده برخی از مورخان بزرگترین قیصر روم است. روم هیچ‌گاه وسعت دوران فرمانروایی تراژان را نیافت.

نژاد و تبار میسانیان

بر طبق رأی بسیاری از محققین و مؤرخین میسانیان قومی عرب بودند. پروفیسور کریستین سن^۱ آنان را از عرب‌هایی می‌داند که خاستگاه آنان منطقه عمان بوده است. هر چند طبق نظر محققین هیسپاوسین پادشاه میثانی نامی با ریشه ایرانی یونانی شده داشت که ممکن است اینگونه برداشت شود که او تباری آریایی^۲ داشته باشد اما در تاریخ‌های مختلف از او به عنوان پادشاهی عرب یاد شده و در منابع بسیار، تبار او عرب معرفی گردیده است. همچنین مؤرخ رومی گایوس پلینیوس، معروف به پلینی بزرگ (۷۹-۲۳ میلادی) که خود شاهد و معاصر با پادشاهی میشان بوده در حین

^۱ کریستن سن: ایران‌شناس معروف اهل دانمارک است. وی در سال ۱۸۷۵ میلادی به دنیا آمد. پدر وی مدیر یک پست‌خانه و وی تنها فرزند خانواده بود. به گفته خود وی خواندن هزار و یکشب در کودکی چنان تأثیری بر روی وی گذاشت که میل به اینگونه مطالعات را در وی برانگیخت. در سن ۱۳ سالگی در انشایی نوشت که میل دارد تا زبان‌شناس شود تا بتواند درباره فرهنگ مردم شرقی مطالعه کند. کریستنسن هنوز دانشگاهش را به پایان نرسانده بود که نخستین رساله‌اش را به نام *رستم پهلوان ملی ایران در سن ۲۳ سالگی* و در سال ۱۸۹۸ میلادی منتشر کرد. در سال بعد مقاله دیگری به نام *افسانه‌ها و روایات در ادبیات فارسی* منتشر کرد. او با نوشتن این دو مقاله و مقالات متعدد دیگر آگاهی و تسلط خویش را به زبان فارسی نشان داد. او رساله دکترای خود را که تحقیقی ادبی و تاریخی در مورد عمر خیام بود به پایان رسانده و در سال ۱۹۰۳ میلادی با درجه ممتاز گذراند.

^۲ آریائی: نامی است که به مهاجران هندواروپایی زبان که در طول هزاره دوم پ. م به فلات ایران و شبه قاره هند کوچ کرده‌اند، داده شده است. صورت اضافی جمع این واژه به صورت «آریانام» منشا نام کشور ایران است.

بازدیدها و گزارشات خود می‌برانیان را قومی عرب خوانده است و آنان را تحت امر پادشاهی عرب معرفی می‌کند.

دین

هرچند در مورد دین میسانیان اطلاعات زیادی وجود ندارد اما از نام برخی پادشاهان آنان که به صورت یونانی درآمده‌اند چون اتامبیلوس که در آن اشاره به بعل از خدایان سامی دارد و چون عبدالنگال که به معنی بنده نرگال از خدایان سامی بین‌النهرین است بنظر می‌آید که میسانیان از لحاظ دینی تفاوت چندانی با دیگر سامیان بین‌النهرین نداشتند.^۱

روابط تجاری و سیاسی میسان

میسانیان از موقعیت سرزمین خود که بر فراز خلیج فارس بوده و دجله و شط‌العرب از میانه پهنه حکومتی آن می‌گذشت بهره بردند. در این زمینه آنان در کشتیرانی و بازرگانی با کشورهای خلیج فارس شرکت داشتند، در عبور فرآورده‌های مناطق استوایی به ویژه کشورهای شمال آفریقا و هند و کشورهای خاور دور همدست شدند. فرآورده‌های این کشورها شامل کالاهایی بود که مردم مردم عراق و کشورهای خاورمیانه که آغاز تمدن آنان به شمار می‌آمد، بدان نیازمند بودند. مهمترین کالاهای آنان شامل انواع عطر، ادویه جات، سنگهای گرانبها، عاج، انواع چوب های سخت و ابریشم بود. در آن هنگام نزدیکترین راه عبور آنان به

^۱ پادشاهی میسان [Wikipedia.org/wiki](https://en.wikipedia.org/wiki/Mesopotamia)

دریای مدیترانه همان راهی بود که از خلیج فارس، سپس عراق و از آن پس به آسیای صغیر و یا سرزمین شام و بعد اروپا منشعب می‌شد. سلوکیان سعی کردند به این راه دست یافته، از سود بازرگانی آن بهره‌برند. آنان قصد داشتند که بر اقتصاد سرزمین‌های دریای خاورمیانه که به وسیله دولت‌های مخالف سلوکیان اداره می‌شد، حاکم شوند، از این رو برای بدست آوردن این قدرت سلوکوس سوم حمله را برای دستیابی به جرحا واقع در ساحل بحرین فراهم ساخت. این بندر بزرگترین بندرگاه دریانوردی و بازرگانی در خلیج فارس به شمار می‌آمد. ساکنان میسان نقش خود را در این حرکت بازرگانی که از عراق عبور می‌کرد، محفوظ نگاه داشتند. در آن هنگام عبور دجله از سرزمین آنان هماهنگ با حرکت کشتی‌ها در آن به سوی مداین، و از آن به بالای دجله و فرات بود. بنابراین در بازرگانی سهیم شده و فعالیت بازرگانی آنان تا تدمر و بنادر سرزمین شام گسترش یافت. بدون شک این فعالیت علاوه بر تاثیر آن بر روی پیشرفت تمدن آنان، سرمایه‌های بسیاری را نیز به سوی آنان سرازیر کرد. این بازرگانی پس از استقرار دولت رومیان بر اهمیت آن افزوده شده بود. مردم میسان خطر رومی‌ها بر خود و سود سرشاری که از این بازرگانی بدست می‌آوردند را درک کرده، از این رو روابط خود را با «جرها»^۱ در بحرین و با «تدمر» در بادیّه الشام را مستحکم ساختند. آنان به

^۱ جرها: جرحاء نام شهری باستانی بوده‌است در عربستان کرانه باختری خلیج فارس. این شهر باستانی در نزدیکی یا زیر استحکامات کنونی عقیر بوده‌است. این استحکامات در پنجاه مایلی شمال خاوری الاحساء در استان خاوری عربستان سعودی کنونی قرار دارد

بازسازی راه‌ها پرداخته، در آن برج‌هایی را برای راهنمایی کاروان‌ها بوجود آوردند. در کنار آن برج‌ها پاسدارانی را برای محافظت از این راه‌های بازرگانی گماشتند. نخستین بار امپراتور روم جرمانیکوس یک بازرگان تدمری به نام اسکندر را برای برقراری روابط به دربار پادشاه میسان اعزام می‌کند. همچنین تراژان امپراتور روم پس از تسخیر تیسفون به میسان آمده و در شهر افامیه مورد استقبال پادشاه میسان اتامیلوس پنجم و مردم میسان قرار گرفته و در حین بازدید از شهر خاراکس کشتی‌های تجاری بزرگ میسانی را می‌بیند که برای تجارت به هند می‌رفتند و آرزو می‌کند کاش مانند اسکندر جوان بود تا بتواند به هند رفته و آنجا را تحت تصرف امپراطوری خود در آورد. همچنین روابط بازرگانی میسانیان با تدمریان و نبطیان^۱ نیز بسیار گسترده بود. و در

^۱ نبطیان: قومی بودند که در شمال خلیج عقبه و شمال شرقی شبه جزیره سینا و جنوب شرقی فلسطین سکنی گزیده بودند. اگرچه نام ایشان در کتیبه‌های آشوربانی‌پال آمده است، لکن در قرن چهارم ق.م که استقلال و قدرت یافتند و تمام راه‌های بازرگانی را متصرف شدند، آنچنان که حتی رومیان یکی دو بار در جنگ با ایشان دچار شکست شدند. ظاهراً نبطیان، پیوسته تحت نفوذ دولت‌های بزرگ مانند آشوریان و بعد، هخامنشیان و سپس سلوکی‌ها و حتی بطالسه مصر بوده‌اند، اما این نفوذ هرگز به صورت استعمار در نیامد، بلکه بیشتر به دوستی شبیه بود. مثلاً کورش کبیر آن‌ها را از مالیات معاف کرد. و ایشان کمبوجیه را در حمله به مصر یاری کردند، و نیز راهنمایان الیوس گالوس هنگام حمله به یمن، همه نبطی بوده‌اند. عالی‌ترین دوران‌های تاریخی ایشان، زمان حارثه سوم، در ۸۵ ق.م است که از دمشق تا العلی و حتی سواحل دریای سرخ تمام را در تصرف خود داشتند نبطیان از عرب‌های شمال جزیره به شمار می‌آمده‌اند و شاید نزدیکترین دولت‌های کهن به عرب حجاز نیز بوده‌اند. بیش‌تر نام‌های رایج میان آنان به نام‌های استفاده شده به هنگام ظهور اسلام شباهت داشته است، مانند: حارثه، ملیکه، جذیمه، کلیب، وائل، مغیره، قصبی، عدی، عاتق، عمر، عمیره، یعمر، کعب، معن، سعد، مسعود، وهب

کتیبه‌های کشف شده در تدمر از تاجری تدمری به نام یارحیولا بن لیشمش نام برده میشود که از او به پاس زحماتش در تقویت روابط تجاری با میسائیان توسط مجلس تدمر مورد قدردانی قرار می‌گردد. و در منطقه ام‌العماد کتیبه تدمری دیگری در تشکر از بازرگانی به نام «سويد» کشف گردید که طبق آن چهار مجسمه از این بازرگان بدلیل نقش فعال او در تجارت با میسائیان در تدمر و ولگاشیا و کرخینیا نصب می‌گردد و برخی از افراد خاندان او به مقامات رفیع دولتی می‌رسند. همچنین در کتیبه تدمری دیگری ذکر می‌گردد که تاجر تدمر در بین سالهای ۵۱-۵۰ میلادی بنای یادبودی از یک تاجر تدمری به نام «زبدی بول بن ابیهن» در شهر کرخینیا بنا نمودند. یوسفوس فلاویوس^۱ نیز از «ابن ناریگ» یکی

الله، تیم الله و علی. همچنین از سوی دیگر ترکیب لغت‌های آنان شباهت به ترکیب نحو عربی رایج دارد

^۱ یوسفوس فلاویوس: (زاده ۳۷- درگذشته حدود ۱۰۰ میلادی) یک تاریخ‌نگار یهودی - رومی و زندگی‌نامه‌نویس بزرگان دینی و شاهان اجدادی یهود که تاریخ یهود را با تاکید ویژه بر سده نخست میلادی ثبت کرده‌است.

او در اورشلیم متولد شد. پدر او از نسل کاهنان معبد اورشلیم بود و مادرش نیز دارای نسل پادشاهی بود. او در ابتدا با رومیان در جنگ اول یهودی- رومی جنگید تا اینکه در سال ۶۷ میلادی تسلیم شد. یوسفوس ادعا میکند که پیش‌بینی‌های یهودی که باعث جنگ اول یهودی- رومی شد اشاره میکنند که و سپاسیان امپراطور روم خواهد شد. و سپاسیان نیز تصمیم می‌گیرد که او را به عنوان گروگان و مترجم نگهدارد. بعد از اینکه و سپاسیان در سال ۶۹ میلادی امپراطور روم شد یوسفوس را آزاد کرد و او لقب خانوادگی و سپاسیان (فلاویوس) را گرفت. او به رومیان پیوست و شهروندی رومی دریافت کرد. او با پسر و سپاسیان به نام تیتوس نزدیک شد و در زمان محاصره اورشلیم مترجم او بود که این جنگ به نابودی اورشلیم و نابودی م عید دوم اورشلیم منجر شد. یوسفوس تاریخ دقیق از قرن اول میلادی با توجه ویژه به رابطه رومیان و یهودیان

از شاهان میسانی نام برده که روابط خوبی با ایزات پادشاه مملکت حدیاب (در نزدیکی اربیل امروزی) داشته بود. و دختر خود را به ازدواج او در آورد.^۱

سرنگونی پادشاهی میسان

حکومت میسانی توسط اردشیر اول، سرنگون شد. در این مورد پروفیسور کریستین سن می گوید: «عاقبت میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی جنگ در گرفت. اردوان پادشاه اهواز را فرمان داد که به جنگ اردشیر شتافته، او را مغلولاً به تیسفون فرستد. اردشیر مهلت نداد. بعد از آنکه شاذشاپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاک کرد، رو به جانب اهواز نهاد و شهریار آنجا را کاملاً مغلوب و کشور او را به قلمرو خود ملحق نمود. آنگاه ولایت کوچک میشان را، که در مصب شط دجله و ساحل خلیج فارس بود، به تصرف آورد. این ولایت در دست اعرابی بود، که از عمان آمده بودند و پیشرو طوایف عربی محسوب می شوند، که درست در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را در مغرب فرات فرو گرفتند.»^۲

ارائه داده است. مهمترین کتاب‌های وی کتاب جنگ یهود (در حدود ۷۵ میلادی) و کتاب روزگار باستانی یهود (حدود ۹۴ میلادی) می‌باشد. جنگ یهود شرح شورش یهودیان علیه اشغال رومی‌ها (۶۶-۷۰ میلادی) بوده و روزگار باستان یهود تاریخ جهان از دیدگاه یهود برای یک شونده و مخاطب به ظاهر رومی است. این کارها نگرش‌های ارزشمندی از یهودیت در قرن نخست میلادی و آغاز مسیحیت فراهم می‌کند.

^۱ پادشاهی میسان [Wikipedia.org/wiki](https://en.wikipedia.org/wiki/Mesopotamia)

^۲ ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۵۹

ميسان در دوران فتوحات اسلامي

طبري فتح ميسان را به دست عتبه به غزوان مي داند و ذكر ميکند که ارتش مسلمانان از قبائل عرب بنوالم (تيره اي از بني - تميم) که از قديم الايام ساکن سرزمين ميسان بودند و در مناطق مذار و نهر تيري^۱ سکونت داشتند تقاضاي کمک نمودند که اين قبائل نيز به ياري مسلمانان شتافته و حملات خود را متوجه نيروهاي مرزبان ساساني در خوزستان نمودند و پس از آن نيروهاي مسلمان موفق به فتح منطقه ميسان گشتند . پس از فتح ميسان عمر بن خطاب ، نعمان بن عدی را به ولايت ميسان گماشت که پس از چندي با شنيدن ابیات شعري از او با اين مقدمه:

الامن المبلغ الحساء أن خليلها بميسان يسقي في زجاج و حتم
که برای همسر خود در وصف زندگي مرفه خود در ميسان
سروده بود مورد خشم عمر قرار گرفته و او را از مقام خود عزل مي کند.

^۱ نهر تيري: در قديم به زمين هايي که در مشرق دجله و مغرب اهواز واقع شده است، گفته مي شد. اين نام در قرون وسطی به حوزيره و بعدها به بني طرف تغيير پيدا کرد. بني طرف نام بزرگترين قبيله اي است که در اين ناحيه ساکن است. اين محل اکنون دشت ميسان نام دارد و مرکز ش سوسنگرد و حوزيره يکي از بخش هاي آن است. ياقوت حموي در وجه تسميه^۲ آن مي نويسد، اردشير پسر اسفنديار نهر آن را حفر کرد و به شخصي به نام تيرا از فرزندان گودرز وزير بخشيد

فصل سوم

شهر بیان

پس از فتح خاراگس بدست اردشیر ساسانی^۱ به سال ۲۲۲م این شهر رو به ویرانی گذاشت و سالهای بعد شهری بنام بهمین اردشیر به جای آن ساخته شد ولی از کم و کیف و وسعت این شهر و اهمیتی که برای ساسانیان داشت اطلاعی در دست نیست و از خرابی و ویرانی آن در تاریخ هیچ نشانی وجود ندارد ولی آنچه در برخی متون آمده این است که در اواخر دوره ساسانیان در محل فعلی شهرخرمشهر شهری بنام بارما وجود داشته ولی منابع موثق و قابل اعتمادی که ثابت کند چنین شهری بوده است وجود ندارد و آنچه منابع صدراسلام و قرون اولیه اسلامی حکایت دارد آن است که اولاً در جریان فتوحات اولیه اسلامی و به هنگام فتح خوزستان و شهرهای هم مرز بصره و اهواز از نزدیک به بیست شهر و آبادی و روستا نام برده می شود ولی هیچ نامی از شهر بارما وجود ندارد ثانیاً در تاریخ طبری یک جا به نام بارما برمی خوریم و آن هم مربوط به حوادث سال ۱۴۵ هـ و در جریان ساخت شهر بغداد در دوره خلافت منصور عباسی می باشد^۲ که تا آن زمان بیش از یکصد و بیست الی سی سال از ویرانی بارمای مورد ادعا گذشته است و به جای آن شهر بیان ساخته شده بود ثالثاً در معجم البلدان حموی دو

^۱ وی از اهواز سوی میسان شد و پادشاه آنجا را که بندو نام داشت بکشت و کرخ میسان را بنیاد کرد. - تاریخ طبری ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص ۲۲۱

^۲ ابن عیاش گوید: وقتی ابو جعفر می خواست از هاشمیه جابجا شود جویندگانی فرستاد تا محلی بجویند که آن را منزلگاه کند که میان جای باشد و در خور عامه و سپاه. گوید: جانی را نزدیک بارما برای وی وصف کردند که خوردنیهای خوب دارد. پس به خویشان رفت تا آنجا را ببیند و شب آنجا بیبود و مکرر در آن نظر کرد و آنجا را محلی خوش یافت. - تاریخ طبری ج ۱۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، صص ۲۶۰-۲۶۱

جا از بارما یاد شده است^۱ یکی نام کوهی است نزدیک موصل که به جبل حمرین معروف است و دیگری نام قریه ایست نزدیک بغداد.

پیشینه بیان

در دوره اسلامی به اولین نامی که در محدوده خرمشهر فعلی برمی خوریم شهر بیان است اینکه ییلن در چه تاریخی و بدست چه کسی ساخته شده چندان مشخص نیست تنها ابن بلخی در قرن چهارم در کتاب صورۃ الارض نامگذاری آن را به عمرین الخطاب خلیفه دوم نسبت می دهد البته برخی چنین عنوان می کنند که بیان معرب بیان است که در زبان خوزی به معنی مردان است و آن نیز شهری بوده در زمان ساسانیان که اگر چنین باشد این سوال مطرح است که آیا بیان همان شهر بارماست یا شهر دیگری بوده است و یا شاید هر دو شهرهای کوچکی در نزدیکی هم که قسمتی از شهر بهمن اردشیر باشند البته در موقعیت دقیق شهر بهمن اردشیر اختلاف است. بیشتر مورخان از جمله حمزه اصفهانی آن را همان فرات میسان و در نزدیکی بصره امروزی می داند^۲ که ابتدا یکی از شهرهای کشور میسان بوده و سپس در زمان اردشیر ساسانی به این نام خوانده می شد. ابن الفقیه در کتاب البلدان بهمن اردشیرخره را فرات بصره می داند به نظر می رسد که بهمن اردشیر استان وسیعی بوده که کل محدوده امروزی آبادان و خرمشهر و بصره

^۱ - بارما کوهی میان تکریت و موصل معروف به کوه حمرین است گویند به گرد جهان کشیده شده است. ابو زید گوید دجله کوه بارما را نزدیک سن می شکافد.

بارما نیز دهبی در خاور دجله موصل که سن را بدان شناسانده به آن سن بارما گویند . - معجم البلدان ج ۱ صص ۴۰۶-۴۰۷

^۲ و أما بهمن اردشیر فاسم لمدينة علی شاطی دجلة العوراء بأرض میسان والبصریون یسمونها باسمین أحدهما بهمنشیر و الآخر فرات میسان - تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء

و فاو را شامل می‌شده است . در زمان فتوحات اولیه اسلامی شهر فرات جزء نخستین شهرهائی بود که به تصرف جنگجویان اسلام درآمد (ولید بن صالح از عطا و او نیز از پدرش و او از شويس عدوی روایت کرد که گفت: ما با امیر ابله برون تاختیم و بر آن بلد پیروز شدیم سپس از فرات گذشتیم و اهل فرات با پیلهای خود سوی ما برون آمدند ما بر آنها ظفر یافتیم و فرات را فتح نمودیم^۱)

در مورد وسعت و اهمیت شهر بیان بین جغرافیدانان و مورخان اسلامی اتفاق نظر وجود ندارد برخی آن را قریه ای کوچک به شمار می‌آورند و در منابع دیگر آن را شهری قلمداد می‌کنند که دارای منبر است و بنا برگرفته متز در کتاب تاریخ اسلام در سده چهارم منبر داشتن از مهم‌ترین مزیت های یک شهر به شمار می‌رود چرا که دارای والی مستقل بوده و در آن نماز جمعه برپا می‌شده است^۲ و دیگر اینکه صالح احمدالعلی در کتاب «خوزستان در سده‌های اولیه اسلامی» به نقل از ولکر بیان را محل ضرب سکه می‌داند و می‌نویسد: بیان مرکز ضرب سکه بود بعد از تعریب آن و درهمی مربوط به سال ۸۰ هـ موجود است که در این شهر ضرب شده است^۳ و پیداست که ضرب سکه در یک شهر اهمیت آن شهر را می‌رساند

^۱ - حدثني الوليد بن صالح قال: حدثنا مرحوم العطار عن ابيه عن شويس العدوي قال خرجنا مع امير ابله فظفرنا بها ثم عبرنا الفرات فخرج الينا اهل الفرات بمساحيم فظفرن ا بهم و فتحنا الفرات - فتوح البلدان، البلاذري ص ۴۷۷

^۲ والعلامة التي تعرف بها المدينة هي أن يكون بها منبر و كان من أثر تلك القيمة للمنبر أن البعض قضى حتى في المدن الكبرى بالتزام مسجد جامع واحد إن أمكن و صلاة الجمعة كانت لا تقام إلا في المسجد الجامع - الحضارة الإسلامية في القرن الرابع الهجري، ج ۱، آدم متز،
^۳ وكانت مركزاً لسك النقود بعد تعريبها ولدينا درهم مضروب فيها سنة ۸۰ ولكر ۱۲۹ - الاحواز في العهود الإسلامية الأولى، صالح احمد العلي، ص ۶۹

در مورد ویرانی و از بین رفتن این شهر اطلاع دقیقی در دست نیست ولی آنچه از نوشته های پراکنده در م ورد این شهر پیداست احتمالاً تا اواخر قرن چهارم هنوز این شهر برپا بوده است ابن حوقل و ابن بلخی وجود آن را تا اوائل قرن چهارم می دانند اما با توجه به حفر کانال عضدی توسط عضدالدوله دیلمی در اواسط قرن چهارم و اینکه باعث رونق شهر گردیده و بنا به گفته های جابر جلیل المانع در کتاب المسیره فی قبائل خوزستان که این کانال را نیاکان عشیره بری بیان کرده اند پس باید حداقل تا آخر قرن مذکور، بوده باشد. البته نام بیان حتی در کتابهای جغرافیائی قرن هفتم هم موجود است ولی بعید به نظر می رسد که تا آن زمان باقی مانده باشد. و ذکر نام آن در کتاب های جغرافیائی سده های بعدی دلیلی بر وجودش تا آن زمان نیست چرا که بیشتر جغرافی نویسان از کتابهای پیشینیان قبل از خود رونویسی می کردند.

عمده ذکری که از شهر بیان در تاریخ مانده است یکی جریان استیلای صاحب زنج بر خوزستان در اواخر قرن سوم و دیگری مربوط به حفر کانال بیان توسط عضدالدوله می باشد.

بیان در کتابهای جغرافیدانان اسلامی

آنچه را مورخان و جغرافی‌نویسان اسلامی در مورد شهر بیان نوشته‌اند به شرح ذیل است:

«ادریسی در نزهة المشتاق می‌نویسد: شهر بیان در نوار شرقی ساحل دجله قرار دارد آنجا شهر کوچکی است که داخل و خارج آن زیباست شهر بیان منبر دارد و اهالی آن طالب ادب و علم هستند و از این حیث بر نقاط دیگر این بلاد برتری دارند^۱»

ابن حوقل در کتاب صورة الارض می‌نویسد: «از حصن مهدی تا بیان یک مرحله راه خ ش کی است بیان منبر دارد آنجا آخر حدود خوزستان است بیان برکنار دجله است از بیان تا اُبله راه خشکی و راه آبی هست^۲»

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة اقالیم شهر بیان را چنین توصیف می‌کند:

«از حصن مهدی تا بیان یک مرحله^۳ راه (سواره) بیابانی و شوره زار است و بدان که نهر اهواز (کارون) و دجله (اروندرو) هر دو به خلیج چین (فارس) می‌ریزند مردم در زمانهای قدیم از طریق نهر وارد دریا

^۱ - و مدينة بیان علی الدجلة فی الضفة الشرقية و هی مدينة حسنة الخارج و الداخل و بها منبر و لاهلها حرص علی طلب الآداب و العلوم و فیهم اعتلاء علی من ساواهم من أهل البلاد . و من مدينة بیان الی الأبله مرحله و من بیان الی حصن مهدی مرحله . - نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، الشریف الإدریسی، ج ۱، ص ۳۹۹

^۲ من حصن مهدی الی بیان مرحله علی الظهر و بیان منبر، و قد انتهیت الی آخر حدود خوزستان و بیان علی دجله فیرکب منها الی حیث أراد المرء فإمّا الی الأبله فی الماء و من شاء علی الظهر الی ان یحاذی الأبله ثم یرعبر الیها - صورة الارض، ابن حوقل، ص ۲۳۳

^۳ مرحله: مسافت یک روز مسافر آن زمان است که چهار فرسخ باشد.

می شدند و از دریا بازگشته به دجله و اُبله می رسیدند و رنج و خطر هر دو را پذیرا می شدند تا آنکه عضدالدوله نهري بزرگ میان رود اهواز و دجله به درازای چهار فرسنگ حفر کرد که امروز از آن رفت و آمد می شود.^۱»

قدامة بن جعفر در کتاب الخراج می گوید:

از اُبله تا بیان پنج فرسخ است و از بیان تا حصن مهدی سواره شش فرسخ و از طریق نهر جدید هشت فرسخ راه است^۲

البته ذکر این نکته ضروری است که اگر به توصیفات این جغرافی دانان نگله کنیم خواهیم دید که شریف ادریسی که در قرن ششم می زیست اطلاعات بیشتر و مفصل تری را در مورد شهر بیان دارد در حالی که مقدسی و ابن حوقل هر دو در قرن چهارم زندگی می کردند فقط به ذکر مسافت بین حصن مهدی و بیان و اُبله و سپس حفرکانال عضدی اکتفا کردند اگر ویرانی شهر بیان در قرن چهارم هجری اتفاق افتاده باشد پس ادریسی طالب علم بودن و برتری مردم بیان بر سایر مردمان بلاد خوزستان را از کجا آورده است .

^۱ و تأخذ من حصن مهدی الی بیان فی صیحة علی الظهر مرحلة، وإعلم ان نهر الاهواز و دجلة یفیضان الی بحر الصین بینهما هذه الصیحة و كان الناس فی القديم یذهبون فی النهر الی البحر ثم یعودون فیدخلون من البحر الی دجلة ثم الی الابله، و كانوا علی خطر و تعب حتی شق عضدالدولة نهراً عظیماً من نهر الاهواز الی نهر دجلة طوله اربع فراسخ، والطریق الیوم منه احسن التقاسیم، المقدسی، ص ۴۱۹

^۲ من الابله الی بیان ۵ فراسخ و من بیان الی حصن مهدی علی الظهر ۶ فراسخ و فی الماء علی نهر الجدید ۸ فراسخ - کتاب الخراج و صناعة الكتابة، قدامة بن جعفر، ص ۱۹۴

نبردهای سالار زنگیان در بیان

یکی از مهمترین وقایعی که در ویرانی این شهر تأثیر داشته ظهور واستیلای صاحب زنج (سالار زنگیان) بر بیان است که شرح مفصل آن در جلد نهم تاریخ طبری و حوادث سال ۲۵۵هـ آمده است:

«آغاز کار در این باب چنانچه از یکی از سرداران سالار زنگیان بنام ریحان آورده‌اند چنان بود که می‌گفته در یکی از شبهای این سال که گفتیم قیام کرده بود از بن‌بستهای عمرو بن مسعده عوعو سگی را شنید و بگفت تا جایی را که عوعو از آن می‌آید بشناسند برای این کار یکی از یاران خویش را فرستاد که باز آمد و خبر داد که چیزی ندیده اما عوعو تکرار شد.

ریحان گوید: مرا پیش خواند و گفت «به محل عوعو این سگ برو که او بسبب کسی که دیده عوعو می‌کند» برفتم و سگ را دیدم که روی سدی بود و چیزی ندیدم بالا رفتم در پله‌هائی که آنجا بود یکی را دیدم با وی سخن کردم و چون شنید به عربی فصیح سخن می‌کنم با من سخن کرد و گفت: «من سیرانم پسر عفوالله از شیعیان یار شما که در بصره‌اند نامه‌هائی برای وی آورده‌ام»

گوید پس آن مرد را گرفتم و به نزد وی بردم نامه‌هائی را که با وی بود بخواند و درباره زینبی و تعداد کسانی که با وی بودند از او پرسش کرد که گفت «زینبی غلامان و داوطلبان و بلالیان و سعدیان را که جمعی انبوهند برای نبرد تو فراهم آورده و سر آن دارد که همراه آنها در بیان با تو تلافی کند»

بدوگفت «صدای خویش را آهسته کن که غلامان از صدای تو

هراسان نشوند»

آنگاه درباره کسی که سرداری این سپاه را عهده کرده از او پرسش کرد، گفت: « برای این کار ابومنصور نام دعوت کرده اند که از جمله وابستگان هاشمیان است.»

گفت: « آیا جمع آنها را دیده‌ای؟»

گفت: « آری نگهبانانی را مهیا کرده اند تا بازوی سپاهیان را که دستگیر می‌کنند از پشت ببندند» پس به او گفت به جایی رود که می - باید آنجا بماند. سیران به نزد علی بن ابان و محمد بن سلم و یحیی بن محمد رفت و با آنها سخن همی کرد تا صبح درآمد. آنگاه سالارزنگیان برفت تا نزدیک آنها رسید وقتی به پشت ترسی و برسونا و سندادان بیان رسید گروهی بدو رسیدند که آهنگ نبرد وی داشتند. علی بن ابان را بگفت تا به مقابله آنها رفت و هزیمتشان کود. یکصد سپاه همراهشان بود به همگی شان دست یافت.

ریحان گوید: شنیدم که به یاران خویش می گفت « از نشانه های کمال کار شما این است که می بینید این قوم غلامان خویش را می آرند و به شما تسلیم می‌کنند و خدا شمارتان را افزون می‌کند» آنگاه برفت تا به بیان رسید.

ریحان گوید مرا با گروهی از یاران خویش به حجر فرستاد که کاروان و سپاه آنها را در سمت نخل درجانب غربی بیان بجویم سوی محلی رفتیم که گفته بود آنجا رویم در آنجا هزار و نهصد کشتی یافتیم که گروهی از داوطلبان با آن بودند و کشتی‌ها را بداشته بودند وقتی ما را دیدند کشتی‌ها را رها کردند و غارت شده و برهنه عبور کردند و به طرف چوبک رفتند ما کشتی‌ها را برانندیم تا به نزد وی رساندیم و چون کشتی‌ها را بردیم بگفت تا بر زمینی بلند فرشی برای وی گسترند و بنشست. در کشتی‌ها جمعی از حج گزاران بودند که می خواستند از راه بصره بروند. بقیه آن روز را تا به غروب آفتاب با آنها سخن کرد و آنها

همه گفتار وی را تصدیق کرده گفتند « اگر خرجی اضافی داشتیم با تو می‌ماندیم» پس بگفت که آنها را به کشری‌هایشان بردند و چون صبح شد آنها را بیاورد و قصرم شان داد که کسی را از شما ر یاران وی خبر ندهند سپس گفت قسم یاد کنند که از مال یا کالای سلطان چیزی همراه ندارند.

مردم سلیمانان^۱ به بیان آمدند که مقابل وی بود بر سمت شرقی نهر . و یارانش با آنها سخن کردند. حسین صیدناتی که در بصره مصاحبه وی می‌داشته بود یکی از چهار کس بود که در مسجد عباد بپا خواسته بودند در میان آنها بود که آن روز به وی پیوست بدو گفت «چرا چندین مدت از من باز ماندی؟» گفت «نهان بودم و چون این سپاه برون شد جزو آن شدم»

گفت: « مرا از این سپاه خبر ده که کی‌بند و شمار همراهان آن چند است؟»

گفت: « در حضور من از غلامان یک هزار و دویست جنگاور برون شدند از یاران زینبی هزار کس و از بلالیان و سعدیان دو هزار کس دویست سوار دارند. وقتی به اُبله رسیدند میانشان با مردم آنجا اختلاف افتاد و همدیگر را لعن گفتند و غلامان محمد بن ابی عون را دشنام دادند آنها را در ساحل عثمان^۲ به جا نهادم و پندارم فردا صبحگاه به نزد تو می‌رسند»

گفت: « وقتی به نزد ما رسیدند می‌خواهند چه کنند؟»

^۱ شهری بود بر ساحل دجلة العوراء (اروند رود) به فاصله ۱۸ مایلی بیان و نزدیک عبادان که محل استقرار کشتی های بنی عباس در ابتدای خلافتشان بود.

^۲ درکناره جنوبی نهر اُبله شهری بود موسوم به شق عثمان که منسوب به یکی از نوادگان عثمان بن عفان است

گفت: «می‌خواهند سواران را از سنداد بیان بیاورند اما پیادگان از دو سمت نهر به سوی تو می‌آیند»

وقتی صبح شد پیشتازی فرستاد که خبر بگیرد پیری ناتوان و بیمار را برگزید که م‌تعرض او نشوند اما پیشتاز وی باز نگشت و چون دیر کرد فتح حجام را فرستاد با سیصد کس یحیی بن محمد را نیز به سندادان فرستاد و به او گفت به بازار بیان برود.

فتح پیامد و به او خبر داد که آن قوم به گروهی انبوه سوی وی روانند و از دو سوی نهر می‌آیند درباره مد پرسید گفتند ه نوز آغاز نشده . گفت هنوز سوارانشان وارد نشده اند

آنگاه محمد بن مسلم و علی بن ابان را گفت که برای مقابله آنها در نخلستان بنشینند خود وی بر کوهی مشرف بر آنها بنشست . چیزی نگذشت که علمها و مردان نمودار شدند و به زمین منسوب به ابوالعلائی بلخی رسیدند که پیوسته به دبیران است.

دستور داد که زنگیان تکبیر گفتند سپس به آنها حمله بردند و آنها را تا دبیران رسانیدند آنگاه غلامان حمله بردند . ابوالعباس بن ایمن معروف به ابوالکباش و بشرقیسی پیشاپیش آنها بودند زنگیان عقب رفتند تا به کوهی رسیدند که وی بر آن بود . آنگاه سوی آن قوم باز رفتند که در مقابلشان ثبات کردند ابوالعباس به فتح حجام حمله برد و او را کشت به غلامی از سیاهان رسید بنام دینار و چند ضربت به او زد آنگاه سیاهان بر آنها حمله بردند و تا ساحل بیان آنها را عقب رانند

ریحان گوید محمد بن مسلم را دیدم که به ابوالکباش ضربه زد و او خویشتن را در گل انداخت یکی از زنگیان بدو رسید و سرش را برید ریحان چنانچه از وی آورده‌اند گوید کسان هزیمت شدند و به هر سوی رفتند سیاهان تا نهر بیان تعقیبشان کردند نهر به جزر افتاده بود وقتی بدانجا رسیدند در گل فرو رفتند و بیشترشان کشف شدند

گوید: سیاهان به یارخویش دینارالاسود که ابوالکباش به او ضربت زده بود می‌گذشتند وی زخم‌دار بود و به زمین افتاده بود پنداش تند از غلامان است و با داسها می‌زدند چندانکه سراپا زخم شد یکی بر او گذشت که وی را می‌شناخت او را به نزد سالار زنگیان برد که دست او را داد زخمهایش را مداوا کنند

ریحان گوید وقتی آن قوم به دهانه نهر بیان رسیدند و گروهی از آنها غرق شدند و کشتی‌هایی که در نهر بود یکی را دیدیم که از کشتی‌های اشاره می‌کرد به نزد وی رفتم گفت وارد نهر شریکان شوید که در آنجا کمینی دارند

گوید: یحیی بن محمد و علی بن ابان برفتند یحیی از غرب نهر روان شد و علی بن ابان از شرق آن برفت کمینی آنجا بود نزدیک هزار کس از مغربیان که حسین صیدنانی نیز به نزدشان اسیر بود.

گوید: و چون ما را دیدند به حسین تاختند و او را پاره پاره کردند. آنگاه به طرف ما آمدند و نیزه‌های خویش را پیش آوردند و تا نماز نیمروز پیکار کردند. پس از آن سیاهان بر آنان یورش بردند و همه را کشتند و سلاحشان را به تصرف درآوردند آنگاه سپاهیان به اردوگاه خویش بازگشتند و یارخویش را دیدند که بر ساحل بیان نشسته بود.

سالار زنگیان آن شب و آن روز را ببود وقتی صبح شد پیشتازی را به دجله فرستاد. پیشتاز باز آمد و به او خبر داد که آنجا دو کشتی هست که به جزیره چسبیده در آن وقت جزیره بر دهانه قندل بود بعد از ظهر پیشتاز را سوی دجله فرستاد که خبر بگیرد به هنگام مغرب ابوالعباس به همراه عمران پیام ابن ابی العون را رسانید که از او می‌خواست از بیان بگذرد و از قلمرو وی دور شود که کشتی‌ها را از راه وی برکنار کرده است

پس سالارزنگیان بگفت تا کشتی‌هایی را که از جیبی می‌آمد و بیان را می‌پیمود بگیرند یارانش سوی حجر رفتند و در سلیمان دوپست کشتی را یافتند که لنگه‌های آرد در آن بود همه را گرفتند»^۱

موقعیت مکانی شهر بیان

از جمله نکات مبهمی که در نوشته‌های شرق شناسان یکی دو قرن اخیر و نویسندگان معاصر در مورد شهر بیان به چشم می‌خورد تعیین موقعیت مکانی نهر بیان و به تبع آن خود بیان می‌باشد برخی از مورخان امروزی تاریخ حفر آن را به دوره ساسانیان می‌رسانند. مثلاً در مجله وحید (شماره نهم-دوره یازدهم) به قلم باقرعاقلی چنین آمده است:

«اما باید دانست که در کتاب «شهربانو» حفر آن کانال به دوره ساسانیان نسبت داده شد ولی بر اثر انباشته شدن رود از گل و لای تدریجاً ویران گردیده و عضدالدوله با مخارج فراوان آن را تعریض و آباد نمود. کوتاه سخن ساسانیان اولین سلسله‌ای بودند که کارون را به دجله متصل نمودند»

البته در مقابل تاریخ نویسان دیگری حفر آن را به دوره شیخ سلم ان کعبی در قرن هیجدهم میلادی می‌دانند.^۲

^۱ حوادث سال ۲۵۵هـ - تاریخ طبری جلد ۱۴، ترجمه ابوالقاسم پاینده صص ۳۹۶-۳۹۰

^۲ ان البیان نهر کان یخترق اعالی مدینة المحمرة من جهة کارون الشمالية مقابل مصب نهر السلمانة فیتجه غرباً فیصّب فی الخیین أو یضیع فی البر أما النهر الحالي فقد حفره الشیخ سلمان الکعبی و هو أول من أوصل مياه کارون بشط العرب. - و لقد علمت من الحاج خزغل الحاج عبود البیانی و هو أحد أفراد عشيرة بنویبان و هم ای قومه کانوا یسکنون قرية المعموری علی ضفة نهر شط العرب الیمنی مقابل قرية أم الرصاص العراقية، یقول أن آبائه هم الذین أوصلو نهر کارون بشط العرب و یقول انه کان نهر صغیراً لا یتجاوز عمقه و عرضه متران و لقد قامو بتوسیعه بناء علی

اما طبری در شرح نبرد سالارزنگیان و سپاه محمدبن ابی عون در شهر بیان پس از شرح مفصل جنگ و شکست یاران ابی العون می‌گوید سپاهیان شکست خورده و فراری برای نجات جانشان خود را به نهر می‌انداختند که تعدادی از آنها غرق شدند و پس از عقب نشینی آن ان کشتی‌هایشان را به غنیمت بردند.

اگر گفته‌های کتاب شهربانو را ملاک قرار دهیم و با توجه به فاصله زمانی بین نبرد صاحب زنج و ابی العون در سال ۲۵۵ هـ و حکمرانی عضدالدوله^۱ (۳۷۲ - ۳۳۸) بعید است که در این فاصله هشتاد ساله نهری که قابل کشتیرانی بوده و عمق و عرض آن آنقدر بزرگ بوده که

أوامر آل‌بوناصر و السبب فی ذلک ان قومه کانوا من المتمردين (قطاع طرق) و بعد ان ظفر بهم شیخ کعب و أراد ان یعدمهم تشفعت لهم العلماء و طلبوا إبدال العقوبه بغرامه ففعا عنهم و فرض علیهم غرامه و لکنهم لم یستطیعوا دفعها فحفروا هذا النهر - الاحواز قبائلها، انسابها، امراؤها، شیوخها، اعلامها - جابر جلیل المانع، صص ۴۸-۴۷

^۱ عضدالدوله: ابوشجاع فناخسرو (عضدالدوله) دومین پادشاه از سلسله آل بویه در فارس . حدود سال ۳۲۴ هـ ق در اصفهان متولد شد. او مشهورترین پادشاه آل بویه است که فتوحات زیادی داشت.. فناخسرو (پناه خسرو) در سال ۳۳۸ هـ - ق پس از درگذشت عمویش عمادالدوله علی، هم به وصیت او، در حالی که سیزده سال سن داشت در شیراز به تخت نشست . در این هنگام پدرش رکن‌الدوله حسن هنوز زنده بود. رکن‌الدوله وارث لقب امیرالامرای آل بویه گردید و فناخسرو عملاً تا مدتها نایب و عامل پدرش بود. به گواهی سکه‌ای که تاریخ سال ۳۴۰ هـ - ق را دارد به زودی فناخسرو لقب عضدالدوله را از خلیفه بغداد دریافت کرد. هر چند که به نظر می‌رسد که در ابتدا قصد آن بود که لقب تاج‌الدوله به فناخسرو داده شود، اما ظاهراً عمومی فناخسرو یعنی معزالدوله احمد، امیر آل بویه در بغداد، لقب تاج الدوله را برای او درازده اش زیادی دانسته و لاجرم خلیفه به لقب عضدالدوله (بازوی حکومت) اکتفا کرده است عضدالدوله دیلمی حدود سال ۳۷۲، به مرض صرع در بغداد وفات کرد و جنازه اش را در نجف اشرف ، جنب مرقد علی بن ابیطالب (ع)، به خاک سپردند . او قبل از مرگش، پسرانش را در بغداد و فارس، قائم مقام خود کرد. دوران پادشاهی او ۳۴ سال بود.

سربازان فراری در آن غرق می شدند، چنان گل ولای گرفته باشد که تبدیل به نهر کوچکی شده باشد در ثانی در همه منابع تاریخی از حفر این کانال توسط عضدالدوله یاد شده است نه تعریض و لای روبی آن. و اینکه این نهر تا قرن چهارم هجری اساساً وجود نداشته است. همان - گونه که مقدسی در کتاب احسن التقاسیم نوشته: مردم در زمانه ای قدیم از طریق نهر وارد دریا می شدند و از دریا بازگشته به دجله و اُبله می رسیدند و رنج و خطر هر دو را پذیرا می شدند تا آنکه عضدالدوله نهری بزرگ میان رود اهواز و دجله به درازای چهار فرسنگ حفر کرد که امروز از آن رفت و آمد می شود.

به نظر می رسد که نهر بیان همان نهر ابوج ذبیع است که بعدها به نهر فیلیه معروف شد و در جنوب غرب خرمشهر قرار گرفته و در یکصد تا یکصد و پنجاه سال پیش نهر بزرگی بوده بطوریکه نجم الدوله که در سال ۱۲۹۸ هـ آن را دیده می نویسد: طول این نهر دو الی سه فرسخ است و عرضش ابتدا بیست ذرع و تا آنجا که ما رفتیم ده ذرع بود.^۱ و دیگر اینکه در جنگ بین شیخ غیث کعبی با حاکم بصره و شیخ متفک در سال (۱۸۲۶ م - ۱۲۴۶ هـ) چندین بار از این نهر یاد شده است. بنابراین شهر بیان در کنار این نهر قرار گرفته نه در جای فعلی خرمشهر و دیگر اینکه در هیچ منبعی ذکر نشده است که نهر بیان از میان شهر می گذرد

نکته دیگر در مورد تفاوت بین «حفلو» و کانال عضدی است اغلب پژوهشگران اروپائی حفلو را با کانال عضدی یکی دانسته اند و علت این اشتباه ناشی از واژه «حفر» است که چون کانال مذکور توسط

^۱ سفرنامه خوزستان حاج عبدالغفار نجم الملک، ص ۸۲

عضدالدوله حفر گردیده پس همان حفار است^۱ درحالی که حفار اسم مکان است نه مصدر حفر کردن (در مبحث مربوط به حفار مفصلاً توضیح داده خواهد شد)

نکته سوم در مورد نهر جدید است که برخی آن را همان نهر بیان می‌دانند و برخی از مورخان متأخرآن را نهر حفار م‌ی‌نامند . اما باید دانست که این نهر یکی از نهرهای قدیمی بوده و در قرون میانی بنام همیلی معروف شد و در حدود دو قرن پیش با شکسته شدن سد سابله توسط کریم خان زند و خشک شدن آن به کلی از بین رفت.

نکته دیگری که در مورد کانال عضدی و نهرالجدید باید مدّ نظر قرار گیرد این است که قدامه بن جعفر^۲ تنها کسی است که از نهر جدید یاد کرده است و ایشان اصولاً دوره حکمرانی عضد الدوله را درک نکرده است و زمان وفات وی را از سال ۳۱۰ هـ الی ۳۳۷ هـ نوشته‌اند و کتاب الخراج خود را در سال ۳۱۶ هـ نوشته است . پس قطعاً نهر جدید نمی‌تواند همان کانال عضدی باشد.

^۱ ایران و قضیه ایران، جورج کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد دوم، ص ۴۰۸
^۲ قدامه بن جعفر: قدامه بن جعفر بن قدامه بن زیاد بغدادی (به عربی: قدامه بن جعفر الکاتب البغدادی) از مشاهیر ادب و فصاحت عربی است که از مسیحیت به اسلام گرویده است . او در فلسفه و منطق نیز معروف است . او در سال ۳۳۷ هجری در بغداد درگذشت. برخی از آثار ادبی او به شرح زیرند: کتاب الخراج، کتاب صناعة الكتابة، کتاب جواهر الألفاظ، کتاب البلدان، کتاب زهر الربیع فی الأخبار

شخصیت های تاریخی بیان

در کتابهای معاجم و انساب نام چندانی از شخصیت های مهم که منتسب به شهر بیان باشند به میان نیامده جز در کتاب الانساب سمعانی از احمد بن عبدالله بن عیسی بیانی نام برده که ابو سعد مالینی از راویان قرن چهارم از وی نقل روایت کرده و زبیر بن بکار این چهاربیت را از وی نقل کرده است^۱:

| | |
|-----------------|-----------------|
| و عذر لیس یستمع | عتاب لیس ینقطع |
| فهجرائی له ولع | ومقتدر علی قتلی |
| ویدنو ثم یمتنع | یواصلنی ویهجرنی |
| ولا یأس ولا طمع | فلا وصل ولا هجر |

^۱ الانساب، ابی سعد عبدالکریم بن محمد السمعانی، الجزء الثانی، ص ۳۵۴

فصل چهارم

حصن مهدی

تاریخچه حصن مهدی

از دیگر شهرهائی که در محدوده خرمشهر امروزی قرار داشت حصن مهدی می باشد که شهرتی به مراتب بیشتر از شهر بیان داشت اما با این حال محل دقیق آن مشخص نیست ولی از مسافتها و شهرهای پیرامون آن که در کتبهای جغرافیائی یاد شده چنین به نظر می رسد که در شمال شرق خرمشهر و روستای مارد فعلی باشد. گی لسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین های شرقی می نویسد: «در رأس مصب پهن دجیل ق لعه ای بود موس وم به حصن مهدی خلیفه عباسی، پدرهارون الرشید، آن را ساخته بود. این قلعه در چند مئی بالای نقطه - ای که نهر عضدی به طرف باختر منشعب می شود و مصب دجیل را در محل موسوم به بیان به دجله کور می پیوندد واقع بود. اطراف این نهر شوره زارهای باتلاقی است. رود دجیل در محل سلیمانان به خلیج فارس می ریزد و این نقطه محل خطرناکی برای کشتی رانی بود، و برای رسیدن به اهواز، اگو کشتی ها از مسیرهای مختلف عبور کرده از باسیان گذشته و از آنجا وارد رودخانه سدره می گذشتند سالمتو و بی خطرتر بود.»^۱

براساس نوشته های مورخان قرون سوم و چهارم هجری حصن مهدی ملتقای آبهای خوزستان بود و تمام آب های خوزستان به آنجا می ریزند. درحالی که امروزه اثری از این نهرها دیده نمی شود، این تغییرات می تواند حاصل خشک شدن رودها و یا تغییر مسیر آنها در طی زمان باشد. یکی از نهرهائی که به آنجا می ریخت نهرالسدره می - باشد که اکنون نهر مارد نامیده می شود که تا قرن نوزدهم نهر بزرگی به

^۱ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، گی لسترنج، ترجمه محمودعرفان،

شمار می‌رفته بطوری که مک‌دونالد کینر در سال ۱۸۱۰ از طریق این نهر از فلاحیه خود را با قایق به رود کارون رسانده^۱ و در سال ۱۸۴۳ لایارد نیز از این نهر دیدن کرده است^۲ و اکنون تبدیل به نهر کوچکی شده که دیگر اهمیت سابق را ندارد. البته برخی نهرالسدرد را رود بهمنشیر می‌دانند که نمی‌تواند درست باشد زیرا رود بهمنشیر قبل از این که کانال عضدی حفر شود قسمتی از رود کارون بود که از طریق آن آبهای کارون به خلیج فارس می‌ریخته و شعبه جداگانه‌ای همانند رود مسرقان نبود که نام جداگانه‌ای داشته باشد. در ثانی همانگونه که در کتابهای جغرافی‌دانان و مورخان اسلامی آمده نهر السدرد در کنار حصن مهدی بوده است.

نهر دیگری که به حصن مهدی منتهی می‌شد نهر جدید بود که این شهر را به بیان متصل می‌کرد که این نهر بعدها در قرن میانه به نهر همیلی معروف گشت که در قرن هجدهم میلادی بر اثر شکسته شدن سد سابله خشک شده و اکنون اثری از آن وجود ندارد

از دیگر نهرهایی که به حصن مهدی می‌ریخت نهر مسرقان^۳ بود که اکنون به رود گرگر معروف است که سابقاً تا حصن مهدی امتداد داشته و جداگانه به دریا می‌ریخته که بر اثر خشک شدن مجرای آن در قرون میانه در حال حاضر در روستای بند قیر^۴ به کارون متصل می‌شود

^۱ ده سفرنامه، مهرباب امیری، ص ۳۲۲

^۲ سیری در قلمرو بختیاری و بومی عشایر خوزستان، مهرباب امیری، ص ۱۲۲

^۳ مسرقان: نام شاخه شرقی کارون که بعداً به نام رود گرگر مشهور گشت، و ساختن آن را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهند. این رود در زمان ساسانیان و در قرنهای نخستین اسلام در کنار شوشتر از شاخه دیگر جدا می‌شده و تا آخر خاک خوزستان جداگانه به دریا می‌ریخته است

^۴ بند قیر: بندی باستانی و از بناهای مجموعه سازه‌های آبی تاریخی شوشتر می‌باشد. این بند را به وسیله قیر (نفت خام) اندود و محکم کرده بودند. همچنین روستای بند قیر هم اکنون در

البته در برخی کتابها آمده که نهر مسرقان از طریق دورق^۱ و باسیان به خلیج فارس می‌ریخت.

این شهر در حوالی سالهای ۱۷۰هـ الی ۱۶۵هـ توسط محمد المهدی سومین خلیفه بنی عباس جهت استقرار سربازان ساخته و سپس به شهر مهمی تبدیل شد. بطوری که ادیسی می‌نویسد که حصن مهدی دارای منبر بود.

این شهر همانند دیگر شهرهای خوزستان بر اثر جنگ های پی در پی از نبردهای صاحب زنج^۲ گرفته تا خوارج^۳ و قرمطیان^۴ احتمالا در اواخر قرن چهارم از میان رفت.

حدود ۴۵ کیلومتری جاده اهواز - شوشتر واقع شده است. در ۵ کیلومتری (به طرف شوشتر) شهر قدیمی عسکر مکرم واقع است که خرابه‌های این شهر هنوز مشاهده می‌شود.
^۱ دورق: از شهرهای باستانی خوزستان و مرکز ایالت سرق بوده که در فتوحات اسلامی به دست ابوموسی اشعری فتح گردید. در عهد فرمانروائی بنی کعب فلاحیه نامیده شد و مرکز حکومت آنان بود. سپس در سال ۱۳۱۴ به شادگان تغییر نام داد.

^۲ صاحب زنج (زنگیان): قیام زنگیان در قرن سوم هجری از قیام های گسترده و بلند مدت دوران عباسیان است که رهبری آن را مردی بنام "علی بن محمد" معروف به "صاحب الزنج" به عهده داشت. کلمه "زنج" معرب "زنگ" است و صاحب الزنج از حیث قیادت و رهبری زنگیان به این نام خوانده می‌شد.

^۳ خوارج: خوارج گروهی از پیروان علی (ع) بودند که در جنگ صفین به علت مخالفت با آن حضرت در جریان حکمیت از ایشان جدا شده اند و از راه اطاعت آن حضرت بیرون رفته و خارجی گشتند. از این رو به آنان مارقین نیز گفته می‌شود.

^۴ قرمطیان: یکی از شاخه‌های اسماعیلیان هستند که سالهای پایانی قرن سوم در ضدیت با خلافت عباسیان شکل گرفت و مدت یک قرن به فعالیت های نظامی و تبلیغاتی علیه عباسیان پرداختند. عبدالله حمدان قرمط، بنیان گذار این جنبش، از تربیت یافتگان سازمان اسماعیلی به شمار می‌رفت.

حصن مهدی در کتابهای جغرافیدانان اسلامی

آنچه در کتب جغرافی از این شهر یاد شده به قرار زیر است:
مقدسی می‌گوید:

حصن مهدی شهری در خوزستان است آنجا آباد است و همه نهرهای این سرزمین در آنجا یکی می‌شود و به دریا می‌ریزد در آنجا دژی هست که مهدی آن را ساخته و مرزبانی به شمار می‌رود زیرا که لؤدیک دریاست خانقاه‌ها و زاهدان نیز دارد مسجد آن در کنار دریاست بر خوردگاه چندین راه در این شهر است دارای کشتزارها و نخلستان است و آباد ترین شهر خوزستان از سوق الاربعاء^۱ و شهرهای پیرامون آن است^۲

اصطخری می‌نویسد

از باسیان تا حصن مهدی دو مرحله است حصن مهدی منبر دارد راه دریائی آنجا کوتاه تر از راه زمینی است^۳
یاقوت حموی می‌گوید:

^۱ سوق الاربعاء: از شهرهای خوزستان، در مجاورت سوق بحر در مشرق دجیل و در ساحل رودخانه ای که شاخه ای از رود دجیل بود و شهر را به دو قسمت می‌کرد و آن دو محله را پلی چوبی به هم متصل می‌ساخت، جای داشت. محله شرقی سوق الاربعاء آبادتر بود و مسجد جامع در آن قرار داشت.

^۲ عامره بها تجتمع انهار الإقليم کلها ثم تفيض الى البحر و بها حصن بناه مهدی و هی نغر لقریبا من البحر و هناک رباطات و عبّاد الجامع علی الشطّ و بها مجتمع الطرق و سائر المدن علی انهار لها جزر و مدّ و بها نخیل و مزارع و اعمر سواد الأهواز نحو سوق الأربعاء و ما یدخل فی ذلک الصقع. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، المقدسی، ص ۴۱۲

^۳ من باسیان الی حصن مهدی مرحلتین و فیها منبر و یسلک بینهما فی الماء و هو أیسر من البر ، مسالک الممالک، ابی اسحاق الاصطخری، ص ۹۵

شهری در خوزستان است. استخری گوید: در خوزستان آبادتر و خوش آب و هوا تر از رود مسرقان نیست. رودخانه های خوزستان مانع اهواز و دورق بدانجا سرازیر می شود تا به خود حصن مهدی برسد و در آنجا رودخانه ای بزرگ تشکیل داده که پهنا و گودی بسیار دارد و در حصن مهدی به دریا می ریزد.^۱

امام شوشتری در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان در مورد حصن مهدی می نویسد:

«شهری بوده که قلعه آن را مهدی عباسی ساخته است. اصطخری آن را در ذکر شهرهای خوزستان نام برده است. و گوید: «آبهای خوزستان از اهواز و شوشتر و دورق نزد حصن مهدی جمع شده رودی بزرگ و پهن گردد و به دریا رود.» از این بیان پیداست که این شهر در جای روستای مارد کنونی بوده است. این شهر در حدود العالم به نام «در مهدی» ذکر شده و گوید: شهری خرم و آبادان می باشد میان عراق و خوزستان بر لب رودخانه نهاده است. این شهر تا قرون وسطی نبوده است، چه در قرون وسطی نامی از آن در کتب دیده نمی شود. مستوفی آن را ذکر ننموده و یاقوت عین کلام اصطخری را نقل کرده.»^۲

^۱ بلد من نواحی خوزستان، قال الإصطخری: لیس بخوزستان أعمر و أزکی من نهر المسرقان، و میاه خوزستان من الأهواز والذّورق و غیر ذلک، تنحدر فیه حتی ینتهی إلی حصن مهدی فیصیر هتاک نهرا کبیرا ذا عرض و عمق، ثم یصبّ من حصن مهدی إلی البحر. معجم البلدان، ابی عبدالله یاقوت الحموی، الجزء الثانی، ص ۲۶۶

^۲ تاریخ جغرافیائی خوزستان، سیدمحمدعلی امام شوشتری، ص ۲۴۹

حوادث مهم بیان و حصن مهدی در قرن سوم و چهارم

لشکرکشی موسی بن بغا برای جنگ زنگیان

در ماه ذیقعد سال ۲۵۹ هـ معتمد^۱ فرمان داد که موسی بن بغا برای جنگ صاحب الزنج لشکر بکشد

موسی ابتدا عبدالرحمن بن مفلح را به اهواز فرستاد سپس اسحاق بن کنداج را سوی بصره روانه کرد و ابراهیم بن سیمما را به محل « بادآورد » اعزام نمود هر سه را فرمان داد که با صاحب زنج نبرد کنند . چون عبدالرحمن امارت اهواز را حاصل نمود برای جنگ علی بن ابان لشکر کشید نبرد واقع شد و عبدالرحمن منهزم گردید پس از فرار آماده شده دوباره با علی بن ابان جنگ کرد جنگ بسیار عظیمی رخ داد و کشتار عجیبی بزنگیان افتاد و عده بسیار اسیر شدند و علی بن ابان منهزم گردید و با همراهان زنگی خویش برفت تا به بیان رسید عبدالرحمن لشکر کشید و خواست در حصن مهدی لشکر بزند سالار زنگیان علی بن ابان را برای منع او فرستاد با او جنگ کرد و نتوانست مانع شود علی با عده خود سوی «دکه» رفت ابراهیم بن سیمما در بادآورد بود با او مقابله نمود علی بن ابان پیروز شد و او را منهزم نمود. بار دیگر نبرد کرد و باز ابراهیم او را هزیمت کرد که شبانگاه برفت و بلدانی همراه خویش ببرد که وی را از جنگلها و بیشه زارها

^۱ معتمد عباسی: ابوالعباس احمد معتمد علی الله پانزدهمین خلیفه عباسی در بغداد بود که از سال ۲۵۶ تا ۲۷۹ هجری قمری (سال ۸۷۰ تا ۸۹۲ میلادی) در سرزمین های اسلامی فرمان راند. او پسر بزرگ متوکل بود؛ وی ۲۳ سال خلافت کرد. در زمان وی، سردار ترک، موسی بن بغا نفوذ بسیاری در حکومت یافت. معتمد، در این زمان در امور سیاسی دخالت نمی کرد، و فرماندهی سپاه و حفظ حدود و تعیین وزیران را به برادرش موفق سپرد و معتمد تنها عنوان خلیفه را داشت و به نام وی خطبه گفته می شد و سکه زده می شد.

ببردند تا به نهر یحیی رسید . وقتی خبر وی به عبدالرحمن رسید طاشتمر را با گروهی از وابستگان سوی او فرستاد که به علی نرسید که محلشان از نی و علف صعب العبور بود طاشتمر آنجا را آتش زد که به فرار از آن برون شدند و اسیرانی از آنها گرفت.

علی بن ابان برفت تا به نسوخ رسید و با یاران همراه خویش آنجا بماند. خبر به عبدالرحمن بن مفلح رسید که سوی عمود روان شد و به آنجا رسید و بماند علی بن ابان سوی نهرالسدره رفت و به خبیث نوشت و از او خواست که برایش کشتی فرستد که سیزده کشتی فرستاد که جمعی انبوه از یاران وی در آنها بودند علی با کشتی ها برفت تا به عبدالرحمان رسید عبدالرحمن با همراهان خویش به مقابله وی برون شد اما میانشان نبردی نشد چون شب شد علی بن ابان با جمعی از یاران خویش از پشت سر عبدالرحمن برفت و به اردوگاه وی شبیخون زد و به او و یارانش آسیب ها رسانید. عبدالرحمن نیز به راه خویش برفت تا به دولا ب رسید و آنجا بماند و کسانی از مردان خویش را آماده کرد و طاشتمر را بر آنها گماشت و سوی علی بن ابان فرستاد که در حدود بیابان آذر بدو رسیدند و با وی نبرد کردند که از آنجا هزیمت شد و سوی نهر السدره رفت و طاشتمر به عبدالرحمن نوشت که علی از مقابل وی هزیمت شده عبدالرحمن با سپاه خویش برفت تا به عمود رسید و یاران وی برای نبرد مهیا شدند کشتی های خویش را آماده کرد و طاشتمر را بر آن گماشت که سوی دهانه نهر السدره رفت و با علی بن ابان نبردی بزرگ کرد و ده کشتی از وی گرفتند و علی به هزیمت نزد خبیث بازگشت. عبدالرحمن بی درنگ برفت و در بیان اردو زد و چنان شد که عبدالرحمن بن مفلح و ابراهیم بن س یما به نوبت سوی اردوگاه خبیث می رفتند و با وی نبرد می کردند و مردم اردوگاه وی را هراسان می کردند.

حصن مهدی در عهد آل بریدی ۳۲۵-۳۲۶ هـ ق

ابوعبدالله بریدی پس از استقرار در اهواز به مولای خود یاقوت که پس از شکست از آل بویه در عسکر مُکرم اقامت داشت خیانت کرد و موجب قتل او شد. آنگاه اموال او را از شوشتر بیاورد و تصاحب کرد. گفته‌اند که وی به فرمان خلیفه (الراضی) او را کشت. در ۳۲۵ ق ابن‌رائق امیرالامرای بغداد با خلیفه به قصد سرکوب ابوعبدالله بریدی که مال به بغداد نمی‌فرستاد و مردم از ستمگری او ناله‌ها داشتند، روانه اهواز شد. اما کار به تجدید پیمان انجامید و ابوعبدالله پذیرفت که هر ساله ۳۶۰'۰۰۰ دینار به بغداد فرستد و لشکریان اهواز را به نماینده خلیفه تسلیم کند تا روانه فارس شوند. با این همه بدعهد کرد و حتی از نماینده خلیفه که برای گرفتن سپاه به اهواز آمده بود، زر خواست و سرانجام او را واداشت که شبانه از شهر بگریزد. در همان سال به مخالفت با ابن‌رائق، سپاهی به فرماندهی غلام خود اقبال، به حصن مهدی، نزدیک بصره فرستاد، و در پاسخ ابن‌رائق ادعا کرد که آن سپاه را برای مقابله با قَرْمَطِیان که بصریان از آنان بیمناکند فرستاده است. چون میان آن دو کار به دشمنی کنید، ابن‌رائق سپاه به واسط برد و بریدی به اقبال فرمان داد که وارد شهر شد. ابن‌رائق نیز بدر خَرشَنی و بَجَکَم را در رأس سپاهی برای سرکوب ابوعبدالله روانه کرد. بَجَکَم تا شوش لُیْ نایستاد و بریدی به مقابله شتافت و سپاهی به فرماندهی غلامش محمد، معروف به حمال روانه کرد، اما شکست خورد. بار دیگر سپاهی با حمال به پیکار فرستاد که بدون جرگ واپس گریختند و بریدی به بصره رفت و در اُتْلَه ساکن شد. اقبال که در بصره بود به مقابله سپاه ابن‌رائق رفت و آن را بشکست و گروهی را به اسارت

گرفت. ابو عبدالله بریدی اسیران را آزاد ساخت و با ارسال نامه و گسیل داشتن گروهی از بزرگان بصره نزد ابن رائق، کوشید او را بر سر مهر آورد، ولی ابن رائق روی خوش نشان نداد. پس بریدیان^۱ در بصره گذاشت. ابوالحسین سپاه ابن رائق را بشکست. ابن رائق با سپاهی دیگر شخصاً آهنگ پیکار کرد و بجکم نیز از اهواز به او پیوست. از آن سوی ابو عبدالله به نزد عمادالدوله بویه ای رفت و او را به تصرف عراق برانگیخت. عمادالدوله سپاهی به سرکردگی برادرش معزالدوله با بریدی روانه اهواز کرد. ابن رائق به سرعت بجکم را به اهواز بازگرداند و سپس خود نیز به دنبال او روانه شد. ابو عبدالله در آرجان س^۱ پله بجکم را بشکست و بر اهواز دست یافت ۳۲۶ ق چندی بعد معزالدوله از ابو عبدالله خواست که سپاهش را از بصره به نزد رکن الدوله به اصفهان فرستد تا به جنگ و شمشیر برونند. ابو عبدالله ۴۰۰۰ تن از سپاهیان خود را احضار و آماده کرد، ولی معزالدوله باز از او خواست تا سپاهیان حاضر در حصن مهدی را نیز به واسط روانه کند. ابو عبدالله از عاقبت خویش بیمناک شد و از این کار سر باز زد و با تهدید، معزالدوله را وا داشت که به عسکر مکرم رود. وی سپس شخصی را به نیابت از خود در اهواز گماشت. بجکم از این اختلافها سود برد و سپاهی روانه کرد.

^۱ بریدیان: خاندانی شیعه مذهب منسوب به ابو عبدالله محمد بریدی بودند که از ۳۱۶ تا ۳۳۸ ق بر واسط، اهواز و بصره فرمان راندند بریدیان در روزگاری که خلافت عباسی در نشیب ناتوانی افتاده بود و امیرالأمراها برای دست یافتن بر بغداد با هم در کشاکش بودند و خلیفگان را عزل و نصب می کردند، پرچم استقلال برافراشتند و بغداد را تصرف کردند و در واسط، اهواز و بصره فرمان راندند. این سلسله حکومتی متشکل از سه برادر به نام های ابو عبدالله احمد، ابوالحسین عبدالله (علی)، ابویوسف یعقوب به اضافه ابوالقاسم پسر ابو عبدالله بریدی مُقطع بود. لقب مُقطع، که در برخی منابع آمده، می تواند حاکی از اقطاع داری اینان باشد. اگرچه ابوعلی مسکویه در ضمن وقایع ۳۱۱ ق از ابو عبدالله احمد، برادر بزرگ تر یاد می کند، ولی او از ۳۱۶ ق در صحنه سیاست پدیدار شد

این سپاه بر شوش و جندی شاپور چیره شد و جز عسکر مکرم در دست معزالدوله نماند. پس آل بویه از عمادالدوله یاری خواستند و او سپاهی فرستاد و اهواز را از دست بریدی خارج ساخت و قلمرو بریدیان به بصره محدود شد. همان سال ابن رائق امیرالامرای بغداد از بیم بجکم با ابوعبدالله صلح کرد و مقرر شد، او واسط را از دست بجکم خارج سازد و در مقابل هر سال ۶۰۰'۰۰۰ دینار به امیر دهد، اما بجکم پیشدستی کرد و بر ابوعبدالله تاخت و او را شکست داد. با این همه وی از بریدی پوزش خواست و با او پیمان کرد که اگر بر بغداد دست یابد، واسط را به وی دهد. چندی بعد بجکم به بغداد رفت و به جای ابن رائق، امیرالامرای یافت ۳۲۶ ق و واسط را به بریدی داد.

نبرد لشکر یعقوب بن لیث با زنگیان به سال ۲۶۳هـ

یعقوب بن لیث^۱ از فارس سوی نوبندجان لشکر کشید چون به آنجا رسید احمد بن لیث از شوشتر به نزد وی رفت و چون یعقوب به جندی شاپور رسید تمام لشکر خلیفه از آنجا رفت یعقوب مردی از اتباع خود به نام خضر بن عنبر باهواز فرستاد و چون به آنجا رسید علی بن ابان و اتباع او از زنگیان فرار کرده و در نهر السدره اقامت گزیدند. و خضر داخل اهواز شد. یاران خضر و یاران علی بن ابان گه گاه بر یکدیگر حمله و غارت می کردند تا آنکه علی بن ابان آماده شد و بر لشکر خضر حمله کرد و بسیاری از نیروهای خضر را کشت و غنائم

^۱ یعقوب بن لیث: یعقوب لیث صفاری مردی عیار و جوانمرد اهل سیستان بود که در ابتدا شغل رویگری داشت و به دلیل محبوبیتی که میان مردم آنجا به خاطر جنگ با خوارج به دست آورده بود، توانست قدرت را به دست گیرد و در سال ۲۴۷ هـ سلسله صفاریان را تشکیل داد.

فراوان بدست آورد خضر و باقی اتباع او گریختند و به عسکر مکرم^۱ پناه بردند علی در اهواز ماند که هرچه در آنجا مال باشد بگیرد بعد از آن سوی نهر الصدرة رفت و به بهبود دستور داد با یکی از یاران یعقوب که در دورق بود نبرد کرد و مردانش را بکشت و وی را اسیر کرده که بر او منت نهاد و آزاد کرد.

تسلط سپاه صمصام الدوله بر بصره به سال ۳۸۶هـ

در این سال لشکرستان بن ذکی پس از جدائی از بهاء الدوله دیلمی و پیوستن به صمصام الدوله و بعد از عقب نشینی ترکان به ارجان^۲ تصمیم گرفت که به بصره حمله کند و بهاء الدوله را از آنجا خارج کند. پس از آن چهارصد نفر از دیلمیان ناراضی از بهاء الدوله به نزد وی آمده و امان خواستند. وی لبتوزیع پنج هزا دینار بین آنان آنها را به سپاه خود افزود و به حصن مهدی گسیل داشت. در این حین بهاء الدوله خمارتکین را به جنگ آنان فرستاد و زد و خورد هائی بین آنها در گرفت ولی سپاه بهاء الدوله به سبب وجود نهرها و باغها و مزارع زیاد که تحرک اسبها و نیروها را مشکل می کرد نتوانست آنان را از حصن

^۱ عسکر مکرم: در قرن چهارم هجری توسط مکرم بن معز از سرداران حجاج بن یوسف بر ویرانه‌های شهرستا قباد ساسانی بر دو جانب نهر مسرقان بنا گردید و جانب غربی آن بزرگتر بود و به وسیله دو جسر بزرگ که از قایقهای به هم پیوسته تعبیه شده بود به جانب دیگر اتصال داشت. شهر دارای بازاری باشکوه بود که با مسجد جامع هر دو در جانب غربی واقع بودند

^۲ ارجان: نام قدیم شهر بهبهان است. اصطخری گوید: ارجان شهر یست بزرگ و کثیر الخیر و در آن نخیل و زیتون بسیار است و دارای میوه های سردسیری و گرمسیری است و این ناحیه بری و بحری و سهلی و جبلی است، آب آن فراوان، مسافتش تا دریا یک روزه راه است و بین ارجان و شیراز شصت فرسنگ است و بین آن و سوق الاهواز نیز شصت فرسنگ. و نخستین کسی که به روایت ایرانیان آنرا بنا کرد قباد بن فیروز پدر انوشروان عادل است

مهدی خارج کند پس بسوی بصره رفتند و با یاران بها الدوله^۱ پیکار نمودند و شماری از بصریان به آنان پیوسته که سرکرده آنها ابو الحسن بن جعفر علوی بود که خواربار بصره را در اختیار داشت.

^۱ بهاء الدوله دیلمی: دیلمی سومین پسر عضدالدوله دیلمی و از امیران آل بویه با نام اصلی ابونصر بود که توسط خلیفه، الطائع به بهاءالدوله ملقب شد. وی که جانشین برادر بزرگتر خود، شرفالدوله بود مدت‌ها با دیگر برادرش، صمصامالدوله که در شیراز مستقر بود به جنگ پرداخت و پس از مرگ صمصامالدوله توانست شیراز و کرمان را تسخیر کند. با اینکه قلمرو آل بویه در زمان بهاءالدوله از لحاظ وسعت با دوران عضدالدوله برابری می‌کرد، وی هرگز نتوانست آرامش، ثبات و امنیت کاملی در ناحیه تحت حاکمیت خود برقرار سازد

محرضی

قابل ذکر است که در تاریخ طبری و برخی کتب دیگر نام چندین شهر در محدوده خرمشهر امروزی آمده مانند برسونا، نرسی، عسکر ابی جعفی^۱، جبی^۲ و فم العضدی که اطلاعات زیادی در مورد آنها وجود ندارد و از پایان قرن چهارم به بعد دیگر نامی از این شهرها وجود ندارد تا اینکه در قرن هفتم به نام محرضه یا محرضی در معجم البلدان یاقوت حموی برمی خوریم که آن را قریه ای کوچک و بندرگاهی در نقطه افتراق دجله (احتمالاً منظور دجیل بوده است) می داند و می - نویسد: مسافرینی که قصد سفر به بحرین و سرزمینهای عربی را داشتند از جانب راست آن رفته و کسانی که مقصدشان بندر سیراف^۳ و جنابه^۴ بود از جانب چپ راهی می شدند .

در قرن دهم هجری سیدی علی کاتبی دریاسالار ترک که در زمان شاه طهماسب صفوی^۵ به ایران سفری داشته در سفرنامه اش به محرضی

^۱ عسکرایی جعفر: پادگانی بود که توسط ابی جعفر منصور در ساحل شرقی دجله و مقابل شهر ابله ساخته شد و گمان می رود در محدوده شلمچه امروزی باشد

^۲ جبی: شهری در نزدیکی سوق الاربعاء بوده دارای نیشکرهای فراوان و دهکده های فراوان

داشت. برخی دیگر احتمال می دهند بر ساحل بهمنشیر بوده و بعدها قبان نامیده شد

^۳ سیراف: شهری باستانی واقع در استان بوشهر یکی از آثار تاریخی و از نقاط دیدنی استان

بوشهر در جنوب ایران است. سیراف یکی از قدیمیترین بنادر ایران است که زمانی دارای رونق

فراوانی بوده است که در قرن چهارم بر اثر زمین لرزه ویران و قسمت اعظم آن به زیر آب رفت

^۴ جنابه: نام قدیم بندر گناوه بوده است. شهری بوده است بسیار قدیمی و کهنه در ولایت ارجان در

فارس قدیم. مقدسی می نویسد «بازارها در کوچهها قرار دارند و مسجد جامع در مرکز آبادی

است. آب آشامیدنی از چاههای آغشته به نمک و آب انبارها تأمین می شود.» اصطخری فقط به

طور کلی می گوید جنابه بزرگتر از مهروبان و بندرگاهی است برای بقیه فارس

^۵ شاه طهماسب صفوی: فرزند ارشد شاه اسماعیل یکم و دومین پادشاه از سلسله صفویه

بود. او پس از مرگ پدر با آشوب داخلی و حمله ازبکان و عثمانیان مواجه شد که با حسن تدبیر

اشاره کرده و می‌نویسد: روز اول ماه شعبان از بندر بصره روانه شدیم از شط‌العرب از راه محرزی به عبادان رسیدیم در آنجا مقام حضرت خضر علیه‌السلام^۱ را زیارت نمودیم سپس به دریای هرمز بادبان کشیدیم.

در حمله کریم خان زند به فلاحیه به قصد نبرد با بنی‌کعب، شیخ سلمان ابتدا در محرزی مستقر شده سپس چون قدرت مقابل ه با سپاه خان زند را در خود نمی‌دید راهی جزایر خلیج فارس گردید جان‌گوردون لوریمر در کتاب فرهنگ جغرافیائی خلیج فارس در مورد محدوده محرزی اوائل قرن بیستم می‌نویسد: «مساحت بزرگی از شمال شرق جزیره عبادان به نام محرزی شناخته می‌شود که از ناحیه شمالی به شاخه حیاک و از جهت شرق به حوز عمر محدود می‌شود و شامل مناطق ذیل می‌باشد: «بوزه محرزی یا شاخه بو زه (شاخه شیخ عبدالله)، شاخه عبرته، شاخه سادات، شاخه حاجب عراق، شاخه حاجی دغیفج، شاخه بیت سالم، شاخه ابوخیضیر، حوز عمر^۲ که در حال حاضر این شاخه‌ها را به نام نهر ۱ و نهر ۲ و... می‌شناسند امام شوشتری در مورد محرزی می‌گوید: «امروزش محرزی نامند در قرون وسطی شهرکی بوده و بندر خوزستان محسوب می‌شده و اکنون دهی بیش نیست و آن در دهانه بهم‌نشیر واقع است در جائیکه رودخانه

و شجاعت به‌خوبی از پس این مشکلات برآمد و دوره‌ای طولانی از صلح و ثبات را برای ایران به ارمغان آورد.

^۱ حضرت خضر: حضرت خضر یکی از پیامبران معاصر حضرت موسی علیه‌السلام بود. او همان عالم الهی بود که موسی به دیدارش رفت و در قرآن بدون ذکر نام با عبارتی درخشان ستوده شده است: «عبداً من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمنا من لدنا علماً.»
^۲ دلیل الخلیج، ج. ج. لوریمر، القسم الجغرافی، الجزء الاول، ص ۴

بهمنشیر از کارون جدا می‌شود. یاقوت در صفحه ۶۸ جلد دوم گوید: « از بصره که پائین تر رو به دریا می‌روی شهرکی است که محرزه نامیده می‌شود در کنار جزیره عبادان و در آنجا دجله (شط العرب) دو شاخه شده است.» در صفحه ۲۶۲ جلد دوم باز گوید: « بلجان ده برزگی است میان بصره و عبادان ... و آن بندرگاه جهازاتی است ، که از جزیره کیش (قشم) مال التجاره هند را می‌آورند و در آنجا قلعه و حاکمی از طرف پادشاه کیش بود و حاکم بصره در آن دخالتی نداشت . وقتی گفتگوئی بین حاکم بصره و پادشاه کیش بعمل آمد اتباع پادشاه کیش به شهرکی که در طرف عبادان است انتقال دادند و آن را محرزه نامند و آن بندرگاه کشتی‌ها قرارگرفت که تا کنون به همین حال باقی است.»^۱

^۱ تاریخ جغرافیائی خوزستان، امام شوشتری، ص ۲۴۹

فصل پنجم

همیلی

از دیگر شهرهای قدیمی که در محدوده خرمشهر امروزی قرار داشت ، شهر همیلی است که در مقایسه با نام‌های دیگر قدری ناشناخته و نامی مهجور به نظر می‌رسد. این شهر در اوئل قرن سیزدهم میلادی نقش مهمی در به وجود آمدن محمره داشت چرا که اغلب ساکنین آن که هم پیمان آلبوچاسب بودند، پس از ویرانی شهر و ترک آن همگی به محمره کوچ کرده و رفته رفته محمره تبدیل به شهر بزرگی شد. با وجود اینکه این شهر قدمتی چند صد ساله داشته است و تعداد زیادی از قبائل عرب جنوب خوزستان در آن سکونت داشته اند و با توجه به نقشی که در به وجود آمدن امارت‌های البوناصر و آلبوچاسب داشت، کمتر نامی از آن در کتب تاریخی به میان آمده و تقریباً هیچ جهانگرد و سیاح داخلی و خارجی مطلبی در مورد آن ذکر نکرده‌اند. اما از اشارات جسته و گریخته‌ای که در بعضی کتب تاریخ محلی و کتاب‌های نسب شناسی و بالأخ ص کتاب الإمامة الکعبیه فی ال قبان والفلاحیه نوشته حاج علوان شویکی وجود دارد می توان این گونه استنباط کرد که همیلی متشکل از چندین روستا و آبادی در طول نهری به همین نام در شمال خرمشهر فعلی قرار داشته و به نظر می‌آید که این آبادیها چندین قرن قبل تر محل سکونت قبائل عرب بوده است.

موقعیت جغرافیائی همیلی

در قرون اولیه اسلامی و زمانی که هنوز شهرهای بیان و حصن مهدی آباد و پابرجا بودند در تعیین مسافت بین این دو شهر از نهری به نام نهر الجدید یاد شده است. واز آنجا که به گفته قدامه بن جعفر فاصله بیان تا حصن مهدی ۶ فرسخ راه زمینی شوره زار و از طریق نهر الجدید ۸ فرسخ راه آبی است و با توجه به اینکه از هیچ نهر دیگری بین این دو شهر یاد نشده است و همانگونه که در مباحث قبلی گفتیم

یکی دانستن نهرالجديد وکانال عضدی،فرضیه اشتباهی است و درثانی اطلاق آن قسمت از نهر کارون ما بین سابله و ابتدای بهمشیر به عنوان نهر الجدید هم نمی‌تواند درست باشد، پس بی شک نهرالجديد همان نهر همیلی قرون میانی است. با این حال هیچ ذکرى از وجود شهر یا آبادی در ساحل آن در قرون اولیه اسلامی به میان نیامده است . اگر چنانچه نوشته‌های کتاب های خوزستان در عهد اولیه اسلامی و جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی را قرین صحت بدانیم که شهرهای سوق الاربعاء و سوق بحر^۱ در کنار شعبه ای از رود کارون و در جانب شرقی آن واقع شده باشند، پس این احتمال وجود دارد که شهرهای سوق بحر و سوق الاربعاء در کنار نهرالجديد بوده و پ س از ویرانی در قرون میانی به جای آنها شهر همیلی به وجود آمد.

در کتاب تاریخ جغرافیائی خوزستان در مورد سوق الاربعاء چنین آمده: «مقدسی در مورد این شهر گفته سوق الاربعاء در جنوب مسرقان بوده است بر دو ساحل شاخه‌ای از مسرقان ساخته شده است و پلی از چوب دو جانب آن را به هم می‌پیوندد. و جانب عراقی آن آبادتر است. و مسجد جامع در آن است. و آبادترین بلوک اهواز سوق الاربعاء است و آنچه داخل در حدود آن است.» و به نقل از یاقوت می نویسد: «شهری کوچک است از نواحی اهواز و از آنجا تا عس کر مکرم شش فرسخ است.» اصطخری می نویسد: «عسکر مکرم تا سوق الاربعاء یک منزل

^۱ سوق بحر: شهرکی بوده در کنار کارون یا شط العرب که کالاهای صادر و وارد از دریا در آنجا خرید و فروش می‌شد. یاقوت حموی می‌نویسد سوق بحر جائیست در خوزستان که علی بن عیسی بن داوود بن جراح وزیر در نخستین وزارت خود مکوس (گمرک) آنجا را متوقف کرد.

راه است» پس باید سوق الاربعاء در بالای قریه کریت کنونی بوده باشد.^۱

براساس آنچه جغرافی نویسان در مورد سوق ا لاربعاء آورده اند این است که شهر پائین تر از اهواز بوده و در ناحیه کارون سفلی یعنی بعد از سوق الاحواز تا خلیج فارس و دجله (اروندروود). آب کارون چون از سد خداآفرید اهواز پائین آمد تا به شط العرب پیوندد کارون سفلی نامیده می شود.^۲ در حالی که نهر مسرقان در ناحیه شمالی خوزستان قرار داشته و در قرن چهارم هجری این نهر دو فرسخ مانده به اهواز در تمام سال خشک بوده است یعنی آب آن به اهواز هم نمی رسیده پس سوق الاربعاء نمی توانسته بر روی نهر مسرقان بنا شده باشد در ثانی آنچه در کتابهای جغرافیائی قدیم آمده این است که این شه ر بر شعبه ای از رود دجیل است نه رود مسرقان و در شش فرسخی حصن مهدی بوده است. بارتولد سوق الاربعاء را در نیمه راه بین اهواز و حصن مهدی می داند و می نویسد : «بواسطه توسعه تجارت کلیتاً عده قراء بازارگاه در این قسمت خوزستان بسیار فراوان بود و در هریک از این قراء یک روز بازارگاه تشکیل می شد و اسامی ایام هفته به کلمه سوق اضافه می شد قریه سوق الاربعاء که در این زمان هم در بعضی نقشه ها مذکور می شود بیش از همه شهرت داشت بر طبق نگارشات جغرافی نویسان قرن دهم (قرن چهارم هجری) سوق الاربعاء در نیمه راه بین اهواز و قریه حصن مهدی واقع شده بود و این آخری در نزدیکی جائی بود که آبهای خوزستان به دریا می ریخت.»^۳

^۱ تاریخ جغرافیای خوزستان، امام شوشتری، ص ۱۱۰

^۲ همان منبع، ص ۳۹

^۳ جغرافیای تاریخی ایران، وبارتولد، ص ۲۴۵

محمد حسین سرتیپ کاشانی^۱ که در سال ۱۲۹۹ هـ از طرف ظل السلطان حاکم خوزستان مأمور تهیه گزارش ی از آن دیار شده بود در مورد همیلی می گوید: «از نه‌های قدیمی محمره نهر همیلی است که در چند فرسخی سبعة^۲ از ضلع مغربی کارون جدا شده به فیلیه^۳ می‌رفته و اراضی کنار کارون و محمره و فیلیه را مشروب می کرده است و سپس از دهانه نهر فیلیه به‌شط العرب می ریخته این نهر اکن ون مملو از خاشاک است و به هیچ وقت آب در آن جاری نمی‌شود و از قراری که مذکور بوده در این مواضع یعنی ما بین مارد و محمره در قدیم سدی بسته بودند که آب در نهر همیلی جاری می شده است لیکن به هیچ وجه آثارچنین سدی معلوم نیست.»^۴

^۱ محمد حسین سرتیپ کاشانی : (۱۳۰۳-۱۲۵۶ هـ) حکیم باشی ظل السلطان از افاضل کارگزاران عهد ناصری و مدیر روزنامه فارس در شیراز و فرهنگ در اصفهان بود. وی در چهل و هفت سالگی فوت نموده و در تخت فولاد اصفهان مدفون است.

^۲ سبعة: روستائی است در ۶۰ کیلومتری خرمشهر از توابع دهستان غرب کارون که در جنگ سال ۱۸۵۷ ایران و انگلیس از آن نام برده شده است.

^۳ فیلیه: بندر کوچکی در غرب خرمشهر بود که نهر فیلیه آن را از خرمشهر جدا می کرد. محل سکونت آلبوچاسب بود و کاخ معروف فیلیه در آن قرار داشت

^۴ گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، میرزاتقی خان کاشانی، ص ۱۵۴

جان‌گوردن لوریمر^۱ در سال ۱۹۰۶ ضمن برشمردن روستاهای کرانه غربی رود کارون و پس از توصیف روستای سبعه و مزار سیدعبود^۲ می‌نویسد: «و گفته می‌شود که آنجا آثار یک نهر یا کانال آب قدیمی در دو مایلی سبعه که از کارون منشعب می‌شده و از کنار مزار سید عبود گذشته و سپس به نهر فیلیه و شط العرب می‌ریخته وجود دارد»^۳

نجم‌الدوله^۴ در صفحه ۲۸ سفرنامه اش گفته: وقتی بند سابله خراب نبود زیر سابله به فاصله ربع فرسخ نهر همیلی دایر بود که می‌رفت به سمت نهر بوج ذیع فیلیه و نهری از حویزه به آن ملحق می‌شده بعضی بند سابله را نزدیک قصبه (قصبه منیعات) می‌دانند مقابل شاخه مارد و با نی و چوب ساخته شده بود.

^۱ جان‌گوردن لوریمر (۱۸۷۰-۱۹۱۴) از کارکنان بلند پایه کنسول گری انگلیس، از مشهورترین تاریخ نگاران منطقه خلیج فارس در اوائل قرن بیستم است. وی نویسنده کتاب تاریخ نگاریهای خلیج فارس است

^۲ مزارسیدعبود: از قدیمی ترین مزارهای منطقه غرب کارون است. لوریمر درباره این مزار می‌گوید: این مزار در فاصله ۷ مایلی از رود کارون و در وسط صحرا قرار گرفته است. اعراب دائماً به زیارت آن می‌روند و دزدان و سارقان آن را محترم می‌شمارند و به ممتلكات آن دست نمی‌زنند. و کشاورزان محصولات خود را بدون حراست در کنار آن انبار می‌کنند

^۳ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ص ۱۵۹۶

^۴ نجم الدوله: میرزا عبدالغفار اصفهانی (۱۳۲۶-۱۲۵۹ ه. ق.) ملقب به نجم‌الدوله و نجم‌الملک از منجمان و مهندسان بسیار موفق زمان خود و استاد ریاضی مدرسه دارالفنون بود. وی در روزگار خود در حساب و هندسه و نجوم و نقشه‌کشی سرآمد بود. ایشان در فاصله سالهای ۱۲۹۹ هـ تا ۱۳۰۶ هـ دو بار به خوزستان سفر کرده و سفرنامه های نفیسی را از خود بر جای گذاشت

در هیچ منبعی ذکر نشده که سواحل نهر همیلی از چه تاریخی آبا د شده و قبایل عرب در آن ساکن شده‌اند و در چه دوره‌ای این نام به آن اطلاق شده است. جابر جلیل المانع در مورد ورود بنی طرف^۱ از عراق به سرزمین خوزستان می‌گوید: «این قبیله در حدود سه قرن پیش به حویزه وارد شده و در شمال خرمشهر که در آن زمان جز قلعه‌ها محراب و روستاهائی ویران که برخی عقیده دارند این خرابه‌ها متعلق به سرخ جامگان یا خرم‌دینان که در زمان خلفای بنی عباس از آذر بایجان به این مکان تبعید شده بودند چیز دیگری وجود نداشت ، در جوار قبیله بنی‌ساله^۲ ساکن شدند»^۳ ولی نامی از همیلی نمی‌آورد در حالی که در آن دوره زمانی به جز همیلی در شمال خرمشهر شهری وجود نداشته است. و در مورد بنی‌ساله می‌نویسد: «که آنها از هم پیمانان مشعشعیان حویزه^۴ بوده و در جنگ‌های آنان شرکت داشته‌اند»^۵ با این

^۱ بنی طرف: از قبائل قحطانی است و به قبیله طی منسوبند. حدود سه قرن پیش وارد ایران شده و در خفاجیه (دشت آزادگان) ساکن شدند و به دو شعبه بیت اسعد و بیت صیاح تقسیم می‌شوند.

^۲ بنی‌ساله: عشیره ایست قحطانی، از هم پیمانان مشعشعیان بودند و در جنگ‌های آنان شرکت می‌کردند

^۳ الاحواز، قباظها، أنسابها، امرأؤها، جابر جلیل المانع، ص ۱۲۲

^۴ حویزه: یا هویزه شهری است در غرب خوزستان که بنای آن را به دبیس بن عقیف اسدی نسبت می‌دهند در قرن نهم مرکز حکومت مشعشعیان بوده است و در حال حاضر از توابع شهرستان دشت‌آزادگان به شمار می‌رود.

^۵ همان منبع، ص ۱۰۳

وجود می‌توان گفت که همیلی احتمالاً از زمان به قدرت رسیدن مشعشعیان در قرن نهم هجری آباد بوده است.

عمده شهرت همیلی به زمان حضور کعب البو ناصر^۱ در قرن هجدهم میلادی در این شهر می‌باشد که شرح مفصل آن در کتاب حاج علوان شویکی آمده است:

«بنی کعب که سابقاً در عراق سکونت داشتند و با قبائل آنجا که تحت حمایت دولت عثمانی بودند زد و خورد پیدا کرده و چون تاب مقاومت در برابر ارتش عثمانی را نداشتند به رهبری ناصر بن محمد کعبی به همیلی که در آن زمان متعلق به شیخ صقر التمیمی بود وارد شده و در آنجا فرود آمدند.

بنی کعب پس از استقرار در همیلی ساکنین آن منطقه را به رعیتی گرفته و موجبات اعتراض و شکوه برخی از ساکنین آن را فراهم آوردند و شکایت پیش فرمانروای حویزه که والی خوزستان از طرف صفویان بود بردند. شیخ ناصر گفت که می‌خواهیم به جای بهتری برویم زیرا همیلی تکافوی مردم ما را نمی‌دهد و آب آن کم است سپس به ساکنین همیلی گفت: آنانی که با کعب حرکت کنند در امان می‌باشند و آنانی که می‌مانند مورد غارت قرار خواهند گرفت.»

با ترک همیلی توسط کعبیان و استقرار در قبان^۲ پس از چندین سال شاخه‌ای از آنان در زمان شیخ سلمان کعبی به نام آلبوچاسب به ریاست

^۱ کعب آلبوناصر: دودمانی از حاکمان عرب خوزستان که در فاصله سالهای ۱۰۸۰هـ تا ۱۱۵۰ ابتدا در قبان و سپس تا دوره فرمانروائی شیخ خزعل، در فلاحیه (شادگان) حکومت می‌کردند مشهورترین آنها شیخ سلمان کعبی بود.

^۲ قبان: از شهرهای قدیمی خوزستان در ساحل شرقی رود بهمنشیر که محل سکناى اولیه کعبیان بود که در سال ۱۲ به کلی ویران گردید. گمان می‌رود که این شهر بر خرابه‌های شهر سلیمانان بنا شده بود

شخصی به نام مرداو بن علی بن چاسب به همراه تعدادی از هم پیمانان خود دوباره به همیلی باز می‌گردند و در آنجا هسته اولیه ائتلاف محیسن را تشکیل می‌دهند از جمله عشائری که همراه آلبوچاسب به همیلی آمدند: منیعات^۱، بغلانی^۲، آل بومحسن، بیت غانم^۳، آل بوفرهان^۴، هلالات^۵ و چند عشیره دیگر بودند.^۶ البته در وجه تسمیه ائتلاف محیسن چند نظر وجود دارد اول اینکه محیسن مأخوذ از نام حسنه خواهر حاج مرداو است.^۷ چرا که عرب عزت و احترامی خاص به خواهر دارد و در برخورد با مشکلات نام خواهر خود را به زبان آورده تا نیروئی مضاعف بگیرد که در لهجه محلی از آن به «انتخاء» یا «نخوه» یاد می‌شود به همین دلیل نام ائتلاف خود را محیسن نهادند

^۱ منیعات: تیره ایست از الغزیه، نسبت آنها منیعاوی است. در زمان حکمرانی شیخ خزعل از ابوالخصیب به ایران آمده و در حفار و روستای قصبه و رحوالی و ملیحان و المیرزاویه سکونت داشتند

^۲ بغلانی‌ها: بغلانیه تیره‌ایست وابسته به بنو حزب آل ربیعیه از اعراب عدنانی که در خوزستان به محیسن وابسته‌اند محل سکونت آنها در کوت‌شیخ، منطقه بهم‌نشین، کوی بهار آبادان و منیوحی است

^۳ بیت غانم: از جهت نسبی به تمیم منسوبند و در عداد محیسن می‌باشند. و در روستاهای سوره، کوت‌شیخ و حفار سکونت دارند و از تیره‌های آنها الرمصان، الخوابات، الصیامر و البریهه هستند

^۴ آل بوفرهان: از قبیله محیسن و وابسته به بنی ربیعیه اند و در نهر یوسف، الخیین، کوت‌شیخ، و جزیره مینو سکونت دارند. به دو دودمان بیت عبدالله الصلیوخ و آل علی تقسیم می‌شوند.

^۵ هلالات: عشیره هلالات در ایران از ساکنین اصلی خرمشهر و از ستونهای اصلی ایل محیسن می‌باشند. گویا از مسقط در قرن دوازدهم به ایران آمدند. و در الحیزان و المعموری و شاخه بیت عجلقاهر سکونت دارند و شامل تیره‌های البو خاطر، الطوالم، بیت شتیبان، بیت معارج، بیت الساعی و ابوجنام هستند.

^۶ الاحواز، قیائلها، انسایها، امراؤها، جابر جلیل المانع، ص ۲۴۹

^۷ همان منبع، ص ۱۶۶

دوم اینکه پیشنهاد تشکیل این اتحاد توسط شخصی بنام محسن جد اعلاى عشیره آل‌بومحسن که از هم پیمانان آل‌بوچاسب بودند داده شد . البته نویسنده کتاب المسیره فی قبائل الاحواز این نقل قول را برغم شیوع زیاد آن در بین مردم نمی‌پذیرد چرا که از نظر او دلایل قاطع و محکمی برای آن وجود ندارد دیگر اینکه هیچ یک از بزرگان محسن آن را تأیید نکردند^۱.

سوم این که محسن مأخوذ از محاسن به معنی ریش است و این اثلاف به پیشنهاد ریش سفیدان و بزرگان قوم انجام گرفته است^۲. لوریمر در مورد اصل و تاریخچه ایل محسن می‌نویسد: «گفته می‌شود ایل محسن در اصل به مردی به نام محسن (اسم مصغراز محسن) منتسب است که دختر خود را به زنی چاسب (کاسب) داد. و از اخبار متواتر در این مورد این است که آنها ساکنان اصلی محمره می‌باشند و به سبب ظلم و ستم کعبی‌ها (آلبوناصر) مجبور به هجرت به سمت دجله شده و در سرزمینهای آل حسین پاشا^۳ مسکن گزیدند . سپس زمینهایی در جوار محمره کنونی از کعب خریده و آنگاه به همراه اتباعشان از عراق بازگشته و این چنین ایل محسن تشکیل گردید . و ریاست آن در خانواده آل چاسب باقی ماند»^۴.

^۱ الاحواز، قبائلها، أنسابها، امرأها، جابر جلیل المانع، ص ۱۶۶

^۲ تاریخ سیاسی بنی‌کعب و جنگ آل‌بوناصر با انگلیس، حمیدطرفی، ص ۳۱۵

^۳ حسین پاشا: سومین فرمانروا از سلسله حکام دیربان بصره بود که مدت ۲۱ سال (۱۰۵۳-۱۰۷۴ هـ) مقارن ولایت سید مبارک مشعشی بر شهر بصره حکومت میکرد

^۴ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ص ۱۵۸۸

هنری فیلد در کتاب مردم شناسی ایران همین روایت را به نقل از سرآرنولد ویلسون^۱ آورده است.^۲

نکته قابل توجه در این مطلب آن است که با توجه به قدمت کتاب لوریمر که به سال ۱۹۰۶ به رشته تحریر درآمده و اطلاعات مهمی که در مورد تشکیل ائتلاف محیسن بدست می دهد کمتر نویسنده ای از نویسندگان معاصر که در مورد تاریخ عرب خوزستان و یا عشائر آن دست به تألیف کتاب زدند، به این مطالب اشاره ای داشته باشد. و عمده مآخذ آنها کتاب المسیره فی قبائل الاهواز جابر جلیل المانع است که در دهه ۱۹۷۰ میلادی نوشته شده است.

عبدالنبی قیم تشکیل اتحاد محیسن را در زمان شیخ جابر می داند و می نویسد: «اتحاد قبائل محیسن یا قبیله محیسن را حاج جابر پدر شیخ خزعل و به منظور مقابله با کعب و بویره کعب آل ناصر در فلاحیه پایه گذاری کرد. ایشان در مورد اصل و نسب خاندان آلبوکاسب یادآور می شود که به احتمال زیاد آلبوکاسب از جمله قبائل ساکن قبان بوده، که در سال ۱۱۶۰ق به هنگام کوچ کعبیان از قبان به دورق، در قبان

^۱ آرنولد ویلسون: نظامی انگلیسی بود که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ کمیسر مدنی بریتانیا در بغداد بود. وی هم چنین مأمور اداره سیاسی هندوستان بود. ویلسون به خاطر نقشی که در اداره استعماری میانرودان (بین النهرین) در زمان جنگ اول جهانی و بعد از آن داشت شهرت یافت. پس از شورش ۱۹۲۰ در عراق، آرنولد ویلسون برکنار شده و سر پرسی کاکس به جای او منصوب شد. آرنولد ویلسون بر کشف نخستین چاه نفت خاورمیانه در مسجدسلیمان در سال ۱۹۰۸ نظارت داشت. نشان های افتخار زیادی از دولت انگلیس به آرنولد ویلسون داده شد.

ویلسون کتاب های زیادی نیز نوشت که از جمله آنها «خلیج فارس»، «جنوب غربی ایران» و «کانال سوئز» بوده است. ویلسون سومین عضو پارلمان بریتانیا بود که در جنگ جهانی دوم کشته شد. مرگ او در سن ۵۵ سالگی در حالی که خدمه پرواز بود رخ داد.

^۲ مردم شناسی ایران، هنری فیلد، ص ۲۳۵

باقی مانده، پس از مدتی به منطقه همیلی کوچ کرده‌اند. گویا در زمان
شیخ کاسب، آنها از همیلی به محمره رفتند و در آنجا مسکن گزیدند.^۱

^۱ فرار و فرود شیخ خزعل، عبدالنبی قییم، ص

باری همیلی در این دوران یعنی از سال ۱۱۵۰هـ تا سال ۱۲۳۳هـ همزمان با بروز طاعون در آن و از بین رفتن عده زیادی از ساکنانش و خشک شدن تدریجی نهر پس از شکسته شدن سد سابلق^۱ توسط کریم-خان زند^۲ آبادی‌های آن رو به ویرانی نهاد و ساکنانش به محمره و شهرهای اطراف کوچ کردند و اکنون دیگر هیچ اثری از آن باقی نمانده است. البته تپه‌های ناشی از ویرانه‌های این شهر تا چندین سال قبل از جنگ تحمیلی وجود داشتند ولی در حال حاضر با تغییرات محیط و فرسایش خاک بر اثر سیل و طوفانهای شن دیگر اثری از آنها دیده نمی‌شود.

^۱ سد سابلق: بندی بود که شیخ سلمان کعبی مابین سلمان و مارد بر روی رود کارون بسته بود تا آب به سوی قبان روان شود این سد در سال ۱۷۶۵ بدست صادق خان زند ویران گردید

^۲ کریم خان زند : زاده ۱۱۱۹ ه. ق. - درگذشته ۱۱۹۳ ه. ق. در شیراز فرمانروای ایران از (۱۱۷۹ تا ۱۱۹۳ ه. ق.) و بنیان‌گذار دودمان زندیه بود. زندها یک طایفه دامدار از قوم لر بودند که در زاگرس و دشت‌های همدان به روش دامداری زندگی کرده و مرکز استقرارشان در روستاهای پری و کمازان در نزدیکی ملای بود

فصل ششم

حَفَّار

از دیگر نام‌هایی که در تاریخ خرمشهر به آن برمی‌خوریم حفار است . البته تنها ذکری که از این ناحیه در تاریخ خرمشهر و به طور کلی در تاریخ خوزستان به میان می‌آید. به حمله کریم خان زند به فلاحیه جهت سرکوبی شیخ سلمان^۱ در سال ۱۷۳۶ بوده است در حالی که این منطقه تاریخی کهن تر از این مورد داشته و تا زمان بنای شهر خاراکس امتداد دارد.

حفار در حال حاضر یکی از دهستانهای شهرستان خرمشهر است که در شمال این شهر و در امتداد رود کارون قرار گرفته و به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌شود و هر قسمت آن شام ل چن‌دین روستاست و در مجموع قریب ۶۰۰۰ نفر جمعیت دارد در مورد وجه تسمیه آن نقل قول واحدی وجود ندارد نجم الدوله در سفرنامه‌اش به خوزستان نامگذاری حفار را این‌گونه نوشته است : «سابق در شاخه مارد سد بوده که تمام آب کارون در آن شاخه می‌رفته تا مصب دریا و آنجا نخلستان و آبادی بوده از جمله قبان و کویرین تا آن وقت که صادق خان خواست آنها را گوشمال دهد سد را داد حفر نمودند تا آب سیل کرد به طرف محمره که آنوقت آبادی نداشته و لذا آنجا را حفار گویند.»^۲

ولی بعید است که این گفته درست باشد چرا که نام حفار در منابع قبل از زندیه هم آمده است

^۱ شیخ سلمان کعبی: (۱۱۵۰-۱۱۸۳هـ) مقتدرترین و مشهورترین فرد از شیوخ فلاحیه که مقارن دوران نادر شاه و کریم خان زند می‌زیست و از مهمترین کارهای وی احداث بند سابل و حفر نهر سلمانه می‌باشد.

^۲ سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، ص ۹۹

ریش سفیدان و معمرین حفار علت نامگذاری آن را حرکت مسیر آب در کارون می‌دانند زیرا در آن محدوده مکانی جریان حرکت آب طوری است که یک سمت رودخانه در حال ریزش و بریدگی کرانه رودخانه و تغییر مسیر رود است اما در سمت دیگر باعث ته نشین شدن آبرفت و رسوبات است و دائماً به ساحل آن افزوده می‌شود درحالی که در سایر نواحی رودخانه کارون هر دو سمت رودخانه ساحلی می‌باشد.

موقعیت جغرافیائی

همانگونه که گفته شد حفار در شمال یا شمال شرق خرمشهر و در امتداد رودخانه کارون قرار گرفته و مساحتی در حدود ۱۴ مایل را به خود اختصاص داده است قسمت غربی آن از روستای قصبه منیعات شروع و تا روستای ام التلول ادامه دارد و قسمت شرقی آن از روستای مارد شروع و تا محل التقای کارون به بهمنشیر و روستای منیخ^۱ منتهی می‌شود

جان مک دونالد کینر^۲ که در سال ۱۸۱۰م از خوزستان دیدن کرده است در مورد محدوده جغرافیائی حفار می‌نویسد: «کارون در سابله به دو قسمت تقسیم می‌شود که یک رشته از طریق قبان روانه دریا و دیگری در مسیری به نام حفار جریان پیدا می‌کند و پس از طی مسافتی

^۱ روستای منیخ: روستائی است از توابع خرمشهر و دهستان حفار شرقی است در سمت چپ نقطه التقای کارون و بهمنشیر قرار دارد که نبرد مشهور به جنگ منیخ بین محیسن و کعب آلبوناصر در سال ۱۸۶۰ در این مکان رخ داد

^۲ جان دونالد مک کینر: از دیپلماتهای برجسته انگلیس و به عنوان معاون سیاسی سر جان ملکم در سال ۱۸۱۰ م وارد ایران گردید. نویسنده کتاب *geographic of the Persian empire* در مورد مشاهدات خود از کشور ایران

در حدود چهارده مایل دوباره به دو شعبه تقسیم می‌گردد که یکی در یک کانال مصنوعی به طول سه مایل به طرف شط العرب و دیگری به نام بهمنشیر^۱ به سوی دریا سرازیر می‌شود^۲ پس ایشان حفار را از ابتدای سابله لمحل التقای کارون و بهمنشیر می‌داند. سی سال پس از وی سر اوستن لایارد^۳ از کانال عضدی به نام حفار نام می‌برد و می‌گوید: «کانالی که از کارون به شط العرب می‌ریزد در حال حاضر حفار نامیده می‌شود این کانال در حدود سه مایل طول دارد و تقریباً سه پنجم آب رودخانه را به خود جذب می‌کند»^۴. البته در جایی دیگر می‌نویسد: «حفار تنها به سه مایلی بالای محمره خ لاصه نمی‌شود بلکه به فاصله‌ای در حدود چهارده الی پانزده مایل بالای رودخانه بهمنشیر اطلاق می‌گردد»^۵.

^۱ رودخانه بهمنشیر: شاخه‌ای از رود کارون و پرآب‌ترین دهانه آن. طول رود حدود نود کیلومتر، عرض آن حدود ششصد متر، و عمق آن حدود چهار متر است. از پنج کیلومتری شرق خرمشهر (ده کیلومتری سائله) از رود کارون جدا می‌شود و از جنوب شرقی خرمشهر و شمال شرقی آبادان به موازات اوردن رود (شط العرب) جریان می‌یابد و به خور بهمنشیر و سپس به خلیج فارس می‌ریزد.

^۲ ده سفرنامه، مهرباب امیری، صص ۳۲۲-۳۲۱

^۳ سر اوستن هنری لایارد: جهانگرد، باستان‌شناس و دیپلمات بریتانیایی بود. شهرت او بیشتر به خاطر کشف کتابخانه آشوربانیپال در نینوا است. او در پاریس به دنیا آمد و تحصیلات خود را در ایتالیا انجام داد. پس از سفرهایی که در ایران کرد به استانبول رفت و به تشویق سفیر بریتانیا به مناطق باستانی آشور در نزدیک موصل رفت و به حفاری و شناسایی آثار باستانی پرداخت.

^۴ سیری در قلمرو بختیاری و عشائر بومی خوزستان، سر اوستن لایارد، ص ۱۰۶

^۵ همان منبع، ص ۱۰۷

محمدتقی خان سرتیپ (حکیم باشی) که هم‌زمان با نجم الدوله به خوزستان سفر کرده بود، می‌نویسد: «حفار در ضلع غربی کارون فی مابین رود مارد و ام‌التلول واقع است. عشیره خواجه عبدالله در آنجا مسکن دارند»^۱

لوریمر در این باره می‌نویسد: «حفار واقع در ساحل راست کارون و از هفت مایلی بالای محمره شروع و در یک مایلی نقطه تلاقی کارون و بهمنشیر منتهی می‌شود و شامل روستاهای رمان، اسکله، بو محسن، بوچریم، مقامسیه و ام‌التلول است»^۲ و سپس فاصله روستاها را نسبت به همدیگر و تعداد جمعیت هرکدام را جداگانه توصیف می‌کند

^۱ گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، میرزا تقی حان کاشانی، نشریه دانشکده ادبیات

اصفهان، دوره دوم، شماره ۳، مهر ۱۳۷۰

^۲ دلیل الخلیج، ج.ج لوریمر، القسم الجغرافی، الجزء الثاني، ص ۷۶۷

تاریخچه

براساس نظر برخی محققان و تاریخدانان شهر باستانی خاراکس (کرخینیا) در شمال خرمشهر یا منطقه حفار کنونی قرار داشته است.

راولینسن^۱ در مورد شهر خاراکس می گوید: موقعیت این شهر باید در مسافتی حدود ۱۰ مایلی بالای کانال محمره (حفار) باشد و جرشمان عقیده دارد که این شهر باید در جایی در شمال محمره باشد. در دوران صفویه^۲ و در جریان حمله امام قلی بپک حاکم شیراز به فرمان شاه عباس کبیر^۳ به منظور تصرف بصره در سال ۱۰۳۴هـ، به حفار و امیر حفار بنام ابراهیم بیک بن عبدالرحیم بر می خ و ریم که داستان کامل آن توسط عبدعلی حویزی^۴ شاعر و نویسنده معروف آن زمان در کتاب السیره المرضیه به رشته تحریر در آمده است:

^۱ راولینسن: سیر هنری راولینسون (زاده ۱۸۱۰-مرگ ۱۸۹۵) دیپلمات و شرق شناس بریتانیایی بود. او نخستین کسی بود که خط میخی را با بررسی کتیبه‌های بیستون خواند.

^۲ صفویان: دودمانی ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های (۱۵۰۱-۱۷۲۲ م) بر ایران فرمانروایی کردند. بنیانگذار دودمان پادشاهی صفوی، شاه اسماعیل یکم است که در سال ۸۸۰ خورشیدی در تبریز تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه صفوی، شاه سلطان حسین است که در سال ۱۱۰۱ خورشیدی از افغان‌ها شکست خورد و سلسله صفویان برافتاد.

^۳ شاه عباس صفوی: نام‌دارترین پادشاه دوره صفویان است. او فرزند شاه محمد خدابنده و پنجمین شاه از دودمان صفوی است که بر ایران به مدت بیش از ۴۲ سال با اقتدار شهریاری نمود. او به معماری، موسیقی، نقاشی و شعر علاقه داشت و میدان نقش جهان، عالی قابو، بخش‌هایی از عمارت چهل‌ستون، چهارباغ و پل‌های سی‌وسه‌پل و خواجه بر روی زاینده رود از آثار به‌جای مانده از دوران سلطنت وی هستند.

^۴ عبدعلی حویزی: از شاعران و نویسندگان شهیر خوزستان در قرن یازدهم که در عهد آل افراسیاب پاشا ساکن بصره بوده و در سال ۱۰۷۳هـ وفات نمود

«هنوز محرم ۱۰۳۴ به پایان نرسیده بود که لشکر ترکان (صفوظان) به زمامداری امام قلی بیگ بن بیک وردی ملقب به اَبی الروس بلشکری بزرگ که تعداد نیروی‌های آن قلیل شمارش نبود به قبان هجوم آوردند و سپس شهر دورق را نیز به تصرف درآوردند.

چون شاه‌عباس صفوی سال قبل از آن بغداد را به تصرف خود درآورده بود می‌خواست والی بصره (افراسیاب پاشا)^۱ را به اطاعت خود درآورد ولی قبل از رسیدن آنان وی فوت نمود و فرزندش علی پاشا جانشین او شد.

علی پاشا در سال یاد شده از بصره خارج و در محلی موسوم به کردلان^۲ اردو زد. و در این لشکرکشی ابراهیم بیگ ابن عبدالرحیم امیر حفار به صف لشکریان پیوست پس از پایان درگیری که به شکست لشکر امام قلی بیگ منجر شد علی پاشا برای کوتاه شدن مسیر به جای عبور از حفار از راه منیتر به طرف قبان حرکت کرد...»^۳

در سال ۱۷۳۰م کریم خان زند به منظور مطیع ساختن شیخ سلمان کعبی به خوزستان لشکرکشی کرده و در شوشتر اردو می‌زند و چون ماه رمضان بود، درنگ کرده و پس از پایان ماه رمضان به فلاحیه لشکر کشی می‌کند. شیخ سلمان چون قدرت مقاومت در برابر کریم خان را نداشت قبل از رسیدن لشکر زند به فلاحیه، راه حفار را در پیش می

^۱ افراسیاب پاشا: حاکم ترک بصره و سر سلسله دیریان بصره که از سال ۱۰۰۵ تا ۱۰۳۳ هـ-مقارن پادشاهی شاه عباس صفوی در ایران در این شهر حکمرانی می‌کرد
^۲ کردلان: ناحیه‌ایست که از چهار نهر بزرگ به وجود آمده است و کردلان مرکز این نهرها بود و در آن دژی قرار داشت و دژ مقابل شهر بصره بود و در شرق شط‌العرب (اروند رود)

^۳ حلقه مفقوده من تاریخ البصره أو تاریخ الامارة الافراسیابیة، محمد الخال، مجلة المجمع العلمی العراقی، المجلد الثامن، الجزء الاول، صص ۲۱۷-۱۷۲

گیرد و در روستای مارد مستقر می‌شود کریم‌خان سه روز در فلاحیه می‌ماند سپس برادر خود زکی‌خان را به تعقیب بنی‌کعب می‌فرستد شیخ سلمان از حفار به محرزئی تغییر مکان می‌دهد و چون زکی‌خان^۱ را در تعقیب خود می‌بندد با کشتی‌هائی که در اختیار داشتند به سوی خلیج فارس می‌روند.^۲ خان‌زند پس از عدم دسترسی به شیخ سلمان مدتی را در آن نزدیکی‌ها درنگ داشته قلعه (دژ) حفار را بنیادکننده بند سابله را که شیخ سلمان ساخته بود و به گفته تاریخ‌نویس نمونه سد اسکندر بود شکسته و ویران نمود.^۳

از دیگر حوادث مهمی که در حفار روی داده است جنگ کعب فلاحیه (آلبوناصر) با شیخ جابر آل مرداو در سال ۱۲۷۷ هـ.م معروف به نبرد حفار یا جنگ منیخ است که به شکست سخت حاج جابر می‌انجامد. سپس در جنگی دیگر در سلیمانچ آنها را شکست داده و محمره و فواحی اطراف کارون را از دست آنان خارج می‌کند.^۴

^۱ زکی‌خان‌زند: دومین پادشاه دودمان زندیان ایران بود، زکی‌خان پسر عموی کریم‌خان‌زند. پدر زکی‌خان بداق‌خان نام داشت. او جانشین کریم‌خان‌زند بود و در سال ۱۱۵۸ خورشیدی تنها حدود ۱۰۰ روز پادشاهی کرد

^۲ تاریخ بنی‌کعب و ماجرای شیخ خزعل، علیرضا صداوی، ص ۵۹
^۳ احمد کسروی در این باره می‌نویسد: این کار از سیاه‌کاریهای کریم‌خان است. چه در سرزمینی مانند خوزستان بند بستن و شادروان بنیاد نهادن از سترگ‌ترین کارها و خود آیه آبادی شهرها و خرمی‌کشتزارهاست. این است که پادشاهان نیکوکار و خردمند پولهای گزاف ریخته بندها و شادروانها در آنجا پدید آورده‌اند. کریم‌خان نیز باید بندی ساخته یا شکست یک بندی را جبران نماید نه اینکه بندها استواری را که مایه سرسبزی فرسنگها زمین بوده براندازد.

^۴ تاریخ سیاسی اجتماعی بنی‌کعب و جنگ آلبوناصر با انگلیس و عثمانی، حمید طرفی، ص ۱۷۳

ویلم فلور در کتاب (بنوکعب از برآمدن تا برافتادن) به نقل از تاورنیه^۱ که در عهد صفویه از ایران دیدن کرده بود حفار را به همراه قبان و دورق از شهرهای عمده و مهم قلمرو کعب می‌داند^۲

کاپیتان هنت فرمانده نیروهای انگلیسی در جنگ ۱۸۵۷م کارون را در ناحیه بالاتر از محمره چنین توصیف می‌کند: «کارون در اینجا حدود یکصد یارد پهنا و بین دوازده تا بیست پا عمق داشته، جریان آب قوی است. چنارهای کوتاه و بیدزراهائی در اینجا و آنجای کرانه روئیده که تا فاصله چندانی از رودخانه امتداد نمی‌یابند. در آن سوی رود چیزی جز صحرای پهناور دیده نمی‌شود، بوته‌های علف در گوشه و کنارش به چشم می‌آید. منظره تا چشم کار می‌کند چنین است و حتی پس از اینکه سه چهار مایلی از محمره دور شویم درخت‌های خرما تمام شده و هیچ گونه زراعت یا آثاری از سکناى آدمی به چشم نمی‌خورد که به کالبد این سرزمین کسالت‌بار که بندرت پای بشر بدان رسیده است، روحی بدمد. اگر چه انواع حیوانات شکاری یافت شده و همیشه دسته‌های بزرگ مرغابی و اردک در رودخانه موجود است. گفته می‌شود که شیر نیز در بیشه‌زارهای ساحلی رود به کرات پیدا می‌شود.»^۳

^۱ تاورنیه: ژان باتیست تاورنیه (۱۶۰۵-۱۶۸۹م)، جهانگرد و بازرگان معروف فرانسوی است که در عصر صفوی بارها به ایران و مشرق زمین سفر کرد. سفرنامه او در شرح وقایع دوره صفویه و وقایع دربار صفوی دارای اهمیت بسیار است.

^۲ بنوکعب عشایر مرزنشین جنوب خوزستان، از برآمدن تا برافتادن، ویلم فلور، ترجمه

مصطفی نامداری منفرد، ص ۳۸

^۳ جنگ ایران و انگلیس (۱۲۷۲-۱۲۷۳)، لیوتنان بالارد، مترجم کاوه بیات، ماهنامه فرهنگ

ایران زمین، سال ۱۳۶۶، شماره ۲۷، ص ۲۱۷

روستاهاى حفار

همانطور که قبلاً اشاره کردیم حفار دارای چندین آبادی و روستاست که قدمتی در حدود دو قرن دارند

دونالد مک کینز اراضی حفار را بهترین و حاصلخیزترین زمینهای قلمرو شیخ کعب می‌داند^۱

نجم‌الدوله در سفرنامه‌اش می‌نویسد طول نخلستان محمره به سمت اهواز تا ده هزار ذرع می‌رسد به عرض یکصد الی پانصد ذرع^۲ در جای دیگر می‌گوید که دولت قصد فروش زمینهای حفار را به یک ارمنی تبعه انگلیس را داشته است

«حوالی ظهر سیمو وکیل جهازات لندن اصلاً از ارامنه جلفای اصفهان و حالا تبعه انگلیس و به لباس فرنگی آمد مشتری پانصد جریب زمینهای محمره در کنار حفار جناب نظام السلطنه^۳ هم وعده داد که فرمان و قبالة برای او تمام کند و چند روز قبل هم جناب نظام السلطنه رفته بودند به منزل او»^۴

^۱ ده سفرنامه یا سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران، مه‌راب امیری، انتشارات وحسید، ص ۳۲۰

^۲ سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم‌الملک، ص ۹۷

^۳ نظام السلطنه: در سال ۱۲۴۸ ق در تهران به دنیا آمد. وی منسوب به ایل مافی بود نظام السلطنه مافی که در دوران قاجار دارای منصب و مقامی بود بارها در ایلات و ولایات ایران به حکومت منصوب گردید. و سپس مأمور گمرکات و بنادر گردید. این مأموریت را نیز تا سال ۱۳۰۰ عهده‌دار بود. از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۱ ریاست گمرکات جنوب را داشت. در سال ۱۳۰۲ ق به حکومت خمسه مأمور شد و در ۱۳۰۳ حاکم خوزستان گردید

^۴ سفرنامه دوم نجم‌الدوله به خوزستان، حاج عبدالغفار نجم‌الملک، ص ۱۱۸

سرپرسی سایکس^۱ در مورد حفار بیان می کند که تا چند مایلی محمره (به سمت اهواز) نخلهای خرما یکی بعد از دیگری دیده می شود و ناگهان منظره بایر و یکنواختی پدیدار می گردد. طرفین رودخانه جسته و گریخته چند قریه معمور و آباد به چشم می خورد و به عقیده نگارنده در هیچ کجای ایران این قدر گاو میش و مادیان و الاغ پیدا نمی شود.^۲

لوریمر در کتاب فرهنگ جغرافیائی خلیج فارس، روستاهای حفار در بیش از یک قرن پیش را توصیف کرده و موقعیت مکانی و شرایط اجتماعی آنها را شرح داده است.

قصبه منیعات: قریه‌ای در ساحل راست کارون و هفت مایلی بالای محمره و ۶ مایل پائین تر از رحوالی که دارای کانال آب است که قایق کوچکی در آن وجود دارد و عمده محصول آن خرما است و نخلستانهای محمره از اینجا شروع می شود دارای ۲۰ منزل گلی و کپر متعلق به عشیره منیعات و سادات است^۳ (این روستا سابقاً محل سکونت عشائر منیعات بوده و به نام آنان خوانده می شود ولی در حال حاضر بجز چند خانواده سادات کسی از منیعات در آن سکونت ندارد)

^۱ سرپرسی سایکس: یکی از چهره های برجسته شرق شناسی و ایران شناسی انگلستان است که در دوران حیات خود تحقیقات و مطالعات گسترده ای در حوزه شرق شناسی و ایران شناسی داشته است. او نزدیک به نیم قرن از عمر خود را در کشورهای آسیایی و آفریقایی سیری کرد که حداقل ۲۵ سال از آن در ایران بوده است.

^۲ سفرنامه سر پرسسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، ص ۲۸۳

^۳ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۸

رسمان: در فاصله پانصد متری قصبه قرار دارد دارای ۱۵ منزل گلی و کپری متعلق به دریس^۱ می‌باشد^۲

(در حال حاضر روستای نسبتاً بزرگی است و نام آن معاف است و خانواده‌هایی از عشائر مختلف از در آن سکونت دارند)

اسکله: در ساحل راست کارون و در نیم مایلی رسمان قرار دارد، دو منزل کپری در کنار شط متعلق به زویدات^۳ است و در بالای آن یک امام‌زاده کوچک بنام امیرالمومنین وجود دارد و جدیداً میرزا حمزه مشاور شیخ خزعل^۴ آن را تعمیر کرده است^۵

در این مکان ساختمان گهرک و بازرسی وجود دارد و کشتی‌های کوچک برای سیر در رود کارون از شط العرب تا حفار دو قران و از

^۱ دریس: نسب آنان به شیخ دریس پدر محمد و پدر بزرگ ناصر مؤسس اماره آلبو ناصر از قبائل بنی کعب است که سکونت آنها در کنار شط العرب و بهمشیر و در محله قبه آبادان و کوتشیخ خرمشهر است و شامل تیره های البوعبادی، ثامر، البوعبود، البوعبید، البوعلی، مطارید و ...

^۲ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۸

^۳ زویدات: تیره ایست از الضوایع، وابسته به قبیله بنو تمیم که در عداد عشائر محیسن اند خویشاوندان آنها عبارتند از الحواچم، الحمادنه، السلاطنه و السبیعات است که در روستاهای مارد، الغجریه، دارخوین و حفار سکونت دارند

^۴ شیخ خزعل: ملقب به «معزالسلطنه» و «سردار اقدس» و همچنین دارای نشان «فرماندهی شوالیه» از نوع درجه اول (KCTE) از امپراتوری بریتانیا، رئیس قبیله محیسن و آخرین فرمانروای حکومت های محلی خوزستان بود که از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۲۵ فرمانروای محمره (خرمشهر) بود.

^۵ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۸

حفار تا بندر ناصری (اهواز) دو قران دیگر پرداخت می کنند و کشتی - های بزرگ دو برابر آن باید پرداخت کنند^۱
(در حال حاضر هیچ اثری از اسکله وجود ندارد و امامزاده‌ای به این نام شناخته شده نیست)

بوچریم: دو مایل پائین تر از اسکله قرارداد دارای ۲۰ منزل متعلق به قبائل متعدد است^۲

(این روستا تا قبل از جنگ تجمیلی محل سکونت شاخه ای از عشیره آل‌بومحسن به نام بیت سوید بود. اکنون این روستا متروکه می باشد)

بومحسن: از نیم مایلی اسکله شروع و به طول بیش از یک مایل امتداد دارد. دارای چندین منزل پراکنده و از قبائل متعدد است^۳
(محل اصلی سکونت عشیره آل‌بومحسن است که در حال حاضر به دو روستای بدریه و حنیشیه تقسیم شده است. ریاست این عشیره در حال حاضر برعهده شیخ نعیم فرزند مرحوم شیخ سعدون می باشد)
جلیل‌المانع در کتاب المسیره الی قبا ئل خوزستان در مورد آل‌بومحسن می‌نویسد: «آل‌بومحسن یا آل‌محسن تیره‌ای از زبید قحطانی است که منازل آنان در حفار شرقی و غربی است و ریاست آنان بر عهده خانواده حاج فریح (فرحان) است سابقاً جزئی از منیعات به شمار می رفتند و داخل در ائتلاف محیسن می باشند تعداد آنان ۲۰۰ خانوار می باشد برخی می‌گویند نامگذاری ائتلاف محیسن به پیشنهاد جد آنان

^۱ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الاول، ج.ج لوریمر، ص ۲۰۷

^۲ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۹

^۳ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۹

بوده است.»^۱ البته اسنلد ایشان برای قحطانی بودن آلبو محسن کتاب نه‌یاه الارب قلقشندی است که در قرن نهم هجری نوشته شده که در آن کتاب از تیره‌ای به نام آل‌محسن نام برده شده است^۲ در حالی محسن جد اعلائی این عشیره در قرن سیزدهم هجری زندگی می‌کرده و چهار قرن با محسن مذکور اختلاف زمانی دارد.

پس از جلیل‌المانع نویسندگان کتاب‌های انساب خوزستان نوشته - های وی را در کتابهایشان مورد استفاده قرار دادند. در حالی که این عشیره خود را تیره‌ای از عشیره بزرگ آل حسن^۳ در عراق می‌دانند. والبت هرقومی از پیشینه اصل و نسب خود نسبت به دیگران داناتر است.

به نظر می‌رسد آلبومحسن آن گونه که در کتابهای لوریمر و آرنولد ویلسون آمده است^۴. به هنگام مهاجرت تیره آلبوچاسب به عراق و هم‌پیمانی با آنان به دلیل ازدواج چاسب (جد اعلائی شیخ خزعل) با دختر محسن (جد اعلائی آلبومحسن) از عشیره خود آل حسن جدا شده و همراه آنان روانه ایران شدند و در سرزمین هم‌یلی مستقر گشتند و در آنجا محسن پیشنهاد تشکیل ائتلاف یا ایل محسن را داده و به علت قرابتی که با آلبوچاسب داشت پیشنهاد وی مقبول افتاد و این ائتلاف را به نام وی نامگذاری کردند.

^۱ الاحواز، قبائلها، انسابها، امراؤها، شیوخها، جابر جلیل‌المانه، ص ۱۶۶

^۲ (آل‌محسن)، بطن من زبید، من القحطانیة - نه‌یاه الأرب فی معرفة أنساب العرب، ص ۱۱۱

^۳ آل حسن: تیره‌ای از عشیره بزرگ بنی مالک است. واز تیره‌های آن آلبوحمیدی، آلبوحمدان، آلبومسلم و الغریافیة و... که دو تا از شاخه‌های آنها بنام مشیریجه و سوره در حال حاضر نام دو روستا اولی در شمال خرمشهر و دومی در جنوب خرمشهر می‌باشد. (عشائرالعراق - الجزء الرابع)

^۴ به صفحه ۸۲ فصل پنجم این کتاب مراجعه شود.

مقامسیه: در فاصله یک مایل پائین تر از بوچریم قرار دارد و دارای

۲۰ منزل از قبیله عطوب است^۱

(این روستا اکنون بزرگترین روستای حفار است و عشائر متعددی

در آن ساکن هستند مطور^۲، هویشم^۳، بنی سکین^۴، آلبو محسن، حمران^۵ و چندین خانواده دیگر از عشائر مختلف)

ام التلول: آخرین نقطه حفار است دارای ۲۰ منزل کپری متعل ق به

سادات است بر طبق روایتی ام التلول قدیمی ترین مکانی است که قبیله محیسن در آن سکونت داشت

نام ام التلول در تاریخ کعب به کرات آمده است. در ابتدای استقرار

آنان در قبان در عهد علی بن ناصر (۱۱۰۲هـ - ۱۶۹۰ م) وی دستور داد تا مناطق ام التلول و محرزی را تصرف و عده ای از کعب و گروهائی از مردم دیگر که به او پیوستند در آنجا مستقر شوند

ام التلول و زمینهای اطراف آن توسط شیخ خزعل به سادات آل

فیاض واگذار شد^۶ و اکنون این روستا را به نام این خاندان می شناسند

^۱ دلیل الخلیج، القسم الجغرافی، الجزء الرابع، ج.ج. لوریمر، ص ۱۵۹۹

^۲ مطور: تیره ایست از طی که در قرن هفتم به ایران آمده و در قبان مسکن گزیدند . در عداد محیسن به شمار می روند. این تیره از خویشاوندان نزدیک الصقور حکام سابق قبان هستند و در محرزی، منیخ، جزیره مینو و حفار سکونت دارند.

^۳ هویشم: تیره ایست از قبیله بزرگ بنی مالک که بیشتر در غرب کارون و نهر هاشم که به خود آنان منسوب است سکونت دارند و تعدادی از آنها در حفار ساکنند

^۴ بنی سکین: تیره ایست از بنی مالک که در روستاهای غرب کارون و حفار سکونت دارند و از شاخه های آنها الحجیم، العبید و البونهر می توان نام برد

^۵ عزوای آنها را از تیره عبوده از عشیره بنی مالک می داند . البته در جای دیگر حمران را از عشیره آلبومحمد به شمار آورده است

^۶ فراز و فرود شیخ خزعل، عبدالنبی قیم، ص ۳۳۵

البته در حال حاضر روستای بزرگی است و جمعیت زیادی از عشیره -
ها و طوایف مختلف را در خود جای داده است

در کتاب التحفة النبهانیة نام چندین نهر از انهار قدیمی حفا را آمده
است : نهرام التلول، نهر ابوحمید، نهر سرامبادر، نهر ابن علی پاشا،
نهر ابوچریم، نهر الرمضان، نهر البوعبرته و نهر المنیعات^۱

^۱ التحفة النبهانیة فی تاریخ الجزيرة العربیة، شیخ محمد بن شیخ خلیفه بن عمر النبهانی الطائی ،
الجزء التاسع، ص ۱۸۴

اماکن مذهبی

از جمله مکانهای تاریخی و مذهبی حفار می توان به وجود قبر رویین بن یعقوب^۱ در روستای رحوالی، امام زاده یا قدمگاه امیرالمؤمنین در نزدیکی روستای رمسان (شرح آن در صفحات پیشین آمده) و قدمگاه علی بن موسی الرضا در روستای بومحسن اشاره کرد. علاوه بر آن وجود چندین حسینیه قدیمی در حفار میزان عشق و علاقه و ارادت مردم این خطه را به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را نمایان می سازد تا جائیکه به گفته قدیمی های این منطقه حسینیه حاج صالح مطوری (حسینیه فاطمیه) واقع در روستای مقامسیه قدمتی بیش از یک قرن دارد.

در قسمت شمالی حفار و در روستای رحوالی قبر رویین بن یعقوب قرار داشت که به گفته لوریمر به صورت هرمی شکل ساخته شده و به ارتفاع سیزده رج بود که در فوریه ۱۹۰۶ (بهمن ۱۲۸۵ش) ویران شد مادام دیولافوا^۲ (۱۸۸۱م) ۲۵ سال قبل از ویرانی آن را دیده و عکسی

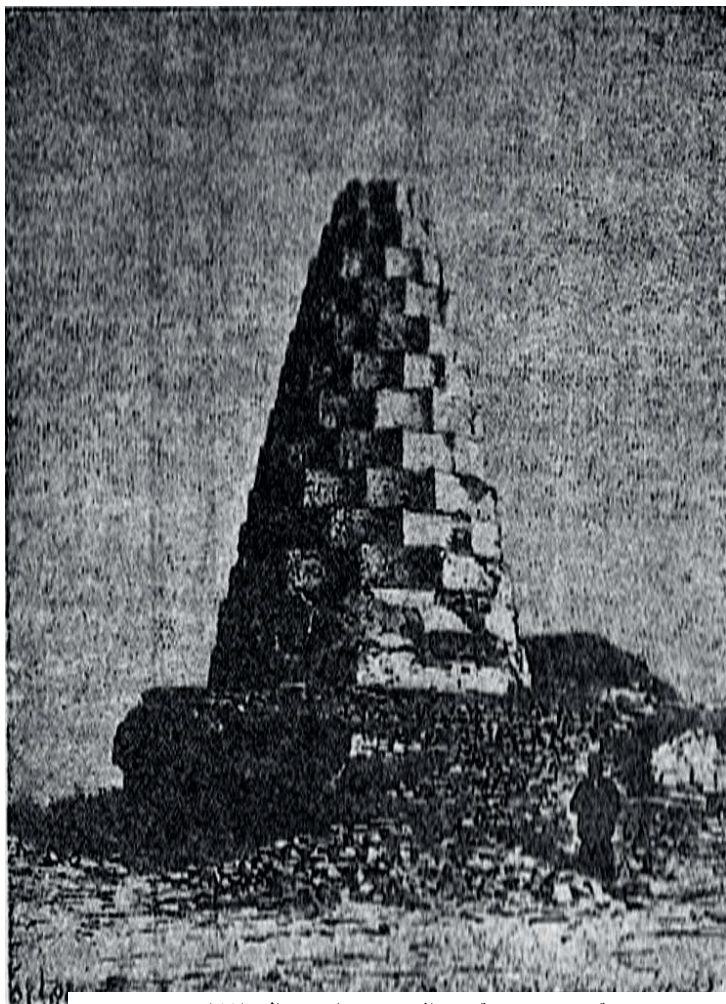
^۱ رویین بن یعقوب (ع): پسر بزرگ حضرت یعقوب (ع) و مادرش لیا بود. رویین در ۱۳۵ سالگی فوت نمود و در فیسطین مدفون گشت

^۲ مادام دیولافوا: مادام ژان دیولافوا (۱۸۵۶-۱۹۱۶م) همسر مارسل اوگوست دیولافوا ، مهندس راه و ساختمان و باستان شناس فرانسوی بود و به همراه همسرش از سوی دولت فرانسه برای انجام کاوش های باستان شناسی سه بار به ایران سفر کردند. اولین مسافرت آنها در سال ۱۸۸۱ به بنادر جنوبی ایران صورت گرفت. مادام دیولافوا مطالعات و مشاهدات اجتماعی و یافته های باستان شناسی همسرش را به صورت یادداشت های روزانه جمع آوری کرد و در دو کتاب جداگانه انتشار داد. طرح ها و نقاشی ها و عکس هایی که مولف از مکان ها و اشخاص تهیه کرده در کتاب به چاپ رسیده است.

از آن در سفینامه اش وجود دارد. (عکس ۱) در خاطرات سپتامبر ۱۸۸۱ خود در مورد آن می‌نویسد: «هنگامی که با کشتی خود طول مسیر کارون را طی می‌کردیم از دور قبری توجه ما را به خود جلب کرد سپس با نهبانان مسلح خود به دیدن آن رفتیم وقتی به آن رسیدیم آن را مهجور و متروک یافتیم که هیچ چیزی در آن نظرمان را به خود جلب نکرد»^۲

البته بعید است که قبر متعلق به روبین فرزند حضرت یعقوب (ع) باشد چرا که بر اساس آنچه در کتابهای تاریخی آمده روبین در الخلیل^۳ فلسطین مدفون است

^۱ رحلة مادام دیولافوا من المحمرة الى بصره و بغداد، ترجمة مصطفى جواد، ص ۱۱
^۲ «ذهبتا مع حراسنا المدججين بالسلح لزيارة مقبرة كانت تتراءى لنا من بعيد ونحن نمخر شط كارون ولقد وجدنا هذه المقبرة مهجورة و متروكة تماماً لم يلفت نظرنا منها شيء»
^۳ الخليل: شهری است از فلسطین که ابراهیم خلیل (ع) بدانجا مدفون است، و بیشتر آنجا را خلیل نامند، و گاهی حبرون گویند.



قبر روبین بن یعقوب واقع در روستای رحوالی ۱۸۸۱ م

در مباحث پیش گفتیم که طبق گفته های برخی مورخان شهر خاراکس در ۱۰ مایلی بالای خرمشهر قرار دارد و این قبر هم در فاصله حدود ۱۰ مایلی خرمشهر قرار داشت پس محتمل است که پیامبرزاده ای یهودی یا روبین بن یعقوب نامی زمانی که این شهر هنوز آباد بود در آن زندگی می کرده و پس از مرگ در این شهر دفن شده باشد. سر اوستن لایارد در نوشته هایش چندین بار از این مکان با نام دهکده روبین بن یعقوب یاد کرده است^۱ جورج کرزن^۲ در کتاب ایران و قضیه ایران ضمن بحث از کارون العمیاء (کارون کور) و کانال قبان مشاهدات خود را از این مکان این گونه توصیف می کند:

«در بعضی از مواقع سال این کنال تا فلاحیه قابل کشتیرانی است. در مسافتی دور از آن مقبره ای مخروطی شکل دارای سیزده پله یا طبقه متعلق به روبین بن یعقوب یا به طوری که گاهی گفته اند ریواج علی (رحوالی) در ساحل راست نهر برپاست و آن یگانه بنا و اثر آن حوالی است که بسته به مسیر رودخانه گاهی در سمت ر است و زمانی در طرف چپ به نظر می رسد^۳» ولی در مورد کارون کور و کانال قبان نکات مبهمی در نوشته های وی دیده می شود. اولاً: ایشان کارون العمیاء را در فاصله ده تا دوازده مایلی بالای بهمینشیر و به عنوان مجرای سوم کارون می داند.

^۱ سیری در قلمرو بختیاری و عشائر بومی خوزستان، سر اوستن لایارد، ص ۱۰۷

^۲ جرج کرزن: از سیاستمداران و رجال معروف بیست و پنج سال اول قرن بیستم در بریتانیا، وی یکی از ایران شناسان معروف انگلیس بود

^۳ ایران و قضیه ایران، جورج کرزن، مترجم علامعلی وحید مازندرانی، جلد دوم، ص ۴۱۷

ثانیاً: این رود را خشک و خالی از آب دیده و می گوید شاید روزگاری قبل از وجود بهم‌نشیر کارون از آن راه به دریا می‌ریخته. ثالثاً: احتمال می‌دهد که این همان رودی است که نیارخوس^۱ به قصد پیوستن به اسکندر در شوش با کشتی از آن عبور کرده است به نظر می‌رسد کانالی که جورج کرزن از آن یاد می‌کند، می‌تواند یکی از این دو نهر باشد یا نهر مارد است یا نهر سلمانه، اما در مورد نهر مارد همانگونه که قبلاً ذکر گردید این نهر در محدوده زمانی که کرزن از آن دیدن کرده رود پر آبی بوده چرا که ۶۰ سال قبل از آن لایارد با قایق از فلاحیه از طریق این رود خود را به کارون رسانیده بود^۲ و دیگر اینکه نجم الدوله که در سال ۱۲۹۸ هـ در خوزستان بوده به وسیله کشتی بخار این رود را طی کرده خود را به کارون و سپس به محمره رسانده است^۳ پس نهری را که کرزن از آن یاد کرده نمی‌تواند نهر مارد باشد اما نهر دیگری در دو یا سه مایلی بالاتر از نهر مارد بود به نام سلمانه این نهر توسط شیخ سلمان کعبی حفر گردیده و به نام خودش نامگذاری کرده است و ظاهراً کوشکی هم در آنجا ساخته شده بود. سپس با خراب شدن سد سابله توسط خان زند به علت پائین آمدن آب کارون به مرور زمان خشک گردید به طوری که میرزا تقی

^۱ نیارخوس: حدود (۳۰۰-۳۶۰ پیش از میلاد) یکی از سرداران اسکندر و سرکرده نیروی دریایی او بود. شرح سفر دریایی او از پاکستان فعلی تا شوش را آریان در کتاب ایندیکا آورده است.

^۲ سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، سر اوس تن لایارد، ترجمه مهرباب امیری، ص ۱۲۳

^۳ سفرنامه خوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، بکوشش محمد دبیر سیاقی، ص ۱۱۱

خان کاشانی در سال ۱۲۹۹ هـ که به خوزستان سفر کرده بود این نهر را خشک و پر از خاشاک دیده است^۱
نجم الدوله هنگامی که با مرکب خود به قبر روبین بن یعقوب می-
رسد داستان جالبی تعریف می کند در مورد باور های مذهبی مردم
خرمشهر آن زمان:

«شب جمعه سوم جمادی الاخری تا ساعت سه از شب گذشته
مرکب می رفت تا سرشاخه مارد که به سمت فلاحیه می رود توقف
نمود حقیر همواره مشغول بود به برداشت نقشه در ساعت یازده و ۲۵
دقیقه مرکب به راه افتاد و مد سخت بود بع د از سه ساعت حرکت
رسیدیم به قبر روبیل بن یعقوب در حوالی بعضی مردم محمره در
مرکب بودند صحبت شد از عجم های محمره و حاجی حمود نوکر
شیخ مزعل خان^۲ که با همدیگر نزاع داشتند و مجادله مذهبی نموده
بودند می گفت ملائی در آنجا هست شیخ حبیب جزایری اصولی مذهب
است و حاجی حمود مرید اوست و آن دسته دشمن شده اند با عجم
همه را کافر می دانند و وضع مصیبت حضرت سید الشهداء (ع) را
بدعت و به قدر امکان منع می کنند مردم را از اینکه مصیبت بر سر پا
نمایند و سینه زنی کنند میرزا تقی خان حکیم باشی وقتی به آنجا رسید
مأمور بود به اصلاح امر آنها مبلغ یکصد تومان از حاجی حمود تعارف
گرفت و یکصد و شصت تومان از شانزده نفر تاجر عجم گرفت به این
عنوان که حاجی حمود باعث فساد را از خاک محمره خارج کند و

^۱ گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، میرزاتقی خان کاشانی، ص ۱۵۴

^۲ شیخ مزعل: جانشین حاج جابر که ابتدا بر سر جانشینی پدر بین او و برادر بزرگش شیخ محمد
اختلاف افتاد که دولت مرکزی ایران وی را برگزید و از سال ۱۸۸۱-۱۸۹۸ م حاکم محمره
(خرمشهر) بود که در محرم سال ۱۳۱۵ هـ در کنار قصر فیله و هنگام خروج از کشتی تفریحی
خود به ضرب گلوله به قتل رسید

نوشته هم سپرد و فایده نبخشید ولی حقیر یادداشت نموده بعد از ورود به اصفهان در طی تلگراف حضرت والا (به عنوان شیخ مزعل خان) این مسئله را هم درج نمود که حاج حمود را باید از محمره خارج کنی برود به سمت بصره، و چون به قصد قربت بود واقع افتاد.»^۱

^۱ سفرنامه حوزستان، حاج عبدالغفار نجم الملک، بکوشش محمد دبیر سیاقی، صص ۱۱۳-



قدمگاه علی بن موسی الرضا(ع) واقع در روستای بومحسن(بدریه)

از دیگر اماکن مذهبی و مورد احترام حفار قدمگاهی است که در پانصد متری روستای بدریه (بومحسن) در کنار نهری موسوم به نهر مگام (مقام) قرار گرفته و به علی بن موسی الرضا مشهور است. به گفته بزرگان و معمرین منطقه از قدیم الایام این قدمگاه وجود داشته و سابقاً اتافک کوچکی داشت که از گل ساخته شده بود تا اینکه ابتدا در سیل^۱ ویرانگر ۱۳۳۳ ویران گشته و سپس در سیل بزرگ سال ۱۳۴۷ش به کلی از بین رفت و با شروع جنگ تحمیلی متروک ماند تا اینکه در اوائل دهه هشتاد شمسی با همت اهالی ساخته شد.

^۱ سیل ۱۳۳۳ش: سیل خرمشهر (۱۳۳۳) سیلی بود که در ۲ خرداد ۱۳۳۳ خورشیدی (۲۳ مه ۱۹۵۴ میلادی) و در اثر طغیان و بالا آمدن آب در رودهای فرات و دجله روی داد. در این سیلاب ۲۴ دهکده و همچنین راه آهن خرمشهر- اهواز ویران شد.

نقل است که در سابق ساکنان منطقه هنگامی که به بیماری سختی مبتلا می‌شدند چون رفتن به شهر و مراجعه به پزشک مشکل بود به این قدمگاه آمده و دعا و راز و نیاز می‌کردند و زود شفا می‌یافتند.

البته ذکر این نکته ضروری است که طبق مستندات تاریخی، امام رضا علیه‌السلام در هجرت خود از مدینه به خراسان وقتی که به بصره رسیدند از مسیر اُبله - بیان - حصن مهدی به اهواز شرفیاب شد. البته در هیچ منبعی مسیر حرکت ایشان از بصره تا اهواز نیامده است اما با بررسی چند منبع موثق تاریخی می‌توان آن را مشخص کرد.

اولاً مأمون^۱ به رجاء بن ابی ضحاک سفارش کرده بود که امام را از مسیر کوفه و قم عبور ندهد چرا که این دو شهر مرکز تجمع شیعیان در آن دوران بود و مأمون از واکنش آنان در هجرت اجباری امام بیم داشت ثانیاً از بغداد هم گذر نکند زیرا می‌ترسید بنی عباس^۲ که از انتخاب امام به ولایتعهدی ناراضی بودند به ایشان آسیبی برسانند.

^۱ - مأمون: هفتمین نفر از خلفای بنی عباس، عبدالله مامون پسر هارون الرشید بود. در سال ۱۷۰ هجری قمری در ماه ربیع الاول شب جمعه به دنیا آمد. در شب ولادتش، هادی پسر مهدی عباسی - که عمویش بود - از دنیا رفت. مادر مامون کنیزی بود به نام مراجل که در همان روزهای پس از ولادت مامون از دنیا رفت. مامون دانشمندترین خلیفه در میان خلفای عباسی بود و به مکتب معتزلی تمایل داشت. در سال ۲۰۱ پس از جنگ با برادرش امین و شکست وی به عنوان خلیفه جایگزین امین شد. امام رضا علیه‌السلام را با اجبار و تهدید به ولیعهدی خود منصوب کرد و به نام آن حضرت سکه زد مامون در آخر ماه صفر ۲۰۲ هجری حضرت امام رضا علیه‌السلام را با سم به شهادت رساند. مامون روز پنجشنبه ۱۸ ماه رجب سال ۲۱۸ ه. ق. در بژوندق - که از شهرهای روم بود - از دنیا رفت و جنازه‌اش را در منطقه‌ای به نام طرسوس دفن کردند.

^۲ (خلافت عباسیان) به عربی الخِلافة العباسیة به سومین خلافت اسلامی و دومین سلسله اسلامی اطلاق میشود. خلافت عباسیان توسط خاندان عباسی اداره می‌شد.

قدامه بن جعفر در کتاب الخراج می نویسد از عراق تا خوزستان دو راه وجود دارد یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و دیگری راه بصره به خوزستان که در آن زمان کوتاه ترین راه بود چنانکه قبلاً گفته شد بیان در انتهای خرمشهر امروزی و روبروی اُبله بود و حصن مهدی هم در کنار نهر السدره (نهر مارد) قرار داشت و به گفته قدامه بن جعفر از بیان تا حصن مهدی دو راه وجود داشت یکی راه آبی و دیگری راه خشکی که راه آبی آن مسافت طولانی در حدود ۸ فرسخ (۵۰ کیلومتر) بود و چون طبق روایت های تاریخی امام به هر شهری که وارد می شدند عده ای از اهالی آن شهر با ایشان همراه می شدند پس به احتمال زیاد راه خشکی را پیموده باشد و اینکه منطقه حفار کنونی در این مسیر قرار داشت، پس این احتمال وجود دارد که قدمگاه علی بن موسی الرضا شاید در آن زمان آبادی یا روستائی بوده و امام رضا (ع) و همراهانشان در این مکان توقف کرده و نماز خوانده اند. و به مرور زمان تبدیل به مکان مقدس و مورد احترامی برای اهالی آن ناحیه گردید.

از مراسم مهمی که هر ساله در این قدمگاه انجام می گیرد گرامیداشت شب ۱۳ محرم می باشد که عزاداران به صورت دسته های عزاداری از حسینیه محسنیه خارج شده و به طرف قدمگاه حرکت می کنند سپس در آنجا تا پاسی از شب به عزاداری می پردازند.

خلافت عباسی توسط نوادگان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر، که از بنی هاشم بود در سال ۷۵۰ میلادی در حران تاسیس شد. مرکز این خلافت بعدها از حران به بغداد منتقل شد، حکومت عباسی در بغداد در سال ۱۲۵۸ میلادی پس از یورش مغولان به پایان رسید. سپس توسط بازماندگان این دودمان حکومت مذکور به قاهره منتقل شد؛ در سال ۱۵۱۹ میلادی پس از فتح شام و مصر توسط ارتش عثمانی سلسله عباسیان منقرض شد.

فصل هفتم

محمرة

وجه تسمیه محمره

در وجه تسمیه نام محمره نظرات و آراء متفاوتی وجود دارد یکی از دلایل نامگذاری این شهر به محمره به این سبب است که می‌گویند هنگام غروب آفتاب آب کارون قرمز رنگ می‌شود یا ساحل آن به رنگ قرمز در می‌آید.^۱ نظر دوم به دلیل وجود خاک سرخ در اطراف شهر یا کلاً خاک این ناحیه به رنگ سرخ است و سومین علت نامگذاری آن به محمره تبعید بازماندگان خرمدینان^۲ یا سرخ جامگان آذربایجان پس از سرکوبی آنان توسط خلفای بنی عباس در قرن سوم بود و بنا به نوشته‌های جابر جلیل المانع آثار قلعه های آنان تا دوران بنای شهر محمره موجود بوده است.^۳

اما نام محمره از چه زمانی به این منطقه اطلاق گردیده دقیقاً معلوم نیست. چرا که تا اوائل قرن نوزدهم میلادی نامی از آن در کتابهای تاریخی و سفرنامه ها وجود ندارد.

تاورنیه^۴ که در اواخر دوره صفویه به ایران سفر کرده بود درباره محل سکونت صابثیان^۵ چندین شهر خوزستان و شهرهای سوا حل

^۱ پانصد سال تاریخ خوزستان، عبدالنبی قیم، ص ۳۳۶

^۲ خرمدینان: عنوان گروهی از مخالفان عباسیان، به ویژه پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی در سده دوم، در سرزمینهای غربی و شمال غربی ایران و مخصوصاً آذربایجان است

^۳ الاحواز، قبائلها، انسابها، امراؤها، شیوخها، جابر جلیل المانع، ص ۱۲۲

^۴ تاورنیه: ژان باتیست تاورنیه (۱۶۰۵ - ۱۶۸۹م)، جهانگرد و بازرگان معروف فرانسوی است که در عصر صفوی بارها به ایران و مشرق زمین سفر کرد. سفرنامه او در شرح وقایع دوره صفویه و وقایع دربار صفوی دارای اهمیت بسیار است.

^۵ صابثیان: گروهی مذهبی و پیرو حضرت یحیی هستند که به مندائیان مشهورند. در قرآن از این دین به عنوان یک دین آسمانی یاد شده است. آنها در جنوب عراق و استان خوزستان بسیار بودند ولی اکنون به تمام دنیا مهاجرت کرده اند.

کارون همچون شوشتر، دزفول، رامهرمز، هندیجان^۱، خلف آباد^۲، حویزه و دورق را به عنوان محل تجمع و زندگی آنان نام می برد ولی هیچ ذکری از محمره نمی برد در حالی که این شهر سابقاً مهمترین جاهای سکونت این قوم بوده است.

کارستن نیبور که در زمان شیخ سلمان کعبی درخوزستان حضور داشت در سفرنامه اش در مورد مناطق تحت نفوذ بنی کعب بسیاری از مناطق و روستاهائی که در حال حاضر جزئی از خرمشهر می باشد از جمله سابله، حفار، قلعه محرزى، قلعه حفار، معموری، دربند، ابوجدیع، خیین، ثمار و نهریوسف را نام برده ولی باز هم نامی از این شهر دیده نمی شود.

ابراهیم فصیح الحیدری در کتاب عنوان المجد فی بیان احوال بغداد و البصرة و نجد که در قرن نوزدهم نوشته شده به نقل از یکی از معمرین بصره به نام محمد علی نقشبندی الخصبی می نویسد^۳: که نام پدیده زمانی را به یاد می آورد جائی را که اکنون به نام محمره می شناسند زمینی بایر و خالی از سکنه دیده که هیچ گونه بنا و ساختمانی در آن وجود ندارد^۴.

^۱ هندیجان: یکی از شهرهای طویخی ایران با قدمتی بیش از ۳۰۰۰ سال، در جنوب شرقی استان خوزستان و در ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی بندرماهشهر، در شمال خلیج فارس و شمال غربی بندر دیلم قرار گرفته است. رودخانه ای موسوم به هندیجان یا زهره این شهر را به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می کند. ارتفاع این شهر از سطح دریا به ۵ متر می رسد.

^۲ خلف آباد: که نام کنونی آن رامشیر است در قرن یازدهم هجری توسط سید خلف بن سید مطلب مشعشی بنا گردید.

^۳ واما المحمرة المشهورة الآن فقد اتخذتها كعب و سكنوا فيها، و سموها محمرة و أهلها كناسة الارض... وقد حدثني الشيخ المعمر علی بن محمود النقشبندی الخصبی بأنه قد رأى هذا الموضع المسمى الآن بالمحمره ارضاً خالية ليس فيها احد ولا بناء

^۴ عنوان المجد فی بیان احوال البصرة و بغداد و نجد، ابراهیم فصیح الحیدری، ص ۱۷۶

احمد کسروی می‌نویسد: «نخستین بار که ما به نام محمره ه بر می‌خوریم در تاریخچه کعب است که در حوادث زمان شریخ غیث نام آن را کوت المحمره می‌برد و از اینجا پیداست که دژری بوده که گروهی از کعبیان در آن نشیمن داشته‌اند.»^۱

در دانشنامه جهان اسلام در مورد پیشینه محمره چنین آمده است: «اینکه نام محمره از چه زمانی رایج شده چندان مشخص نیست اما چون در سال ۱۲۰۰ خواجه عبدالقادر، منشی شاه نورالله خان هندی از آن دیدن کرده چنین به نظر می‌رسد که این قریه پیش از این سال هم وجود داشته است.»^۲

امام شوشتری در تاریخ جغرافیای خوزستان در مورد تسمیه محمره می‌نویسد: «محمره کلمه عربی است بمعنی سرخ کننده، گویند مقداری برنج در این حدود کاشته بودند، بیشتر محصول آن سرخ عمل آمد بعضی اصل کلمه را ماء حمره (آب سرخ) دانند چون غالباً آب رودخانه در آنجا سرخ رنگ است و برخی آن را محرف کلمه مهمانراه دانند اما دلیلی بر صحت این ادعا ندارند.»^۳

عباس عزاوی نویسنده مشهور عراقی در مورد پیشینه این شهر می‌گوید:^۴ «محمره در جانب شرقی شط العرب و در فاصله هشت ساعتی جنوب کردلان در ساحل راست کارون قرار گرفته و در نزدیکی آن

^۱ تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، ص ۱۸۶

^۲ دانشنامه جهان اسلام ذلی کلمه «محمره»

^۳ تاریخ جغرافیائی خوزستان، سیدمحمدعلی امام شوشتری، ص ۲۵۰

^۴ والمحمرة فی الجانب الشرقي من شط العرب و تبعد عن کردلان جنوباً ثمانی ساعات . و تقع علی یمن شط کارون بالقرب من مصبه . و بقربها أطلال قریة بهذا الإسم و هذه البلدة حدیثة العهد بنیت نحو سنة ۱۲۳۶هـ و تم بنائها نحو سنة ۱۲۴۰هـ

خرابه‌های شهری به همین نام وجود دارد. این شهر تازه تأسیس بوده و در سال ۱۲۳۶هـ بنای آن شروع و در سال ۱۲۴۰هـ به پایان رسید.^۱

محمد ابراهیم کازرونی که در زمان محمدشاه قاجار مأمور بررسی و مطالعه بنادر و جزایر خلیج فارس بود در مورد محمره می‌نویسد: «بندر محمره در زمین متعلق به ارض فارس چهار فرسنگ مسافت آن است تا مدینه بصره از طریق خشکی و از روی شط با هوای ملایم یک ساعت مدت طی راه است. بندر محمره در کنار رود کارون است که از شوشتر می‌آید. بنیان بندر مذکور چنانچه بغداد در دو طرف دجله عمارات برپا داشته‌اند، آن نیز دو جانب رود کارون است. در جانب شمال کثرت و جمعیت و آبادی و بازار واقع بوده که اکنون خراب است»^۲. با وجود آنکه کتاب مذکور در سالیان ابتدائی بنای محمره نوشته شده و تقریباً قدیمی‌ترین متنی است که نام محمره در آن ذکر شده ولی هیچ ذکری از تاریخچه این شهر قبل از بنای آن به میان نیامده است.^۳

^۱ تاریخ العراق بین احتلالین، عباس العزاوی، الجزء السابع، ص ۴۸

^۲ تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، محمد ابراهیم کازرونی، با تصحیح و تحشیه منوچهر

ستوده، ص ۲۸

^۳ درباره تاریخ محمره قبل از ۱۸۱۲ که از آن به کوت المحمره یاد می‌کنند عمده منبع و مأخذ نویسندگان اولاً کتاب حاج علوان شویکی (۱۳۸۶-۱۲۹۷هـ) و ثانیاً به قول کسروی میجرکنیرا می‌باشد. در حالی که کتاب شیخ علوان شویکی در قرن چهاردهم نوشته شده و نوشته‌های نامبرده در مورد تاریخ بنی کعب و حوادث قرن دوازدهم احتمالاً حاصل شنیده‌ها و اخبار متواتر آن زمان است نه اینکه خود شاهد حوادث بوده است. در ثانی حوادث دوره شیخ غیث که در آن از کوت المحمره یاد شده بعد از سال ۱۸۱۲ بوده است که در آن دوره زمانی نام محمره معمول و مرسوم بوده است و نزدیک به ۱۵ سال از بنای آن گذشته بود.

از دیگر موارد قابل ذکر در مورد تاریخ محمره قبل از سال ۱۸۱۲ می‌توان به مشاهدات جاکسون جهانگرد انگلیسی اشاره نمود^۱ که نامبرده در سال ۱۷۹۷م از هند عازم بصره شد و در مسیر ورود به شط العرب (اروندرو) از ویرانه‌های شهر بزرگی در ساحل ایرانی نام می‌برد که به طول ۱۲ مایل در امتداد این رود قرار داشته است و به گفته وی آثار چندین قبر در آن قابل مشاهده بود. گفته می‌شود این شهر بدست نادرشاه ویران گشته است.^۲

در تاریخ چندین قرن اخیر خوزستان تنها شهر مهمی که در دوره نادر شاه^۳ در محدوده آبادان و خرمشهر امروزی قرار داشت شهر قبان بود که آن هم در ساحل شرقی رود بهمنشیر واقع بود نه در کناره اروندرود. محتمل است این شهر همانی باشد که عباس عزوای بنای شهر محمره را در نزدیکی آن می‌داند.

سوالی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود این است که چرا شهر بزرگی به طول تقریباً ۲۰ کیلومتر در امتداد اروندرود این چنین در

^۱ مشاهدات بریطانی عن العراق ۱۷۹۷م - جاکسون، ترجمة د خالد فاروق عمر، ص ۲۹

^۲ شاهدنا فی الجانب الایرانی خرائب مدینة کبيرة تمتد زهاء اثنی عشر میلأ علی شاطی النهر و هی تضم عدداً من القبور التي ماتزال ظاهرة بشكل واضح. و قد قیل لنا ان المدینة دمرت من قبل الامیر نادرشاه و أن الذئاب تعول فی خرائبها دواماً.

^۳ نادرقلی ملقب به تهماسبقلی خان و نادر شاه افشار از ایل افشار خراسان از ۱۱۴۸هـ تا ۱۱۶۰هـ، پادشاه ایران و بنیانگذار دودمان افشاریه است. او از مشهورترین پادشاهان ایران، پس از اسلام است و بسیاری از مورخین او را قدرتمندترین پادشاه ایرانی بعد اسلام می‌دانند که سرکوب افغانها و بیرون راندن عثمانی و روسیه از کشور و تجدید استقلال ایران و نیز فتح هندوستان و ترکستان و جنگهای پیرومندان او سبب شهرت بسیارش گشت. به او در اروپا لقب «آخرین جهانگشای شرق»، «ناپلئون ایران» و «اسکندر دوم» نیز داده‌اند.

تاریخ ایران و خوزستان مغفول مانده است . و هیچ نامی از آن در کتابهای تاریخی و جغرافیائی بمیان نیامده است.

آنچه که تاکنون در مورد تاریخچه محمره گفتیم حاصل نوشته های جهانگردان خارجی و مورخان نزدیک به آن عصر می باشد و خلاصه و فحوای نوشته های آنان این است که محمره در آن دوره زمانی یا اصلاً وجود نداشته یا در بهترین حالت قریه کوچکی بوده که معلوم نیست ساکنان این قریه چه کسانی هستند و یا از چه قوم و قبیله ای بودند.

ولی با تمام این توصیفات عنوان کردن این مطلب هم خالی از لطف نیست و آن اینکه در خرمشهر کنونی سه حسینیه وجود دارد که تاریخ تأسیس و بنای آنها نزدیک به چهل الی پنجاه سال قبل از تاریخ رسمی بنای محمره یعنی سال ۱۸۱۲ م / ۱۲۲۹ هـ ق می باشد:

حسینیه عباسیه کبیره تاریخ تأسیس ۱۱۵۰ هجری شمسی
حسینیه حیدریه تاریخ تأسیس ۱۱۷۰ هجری شمسی
حسینیه سیدمحمدبزرگ تأسیس ۱۱۸۰ بدون ذکر قمری یا شمسی

با دقت در این تاریخها چند نکته به ذهن متبادر می شود:
اولاً اینکه در آن مقطع زمانی اصولاً تاریخ شمسی متداول نبوده است.

اگر در نظر بگیریم که متولیان این حسینیه ها در سنین متأخر این تواریخ را به هـ ش نوشته اند، که همان چهل الی پنجاه سال اختلاف باقی است. اما در صورتی که تاریخ تأسیس آنها را هـ ق در نظر بگیریم که قاعدتاً باید همین گونه هم باشد. آنگاه اختلاف تاریخی بین بنای این حسینیه ها با تاریخ متداول بنای محمره نزدیک به ۸۰ سال می رسد.

ثانیاً هر سه این حسینیه ها در نزدیکی هم و در منطقه بازارصفای خرمشهر یا به عبارتی دیگر هر سه در خیابان خزرعلی قدیم بنا گردیده - اند.

با این توضیحات این سؤال پیش می آید که وقتی در یک جائی سه حسینیه وجود داشته باشد باید آنجا منطقه بزرگ و پرجمعیتی باشد، حال چرا هیچ یک از جهانگردان و مورخان آن عصر هیچ اشاره ای به وجود چنین شهر پرجمعیت در ساحل راست رود کارون نکرده در عوض نام چندین روستای کوچک همچون محرزلی، دربند، ابوجذیع را ذکر کرده اند.

| سال تاسیس هـ ق | سال تاسیس هـ ش | میلادی | میلادی | |
|-------------------|-------------------|--------|--------|------------------------|
| ۱۱۵۰ | ۱۱۵۰ | ۱۷۷۱ | ۱۷۳۷ | حسینیه عباسیه کبیره |
| ۱۱۷۰ | ۱۱۷۰ | ۱۷۹۱ | ۱۷۵۶ | حسینیه حیدریه |
| ۱۱۸۰ | ۱۱۸۰ | ۱۸۰۱ | ۱۷۶۶ | حسینیه سیدمحمدبزرگ |

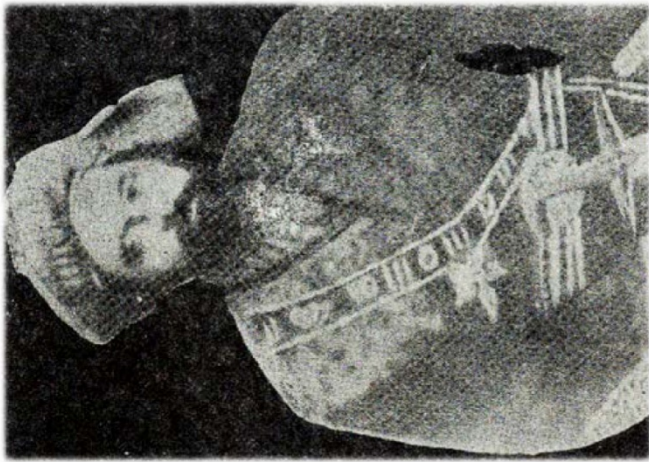
تاریخ محمره از سال ۱۸۱۲ تا جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷

پی ریزی و گسترش محمره

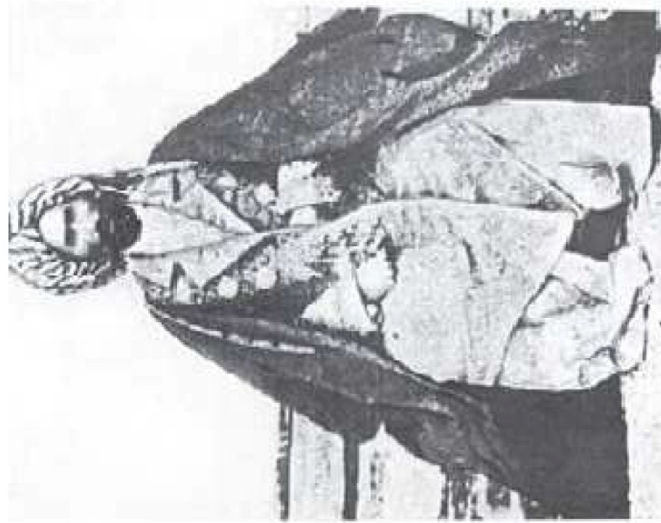
پی ریزی شهر محمره که آن را به سال ۱۸۱۲م نسبت می دهند رویدادی مهم بود. شهر در پیشرفت قبیله محیسن از نظر مادی تأثیر بسیار کرد. قبیله مذکور در ابتدا چندان اهمیتی نداشت، ولی شیخ آن مؤدّر بود که سرانجام به عنوان نیروی سیاسی عمده در جنوب عربستان (خوزستان) شیخ کعب را از میدان به در برد. محمره به دستور شیخ غیث کعبی به عنوان پایگاهی نظامی علیه ترک ها یا قبایل عرب تحت نفوذ ترک ها پدید آمد و اصلاً در دو طرف رود کارون شکل گرفت بانیان حقیقی آن مرداو (رئیس قبیله محیسن و خراجگذار شیخ فلاحیه) و پسرش حاج یوسف بودند. پس از آنها حاج جابر در حدود ۱۸۱۹م به قدرت رسید. حاج جابر که پسر مرداو و برادر حاج یوسف بود در قسمت مسکونی سمت راست یا ساحل بالای کارون سکونت گزید او خیلی زود تمایلش را به استقلال از شیخ کعب نشان داد. شیخ کعب برای خنثی کردن طرح های جابر قبضه اش را بر بخشی از محمره که در ساحل چپ رودخانه قرار داشت و بعدها به کوت الشیخ (قلعه شیخ کعب) معروف شد محکم کرد. در خلال فرمانروائی شیخ غیث، پادگان کعب در کوت الشیخ تحت فرمان برادرش مبادر بود و بعداً هنگامی که او در رهبری کعب توفیق یافت، برادر دیگر خود ثامر را به ریاست کوت گماشت. در حدود ۱۸۳۰ محمره — که اکنون نام آن فقط بر بخش راست شهر که زیر نفوذ محیسن قرار دارد دلالت میکند

از یک قلعه کوچک به مرکز تجاری فوق العاده با اهمیتی تبدیل شد
و رفته رفته جلب توجه می‌کرد.^۱

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمد جواهر کلام، ص ۴۹



حاج جابر بن مرداو حاکم مسمه از سال 1832-1881 م



شیخ مرداو بن علی بن چاسب مؤسس ائتلاف محبین

نبرد شیخ غیث با حاکم بصره و شیخ کویت در محرمه ۱۸۲۶م

در سال ۱۸۲۴م عهدنامه ای بین شیخ غیث و شیخ حمود بن ثامر شیخ منتفک^۱ بصره منعقد و به موجب آن در مواقع جنگ منتفک و بنی کعب در کنار یکدیگر قرار گرفته و بر ضد دشمن مشترک وارد جنگ می‌شوند.

داود پاشا والی جدید بغداد که از شیخ حمود الثامر دل خوشی نداشت از اختلاف بین او و برادرزاده اش عقیل بن محمد استفاده کرده ضمن پناه دادن به نامبرده در سال ۱۸۲۶ نیروی بزرگی را مجهز و به همراه عقیل بن محمد روانه جرگ با شیخ حمود کرد.

حمود پس از آگاهی از حرکت سپاه پاشای بغداد پیامی به متحد خویش شیخ غیث فرستاد و او را از ماجرای یورش قوای پاشا آگاه نمود و از او درخواست اعزام نیروی کمکی کرد و شیخ غیث نیروئی به فرماندهی دو برادرش مبادر و ثامر مجهز و به سوی بصره گسیل داد.

پس از رسیدن بنی کعب، حمود بصره را از چند جبهه در محاصره گرفت و نیروها را بدین صورت تقسیم کرد بنی کعب و فیصل فرزند حمود جنوب بصره را به محاصره در آوردند و ماجد فرزند دیگر حمود در بخش دیگری از اطراف بصره که به رودخانه معقل معروف بود مستقر گردید و شیخ غیث هم لاهه ای به سلطان مسقط فرستاد و از وی کشتی جنگی و نیروی جنگی درخواست کرد.

عزیزآغا فرمانروای بصره که توان روبه رو شدن با قوای بنی کعب و منتفک را نداشت، از شیخ جابر بن صباح شیخ کویت درخواست اعزام

^۱ منتفک: ائتلافی است که از اجتماع چند عشیره بزرگ عراقی به وجود آمد و ریاست آن در خاندان اشراف السعدون بود که مدت چند قرن در جنوب عراق و به مرکزیت سوق الشيوخ حکومت را در دست داشتند

نیروی دریائی کرد و امیر کویت با قوای زیر فرمانش در آبهای نزدیک بصره آماده جنگ گردید. از طرفی عزیز آقا هدایائی برای فرمانده قوای دریائی مسقط فرستاد و او را به بی طرفی در جنگ تشویق نمود و با درخواست از سادات و علمای دین، آنان را نزد مبارز و ثامر کعبی فرستاد و از آنان خواست تا آتش بس بین قوای متخاصم به وجود آید و این وساطت پذیرفته شده و برادران شیخ غیث به سوی محمره عقب نشینی کرده و در محرزی مستقر شدند. در پی بازگشت بنی کعب، فیصل و ماجد پسران شیخ منتفک با نیروهای خویش به سوی محمره آمدند و در محلی به نام درّه مستقر شده و بدین سان م حاصره بصره پایان یافت.^۱

پس از چندی شیخ عقیل و عزیز آغا به دلیل اینکه شیخ غیث پسران شیخ حمود را پناه داده تصمیم گرفتند که به محمره حمله کنند. پس نیروی بزرگی را از قبائل عقیل، ربیع و اهالی جزائر^۲ که جمعاً بالغ بر دوهزار سواره و بیست هزار نفر پیاده گرد آورده و به سوی محمره حرکت کرده و در کنار منطقه دربند موضع گرفتند. سپس لشکر خویش را در سه محور تقسیم کرده، محور شمالی به فرماندهی شیخ عقیل، محور جنوبی به رهبری علی الزهیر و محور سوم در اختیار عزیز آغا قرار گرفت.

^۱ تاریخ سیاسی اجتماعی بنی کعب و جنگ آلبناصر با انگلیس و عثمانی، حمید طرفی، صص ۱۳۰-۱۳۱، ۲- تاریخ الکویت السیاسی، حسین خلق شیخ خزعل، الجزء الاول، ص ۷۸

^۲ جزائر: یک رشته آبادیهاست که میان بصره و واسط که در میان آب نهاده بوده و همین آبادیهاست که در قرون نخستین اسلام بطائح خوانده می شد

در اکتبر ۱۸۲۶ برابر با رمضان ۱۲۴۲ قمری جنگی سخت و خونین بین طرفین روی داد که با دادن تلفات جانی و مالی فراوان قوای مهاجم شکست سختی خورد و ناگزیر از عقب نشینی به ابوجذیع گردیدند. پس از این شکست خفت بار شیخ عقیل و عزیز آغا لشکر شکست خورده خود را جمع کرده و با تجهیز نیروهای تازه نفس از بغداد، ماردین^۱، دیاربکو^۲ و عشائری که تحت نفوذشان بودند، خود را برای حمله مجدد به محمره آماده کردند و در نهر ابوجذیع مستقر شدند. در همین احوال عزیز آقا نامه‌ای به شیخ جابر بن صباح^۳ نامه نوشت و از وی درخواست کمک کرد و شیخ کمک به همراه نیروی دریائی خود حرکت کرده و در هارثه مقابل بریم آماده رویارویی شدند. بنی کعب که آماده نبرد بودند. در ۲۴ صفر ۱۲۴۳ هـ ۱۴۲۷ م با نیروهای مهاجم وارد کارزار شدند که در این جنگ بار دیگر نیروهای شیخ عقیل و عزیز آغا شکست خورده و با دادن تلفات زیاد از قبیل یکصد و پنجاه اسیر و ۴۰۰ قایق انباشته از برنج و جو و روغن و مقداری اسلحه متواری شده و به سوی ابو جذیع عقب نشینی کردند. شرح این حوادث در قصیده‌ای در کتاب تاریخ بنی کعب آمده است:

^۱ ماردین: نام یکی از استان‌های ترکیه است. مرکز آن شهر ماردین است. از شهرهای دیگر آن نصیبین مکان نبرد معروف نصیبین است. در استان ماردین کردها اکثریت جمعیت را به خود اختصاص می دهند.

^۲ دیاربکر: شهری در جنوب شرقی کشور ترکیه است. دیاربکر از قدیم شهر مهم و عمده ای در جنوب شرقی ترکیه بود که در بستر و جلگه‌های رودخانه دجله واقع بود و مرکز ایالت دیاربکر بود. این شهر بزرگترین شهر کردستان ترکیه و دومین شهر بزرگ ترکیه در منطقه آناتولی جنوبی بعد از قاضیان تپ است.

^۳ جابر بن عبدالله الصباح: سومین حاکم از آل صباح که به مدت ۴۵ سال از ۱۸۵۹ - ۱۸۱۴ بر کویت حکومت کرد.

بدينا بذكر العالم بالسراير
جعل واسطه للخلق بينه و بينهم
و من بعده خص الامام المذهب
و من بعد اثني عشر اعلام الهدى
بهم فرقة المعروف بالناس ذكرهم
و ينجوهم فى كل ساعة و شدة
ولما جرى حرب الطواغى و ذكرهم
مجدامهم عجيب شيخ المنتفج
و نوح بساحتنا و ثور طوابه
و اشتد نار الحرب فى يوم رابع
واشتبك الصفيين منا و منهم
و هجت خيول المنتفج و جيوشهم
من خيم مع ااث و اطواب الحرب
و لما مضى خمس ة شهور اتانا
و لملم عساكر لا تعد اعدادها
و مستلم البصرة عزيز و حزمته
و صالو علينا لكوت قمنه بحيلهم
و جوههم رجال لا يهابون الحرب
عوامر عمامى جبرتى يا سنادى
خذوهم كسيره لبوجديع و طفجوا
و ركضوا عليهم كالضوارى
و قتلوا من اهل القهاوى ثمانين

مدبر امر الخلق ليس بيان
نبى الهدى سيد ولد عدنان
امام الورى من انسها و الجان
سفن النجاة من اللظى و سنان
موالينهم بالسر و الاعلان
و لا يبرحون من القلب و اللسان
و صالوا علينا عنان بعد عنان
مجمع جموعه كلها فرسان
و اهل البصرة معه و الغربان
و عشرين من شهر المضى رمضا
و غدو چنثيا فوق ذالتربان
و عافو المخيم و كلمن فيه كان
جابوه عوامر بالحدب و اسنان
عجيل للصدمة جوى جنان
من الخيل فيها قروم و شجعان
و بيارق كترو لسنا لها خفقان
و عياله ظهرت الى الميدان
ولا تردهم ضرب التفتگ و سنان
تناخو و صكو ساعتين زمان
بالمدم مثل السيل بالجرفان
و جابوا سبايا القوم بالارسان
و مائة و عشرين من الفتیان

و لهذا البلنز صار له نيشان
من الطوبخانه و الخيم و الدان
من فوق فرسان بضرب الزان
و اسباب ما تحصى بحكى اللسان
و حازو الفخر من بعد آن آن
فى صفر بعد الاربعين اثنا
و ماتين و الف سنه من اوان
عند اله الدهم شرف و مكان
الهم وقايع من قديم ازمان
و حكام العجم لما اتو لميان
و لا واحد فيهم يرد اللسان
فى جحفل اتانا من خراسان
و ذبحنا اهل شيرازها و كرمان
له صوله تحكى بعلو الشان
و لا بات ليلة بارضنا و مكان
و محمود كخيه مساعد ال خصمان
و صلنا و هدمنا لهم اركان
لليوم بطن الجوبخانه بيان
على الصناجر من بلاد عمان
و ذبحوا ثلث تالاف و لا نقصان
ما تحصن و لا ذكر و بيان
و صيرهم بايت قرير اعيان
و عمرا طويل و لا سوف امهان
ليوث الاحراب يكونها و رهان

فى شقرة الماضى خذوهم ع مامى
و حاطوا على كل الخيام و ما اتوا
و دروع جابوهن عمامى عوامر
و العبر فيهن جايبات الذخائر
و لو هن جيرتى و اكسبو للغنائم
فى يوم الواقعة واحد و عشرين
و واحد ثالث بعد الاربعين
و هذا ابجاه المصطفى صميدع
و عاداتهم هذى اولاد عامر
و ذبحوا چبوش الترك و العجم ذبحة
رجع نادم و الخوائين ناكته
ثم اتونا للفلاحية العجم
كريم خان ذلك الاسد جانا بنفسه
على باشا لما اتانا بجيشه
رجع خائف ما وصل الا بكارون
و مستر زبيد و الموالى اتونا
و ركضنا عليهم ركضة عنترية
اخذنا طواب ... فوق الجراجر
و اهل البحر تلملم خشبهم
طلعوا عليهم صفرة قروم عامر
و لكما اريد احسب وقائع عوامر
زين العذارى يوم مختلف الجنى
عسى شيخهم مادام بالملك راحتى
و اخوته مبادر كالاسد ثم عامر

عسى دائمين يهل الزمان و ملكهم
ماعوز مسنا فيه الاسد السابله
و تضحى كعب فى نعمة ...
بحق النبى الهاشمى التهامى
و التسعة الاطهار ارباب ا لعلى
عليهم سلام الله ما دام الفلك
يبقى الهم ذكر مثل سلمان
بعمر شطايمانها و قبان
و اضرارهم بتوافى خسران
و حيد الكرار بالميدان
و محيهم بالحشر وسط اجنان
و ما غرد الشحرور بالالحن

¹ الاحواز(عربستان) فى ادوارها التاريخيه، على نعمه الحلو، صص ٢٨٥-٢٨٧

محمربه از سال ۱۸۳۴-۱۸۴۸

در آغاز این دوره بزرگترین قدرت در کل ایالت، بی شک از آن شیخ کعب است. مقر او در فلاحیه است و نواحی فلاحیه، محمربه، اهواز، جراحی و هندیان قلمرو او به شمار می‌روند.

قبضه او بر قبیله اش تقریباً مطلق، و بر قبیله محسن هنوز قابل ملاحظه است. قبایل باویه^۱ و بنی تمیم^۲ و در درجه بعدی شریفیات^۳ ظاهراً در این زمان تابعیتشان به او محل تردید است. دارنده عنوان شیخی کعب در سال ۱۸۳۴ ثامر بن غضبان از آلبو ناصر شاخه ای از دریس^۴ بود که در پی قتل یکی از بستگانش عبدالله بن محمد در حدود سال ۱۸۳۲ بر سر کار آمده بود. لایارد می‌گوید:

سیمای شیخ ثامرگیرا نیست. قد بلند و مقتدر است، ولی معالم او خشن است و برخلاف عموم بدوی های تربیت شده، عامی است. پیشانی‌ش مثل سیاهان بزرگ است. و احتمالاً در رگهایش خون یک

^۱ باویه: باویه از نسل عدنان، وابسته به ربیع، و از قبیله شمرطوکه متفرع شده. مهمترین تیره های باویه در خوزستان، بنو مسرح، بنو سالم و بنو عبدالله و تیره های کوچکتر شامل الزرگان، الحمید، السلامات و العمور و ...

^۲ بنی تمیم: از قبیله های بزرگ عرب و تیره ای از آنها به نام بنو العم جزء اولین اعراب ساکن ایران می باشند که در دوره شاپور ساسانی وارد ایران شدند. از تیره های آنها در خوزستان العیایشه، العطب، الغزی، البراجعه، السلیمان و ...

^۳ شریفیات: در عداد عشائر بنی تمیم است. در اوائل قرن هشتم هجری از عربستان به خوزستان آمدند. محل سکونت آنها در روستاهای العجریه، السفحه، الشاخه و در ساحل شرق کارون و روستای الصویره می باشد.

^۴ دریس: نسب آنان به شیخ دریس پدر محمد و پدر بزرگ ناصر مؤسس اماره آلبو ناصر از قبائل بنی کعب است که سکونت آنها در کنار شط العرب و بهمینشیر و در محله قبه آبادان و کوتشیش خرمشهر است و شامل تیره های البوعبادی، ثامر، البوعبود، البوعبید، البوعلی، مطارید و ...

سیاه جریان دارد. او محمره را بندر آزاد اعلام کرده و این شهر نه فقط برای ایالت خوزستان بلکه برای ساکنان مناطق ترکی (عراقی) مجاور یک انبار ذخیره مهم است.

بزرگترین علت ناراحتی شیخ کعب، غیر از عدم اطاعت باویه یا شریفات، خودسری و ثروت روز افزون خراجگزار او شیخ قبیله محیسن در محمره بود که در این زمان حاجی جابر نام داشت. شیخ محمره هنوز در وضعی نبود که بتواند دست او را از فلاحیه کوتاه کند. و او به پرداختن سهم خود از مالیات قابل پرداخت مافوقش به حکومت شیراز و فرستادن مشمولان عشائری برای کمک در دفاع از فلاحیه در هنگام تهدید ادامه می‌داد. ولی انجام این الزامات اکراه آور و ناقص بود. او روابطی خصوصی با حاکم ایرانی خوزستان و والی حویزه و شاید با حاکم ترک بصره داشت که خیانتی تمام عیار در حق ارباب خود شمرده می‌شد.

شیخ ثامر برای نظارت بر اعمال شیخ جابر و منقاد کردن او در صورت لزوم نیادرزاده اش فارس بن غیث را برای اقامت در کوت الشیخ که روبروی شهر اصلی محمره قرار داشت فرستاد.^۱

تسخیر محمره بدست ترک ها ۱۸۳۷

در سال ۱۸۳۷ علی پاشا حکمران ترک بغداد حمله‌ای ناگهانی علیه محمره انجام داد و ظاهراً خود او آن را رهبری کرد. انگیزه‌ای که معمولاً به او نسبت داده می‌شد حسادت از رونق محمره بود از آن جا که در محمره عوارضی گرفته نمی‌شد این امر تجار بصره را در خطر گذاشت و باعث متضرر شدن درآمدهای عمومی عثمانی شده بود

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، صص ۵۵-۵۷

گزارش این رویداد که توسط وزیر مختار انگل یس در بهران در ۱۸۴۴ به حکومت انگلیس مخابره شده بود از این قرار است:

در میان عرب‌های آن نواحی دو تیره خاص به ترتیب دریس و نصار^۱ قدرت زیادی پیدا کردند و خرابی محمره را ناشی از آنها می‌دانند جابر که از طرف شیخ ثامر خان مأمور حکومت محمره شده بود کل درآمدی که از نخلستانها عاید می‌شود بدون اینکه چیزی به اعراب کعب بدهد به خود اختصاص داده است ظاهراً با رسیدن پاشای بغداد دشمنی میان دو قبیله افزایش یافته و طرحی برای قتل جابر ریخته شد جابر سه روز بعد از رسیدن پاشا و قبل از آغاز هر کشتوی از توطئه باخبر شد و با قایقی همراه خانواده خویش فرار کرد با درز کردن خبر اهالی سراسیمه شدند بعضی خودشان را به آب انداختند و زنان و کودکان به علت ندانستن شنا غرق شدند سربازات ترک ۴۰۰۰ نفر را برده ساخته به اسارت گرفتند بقیه فرار کرده خود را نجات دادند مسلمانان بصره بسیاری از این کودکان را نفری ۱۸ یا ۲۰ قران خریدند و به والدین خود بازگرداندند.

مشاهدات سرگرد راولینسن نماینده سیاسی انگلیس در بغداد از این واقعه بدین شرح است:

رقابتی که همیشه دو تیره کعب، یعنی دریس و نصار، با هم داشته اند، ظاهراً تأثیر زیادی در اوضاع محمره نداشته است. حاجی جابر به هیچ کدام از این دو شاخه تعلق ندارد و تعداد قلیلی از آنها را در شهر خود پذیرفته است. او پادگان خود را از تشکیل داده و حمایت شان کرده، و تا آنجا که من می - توانم بگویم، خیلی خوب و با ایمان به او خدمت می‌کنند.

این گزارش از تسخیر محمره، بسیار نادرست است. نه خیانتی در پادگان رخ داده و نه جابر از میان مردمش گریخته است. فرارش از دست سربازان

^۱ نصار: قبیله آل نصار از نام نصار بن محمد برادر ناصر پدر بزرگ شیوخ آلبوناصر، نصار بزرگترین قبیله بنوکعب می‌باشند که در اروند کنار (قصبة النصار) و روستای منیوخی سکونت دارند. و از تیره های آنها آلودهله، البودله، آلبوحمود، الصلیح و...

ترک بوده. در حقیقت او با اتکاء به پشتیبانی از فلاحیه بود که شیخ ثامر از روی حسد نسبت به قدرت رقیبش آن را از وی در بیغ داشته بود، تمام پیشنهادها را رد کرده بود و تصمیم گرفت تا آخر از شهر خود دفاع کند از قرار معلوم مکان از نظر سوری محاصره شد و پس از شکستن و خرد کردن، سرانجام با هجوم تصرف شد، و وقتی گروه های ترک سرگرم غارت شهر بودند، حاج جابر با قایق خود از راه رودخانه بهممنشیر فرار کرد. محمره از سمت غرب مورد حمله قرار گرفت و هنگامی که گروه های ترک توانستند در شهر رخنه کنند، حمله عمومی به قایق ها در حفر انجام گرفت که در سمت جنوبی شهر پیش رفت. در این حمله، شماری از افراد که نتوانسته بودند فرار کنند، در کانال افتادند و غرق شدند. وقتی محل تسخیر شد، کل جمعیت آن، به انضمام پادگان مرکب از رزمندگان عرب، احتمالاً ۳۰۰۰ نفر بود، و چنانچه همیشه وقتی محلی با حمله تصرف می شود اتفاق می افتد، خسارات جانی بی شک زیاد بوده است، با وجود این، من نمی توانم اطلاعات رضایت بخشی در این باره جمع کنم یا از میزان ارزش دارائی های غارت شده تخمینی بدست دهم.^۱

در مورد این یورش سبوعانه، عبدالباقی العمری^۲ شاعر آن عصر عراق که همراه پاشای بغداد در این نبرد حضور داشته قصیده ای در بیش از ۶۰ بیت سروده و جنایتی را که بر شهر و مردم آن اعمال گردید را با افتخار وصف می کند:

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، صص ۵۹-۶۰

^۲ عبدالباقی العمری: عبدالباقی بن سلیمان بن احمد فاروقی از نسل عمر بن خطاب است . در سال ۱۲۰۴ هـ در موصل بدنیا آمد. قصائد او در مدح اهل بیت(ع)، باقیات الصالحات نام دارد . وی عینیه ای در مدح امام علی (ع) با این مطلع دارد:
 أنت العلی الذی فوق العلی رفعا بیطن مکه وسط البیت أذ وضا

فتحنا بحمد الله حصن المحمره
 بسيف على ذى الفقار الذى لنا
 و جابر اورثناه كسر بكعبه
 غدا هاربا يبعى النجاة بنفسه
 و نخل امانيه بمكتوم خبثه
 فطاشت سهام بالفساد مراشه
 فلن تغن عنهم مانعات حصونهم
 مشيهم جلت و من جمعهم خلت
 ترى الارض قاعاً صفص لا بها
 ترى القوم صرعى فى ازقة حصنها
 حكوا عاداً الاولى غدت ريح صرصر
 غدوا طعمة لسيف الا اقلهم
 يمد بهم طوراً و يجزر مرة
 و من جث القتلى اذا شاء معبراً
 على حافتيه كم قتيل مجندل
 فكارون يحكى النهروان وهذه الخوا
 سقى الرفض ياقى الحوض كاس منية
 و دارت على كعب دوائر نعيمهم
 عليهم غدا النحس الموبد مقبلا
 فوا عجباً من شيعة كيف تدعى
 فهم حمر مستنفيات و ليس ذا
 و امست بنو النصار و الرفض دينها
 قطعنا الدر بند حبل و ريدهم
 باحزاب نصر فى صفوف نظامها

فاضحت بتسخير الاله مدمره
 لقد اخلصت صقلاً يدالله جوهره
 و ليس لعظم قد كسرناه مجيره
 و خلى قناطر التراث المقتطره
 عنا كلها فى غدر ثامر مثمره
 و قوس باوتار العناد موتره
 من الله شيئاً فى القضايا المقدره
 مساكن امست بالخراب معمره
 اعوجاجاً ولا امتا سباب مقف ره
 كاعجاز نخل خاويات مدعثره
 ثلاث ليلات عليهم مسخره
 قد اتخذوا من شط كارون مقبره
 كسرب غرانيق عن الورد مصدره
 عليها جميع الجيش مهد معبره
 و فى جانبه كم جباه معفره
 و الغازى الغضنفر حيدر
 غذاه وردنا بالمسرات كوثره
 فلا بوركت تلك الكعاب المدوره
 و عنهم غدت خيل السعادة مدبره
 ولاء على و هى عنه منفره
 بيد ع فقد خافوا عزائم قسوره
 على ما دهاها من على مفكره
 بلى و اصبنا من طلى الرقض منحره
 على صفحات حصن لاحت مسطره

ارتنا حدود السدّ و الدوم حينما
بنادقهم بهمي بوارق و عدها
و غيمان اسرافيل فى نفخ صورها
بيوم عسير فيه ناقور حشرهم
مدفعنا كم اطلعت من بروجها
و قالوا فى الغرب استنارت لنا ذكا
تلا سورة الدخان مدفع بأسنا
فلم تصغ آذان لدعوه صارخ
و فرسان روم ما تروم سوى اللقاء
ابادو بنى الغضبان فى خدمة الرضا
يقولون عاران نعود فسميت
و آل زبيد صولجان رماحهم
و قد سال واديهم بجمعه
و القلب عاد اليمين يمينه له
و جفت به من آل حمير اسره
قد عشوا شبت ارجاء وادى اختصا
و آل عقيل مع سليمان شيخهم
فكم نصبوا فوق الطوانى بيارقاً
فله كم من صدمة اثر وقفة
و اقبال نجد لم نجد كطرادها
غدها غزا سبابة الصحب فأنتنى
اسال عليه من قناه و شيجه
و فارس طى فى جحافل خيله
و خيل بنى السعدون كرّ طلالهم

كمرصوص بنيان مشت متبختره
سحائب قطر بالمنية ممطره
لقبض نفوس المفسدين مزمره
بنقرته قد يقن الرفض محثره
عليهم شموساً بالعذاب مكوره
فتوبتنا من بعد ذا متعدّ
تلاوة ترتيل عليهم مكره
و لا اعين من قسطل الخيل مبصره
لهم كاسود الغاب فى الحرب زمجره
بوقع سيوف للرطيس مسعره
به فتيتظّ تدعى الغزاة المظفره
دعا روسا كعب جماجمها كره
عليهم فاصبحن الجموع مكسره
غدها التقى الجمعان و اليسر ميسره
فكانوا لنا عن قوم تبع تذكره
فاوراده فى دوحه الصدق مزهره
على السور قد شاهدتها متسوره
و رايات نصر بالنجيع معصفره
و كم خدمات للذنوب مكفره
بيوم اثار ابن المشارى عثيره
عليه محب الال يعقد خنصره
انايب طعن للدماء مفجره
اتى بمساع فى الحروب موفره
الى اهله و الخيل بالمال موقره

كفتنا جيوش النصر منه مثله
وكم مركب صعب لنا مراسله
ترى الحور مقصوراتها فى خيامنا
و من قاصرات الطرف فى كل كله
و عادت عقيب العفو كل خريده
و بالبيض سقنا السود السمر دفعة
و طار سرّ الباز صيت عقابنا
و عن كعب الخبار مت همه سرت
و فى مجمع البحرين آيات حزينا
و جابر فى حصن الكويت قد التجا
و قد شملت من على مراحم
صفوح كسا كعبا ببرده عنوة
اتت تبغى بغد البغى عوامن
على الرضا بالسيف حكم عبده
و طابت له سكنى فلاحية الهنا
و فر لنحو الهنديان و قومه

فعبيته عنا تقارن محض ره
و شاهقة فى الماء جاءت مسخره
كاقمار تم فى الدجنة مسفره
بفضل ازار من عفاف موزره
الى اهلها و هى الحصان المخدره
و سوق النجاشى روج السبى متجره
لهم فعدت شيراز منهم مطيره
و منجده فيها الرواه و مغوره
عن الخضر يرويه الكليم مفسره
الينا و قاد الصافنات المضمرة
و خلعه فخر فيه كل مفخره
و الحقن منهم كم دم كان اهدره
اذا لقي الجانى ابتداء بمعذره
فقبل له عبدالرضا حين امره
و قد حاز من رستاق ثامر اكثره
لعبدالرضا انحازت و كرت مقهقره^١

^١ ديوان الترياق، عبدالباقى الهوصلى العمري، صص ١٦٧-١٧٠

محمربه در سال ۱۸۴۱

شیخ ثامر شیخ بنی کعب بعد از رفتن معتمدالدوله^۱ از فلاحیه با پاشای بغداد وارد گفتگو شد و به دیداری تفتیشی از محمره دست زد و آنجا به ترکها اعلام کرد حاضر است به عنوان خراجگزار سلطان عثمانی و در برابر کمک و حمایت این دولت محمره را اداره کند .

محمربه در این زمان معموره‌ای از کوخ های گلی، با بازاری برای فروش تدارکات و بعضی اجناس اروپائی بود. ولی در پاییز همان سال معتمدالدوله که هنوز از تصمیم خود برای تنبیه شیخ ثامر منصرف نشده بود در نوامبر ۱۸۴۱ از راه کارون در محمره فرود آمد و آنجا را اشغال کرد. در این هنگام شریخ جابر شیخ محمره شهر را ترک کرد و آن را به عهده پسر برادرش حاج محمد گذاشت. معتمدالدوله اهمیتی به غیبت حاج جابر نداده و پیش از رفتنش افسری را برای اقامت در محمره در بخش حکومت ایران منصوب کرد تا با اعمال حاکمیت بتواند از حيله های شیوخ محلی و ترکها جلوگیری کند.^۲

محمربه سال ۱۸۴۲م

^۱ معتمدالدوله: وی جزء اسرایی بوده که آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۹ از تفلیس به ایران آورد. مدتی بعد جزو خواجگان حرمسرا و پس از آن غلام پیشخدمتان خاصه شد . سپس در دربار فتحعلی شاه تقرب بیشتری یافت و به سمت ایچ آقاسی (خواجه باشی) و به دنبال آن به سمت ایشک آقاسی باشی منصوب شد. در سال ۱۲۳۹ق به پیشکاری یحیی میرزا — کودک هفت ساله که حاکم گیلان بود — تعیین و پس از فوت میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله، ملقب به "معتمدالدوله" گردید. وی از سال ۱۲۵۴ تا ۱۲۶۳ هـ حاکم خوزستان بود

^۲ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، صص ۷۲-۷۳

در سال ۱۸۴۲م اندکی بعد از رفتن معتمد الدوله از محمره حاج جابر شیخ محمره پسر برادر خود شیخ محمد را به نزد شیخ فارس، شیخ جدید کعب فلاحیه فرستاد تا با کمک همدیگر اقداماتی را به منظور حمایت متقابل در صورت حمله مجدد مقامات مرکزی ایران به منطقه شان اتخاذ کنند. اما شیخ فارس برادرزاده حاج جابر را به عنوان یاغی و محرک به کشتن داد و در این حال به حکیم برادر زاده شیخ کعب ساکن در کوت شیخ دستور داد محمره را اشغال کند اما شیخ جابر که از دیدگاه کعب آگاه شده بود مقامات ایرانی را به کمک طلبید.

محمره سال ۱۸۴۳ م

محمره در سال ۱۸۴۳ محوطه ای چها گوش در حدود ۳۵۰ یارد طول و ۳۰۰ یارد عرض بود یک دیوار گلی معمولی گرداگرد آن کشیده شده بود و نیروی دفاعی آن توپخانه نداشت فقط یک کاروانسرا برای استراحت تجار داشت و بقیه از کوخ هائی استفاده می کردند که عربها از چوب و نی و گل ساخته بودند. سرگرد راولینسن که در همین سال از محمره دیدن کرده بود ۱۲ کشتی را دیده که به تازگی بارهای خود را تخلیه کرده و در آن پهلو گرفته بودند.^۱

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، ص ۷۴

جنگ ایران و انگلیس ۱۸۵۷ و اشغال محمره

مانور دریائی انگلیس علیه محمره ۱۸۴۸

در اکتبر سال ۱۸۴۸ سرهنگ راولینسن، نماینده سیاسی بریتانیا در بغداد، بر خود دید که در مورد مخالفت کدورت آمیز شیخ جابر با تجارت انگلیس در بندر محمره شدیداً اعتراض کند. دلیل این اعتراض تقویت حقوق تضمینی بازرگانان در ایران، به موجب معاهده تجارته انگلیس و ایران در سال ۱۸۴۱ بود.

سرهنگ راولینسن در عین حال از سرهنگ فارانت، کاردار انگلیس در تهران، و سرگرد هنل، مقیم سیاسی در بوشهر درخواست کرد یکی از کشتی‌های ناوگان هند در خلیج فارس را برایش بفرستند، تا با همکاری کشتی مسلح «نیتوکریس»، وابسته به نماینده سیاسی در بغداد، مانوری دریائی در برابر محمره انجام دهند. ماژور هنل با فرستادن دو کشتی: «الفنیستون» و «افراتس» در پایان دسامبر ۱۸۴۸، به این درخواست پاسخ گفت. ولی فرات در جزیره خارگو آسیب دید و در راه ماند، و عاقبت به بوشهر برگشت. در این میان ماژور راولینسون دستورهائی از ته ران دریافت داشت که آنها را شاه به سلیمان خان، حاکم خوزستان صادر کرده بود و فحوای آن این است که اگر پیشنهادهای خوبی برای جبران مسئله از طرق معمول ارائه گردد، قضیه مانور دریا ^۱میان انگلیس خاتمه یافته تلقی می‌شود.

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، ص ۱۰۶-۱۰۷

تدارک انگلیس برای تهاجم به خوزستان

سرجهز او ترام قصد داشت که پس از بازگشت از حمله برآزجان بلافاصله به محرمه برود، زیرا بخش اعظم نیروهای ایران در عربستان (خوزستان)، به فرماندهی خانلر میرزا آنجا جمع شده بود. ولی دیر رسیدن بخش بزرگ سپاه دوم از هند سبب شد که رفتن او محدود شش هفته عقب بیفتد.

نیروی نظامی مأمور برای حمله نظامی به خوزستان مرکب بود از یک گروه از «دراگون» چهاردهم، و برخی از سواران «سند»، همراه با ۳۹۲ هندی، گروه سوم توپخانه سوار و توپخانه سبک صحرائی شماره ۲ و شش توپخانه، به ترتیب با ۱۰۶ و ۱۷۶ مرد روی آن، در کنار ۱۰۹ سرباز کار از بمبئی و ۱۲۴ از مدرس برای سنگرکنی و مین گذاری. همین طور گردانهای ۶۴ پیاده نظام و ۷۸ کوهستانی و ۲۳ و ۲۶ پیاده نظام ملی و توپ سبک ملی. تعداد هر یک میان ۷۰۰ تا ۹۰۰ نفر بود و در مجموع بالغ بر ۳۳۱۹ نفر پیاده نظام می شد.

کل مجموعه مسلح بالغ بر ۴۸۸۶ رزمنده می رسید که دوهزار نفر آنها اروپائی بوده و ۱۲ توپ داشتند. کشتی های ناوگان هند که بار جنگ بر دوش آنها افتاد عبارت بودند از کشتی بخار «فروز» با چهار توپ ۶۸ پوندی و چهار توپ ۳۲ پوندی، «آسای»، یک کشتی تجاری با دو توپ ۶۸ پوندی، «سمیرامیس»، یک کشتی بخار با دو توپ ۶۸ پوندی، «آجدالا» یک کشتی بخار با دو توپ ۶۸ پوندی و دو توپ ۳۲ پوندی، «ویکتوریا» یک کشتی تجاری با چهار توپ عیار ۳۲ پوندی، دو زورق بادبانی «کلايو» و «فالکلند» که اولی ۱۴ توپ عیار ۳۲ پوندی دارد. بیشتر این کشتی ها علاوه بر اسلحه خودشان، دو توپ ۱۲ پوندی و دو توپ ۳ پوندی از توپخانه دریائی داشتند. با این همه نیمی از توپ های آنها

بر کناره وسیع نشانه رفته بود، و در همان حال قادر به کوبیدن استحکامات ساحل بودند.

عزیمت نیروها از بوشهر از چهارم مارس آغاز شد و کشتی های مهم از مانع آبی گذشتند و در هشتم مارس، در «معمره» مقابل جزیره عبادان لنگر انداختند؛ ولی ژنرال هاولاک و کارکنان سپاه دوم تا پانزدهم بدانجا نرسیدند. سر ج. اوترام، که قرار بود برای فرماندهی بیاید، به دلایل مختلف در آمدن تأخیر کرد. از دلایل تأخیر وی انتظار حمله ای ران به بوشهر، و تأخیر در تکمیل سپاه دوم بود که بدون این سپاه، حفاظت از بوشهر و حمله به بصره دشوار می نمود. خودکشی ژنرال استاکر و ژنرال دریادار اترزی و سرانجام هوای بد از علل دیگر بودند. در خلال گرد آمدن کشتی های جنگی و نفربرها در «معمره» برای اجتناب از تلفات جانی در درگیری های بی فایده در ساحل ایرانی، و اخلال در بی طرفی ترکیه عثمانی در ساحل ترک، تخلیه نیرو در دو طرف ساحل قدغن شد. سربازان نامنظم دشمن که با قدرت قابل ملاحظه ای جزیره ای را در مقابل لنگرگاه تصرف می کردند، هیچ برخورد خصمانه ای از خود نشان نمی دادند، جز این که به قایق هایی که به طرف چپ رود خانه نزدیک می شدند، تیراندازی می کردند.

سر ج. اوترام در ۲۱ مارس با «فروز» به معمره رسید، و در روز ۲۴ مارس، کل ناوگان، به تعداد تقریباً ۵۰ کشتی، جز کشتی های جنگی، به طرف شط العرب رهسپار شد و در کنار روستای «هرثه» در جزیره عبادان، سه یا چهار میلی زیر دهانه کارون، لنگر انداخت. برخی از کشتی های بزرگ، که با دشواری های راه برخورد کرده بودند، به محل ملاقات با کشتی های دیگر نرسیدند؛ و حمله بر معمره که قرار بود فردا انجام گیرد، به یک روز بعد موکول شد.

قبلاً به واسطه کاپیتان کمبال، نماینده سیاسی در خوزستان بر قبائل عرب در جانب ایرانی اثر نهاده شده بود؛ و حضرت اشرف آقای بدگر، یکی از کشتی‌های طبع نیرو و مترجم عربی لوتنانت ژنرال فرمانده دستور داد که آنان در عملیات آتی باید بی طرف بمانند. و چنانچه سر ج. اوترام از «هرثه» نوشت، «موفقیت مذاکرات کاپیتان کمبال با آنها به طرز قابل توجهی، همچنان که ما با این لنگرگاه آمدم، عیان شد» زیرا «در چندین روستا، اعراب، زن و مرد، در حالی که پرچم هایشان را تکان می‌دادند، به طرف رودخانه آمدند، و ما به سختی توانستیم لنگر بیندازیم، چون عده زیادی روی عرشه «فروز» جمع شدند و هر کدام می‌خواستند درباره تعداد افراد دشمن و تجمعات وی به ما اطلاعات بدهند.» همچنین اطلاعیه ای میان قبائل پخش شد که هدف از آن از بین بردن ناراحتی ناشی از حضور انگلیسی‌ها در میان اهالی بود.^۱

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، صص ۱۰۸-۱۱۰

تدارک ایران برای دفاع از خوزستان

در همین حال ایرانیان در محمره بی کار نبودند. آنها بدرستی محمره را کلید خوزستان می‌شمردند و چند ماه بود که سرگرم تقویت آن به شکلی استنادانه بودند.

در دو طرف کارون در نزدیکی آن با شط العرب یک دستگاه آتشبار زمینی قوی با دیواره هائی به ارتفاع ۲۰ پا و عمق ۱۸ پا کار گذاشته شد. برای توپ‌ها پناهگاه مسقفی ساخته شد و استتار ساحل با تنه‌های نخل تقویت گردید. ساحل شمالی کارون با ۱۸ توپ و ساحل جنوبی آن با ۱۱ توپ مجهز شد. این آتشلیوها اگر چه از قسمت عقب باز بودن، از لحاظ تسلط بر رودخانه از بالا، پائین و مقابل موقعیت ایرانی‌ها وضعیت خوبی داشتند. همچنین استحکامات جانبی دیگری نیز وجود داشت، که شامل یک توپخانه کوچک در ساحل راست کارون بالای پایگاه، و دو خط بلند مانع در دو جانب شمالی و جنوبی توپخانه اصلی کارون و شط العرب می‌شد.

کاپیتان میزونو، فرمانده کشتی پنجاه توپ فرانسوی «سی بل» که برای گشت در خلیج فارس فرستاده شده بود، در آغاز مارس به سرج. اوترام خبر داد که او شخصاً از استحکامات ایرانیان در محمره بازرسی کرده و آنها را بس قوی‌تر از آن دیده که عموماً می‌گویند. اردوگاه ایرانیان را او ۱۰۰۰۰ سرباز نظامی و ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ سرباز غیر نظامی تخمین می‌زند. شماره توپهای قابل استفاده آنها نیز در حدود ۲۰ توپ است. طبق اطلاعات اخیر کاپیتان کمال و حضرت اشرف بدگر، ایرانیها علاوه بر توپ‌های قدیمی ۳۱ قبضه توپ دیگر دارند و نیروهاشان شامل ۶۰۰ نفر توپچی کارآزموده، ۶۳۰۰ نفر پیاده نظام، ۳۰۰ نفر سواره نظام، ۱۲۰۰ سوار

بختیاری، ۱۲۰۰ نفر تفنگدار بختیاری، ۳۰۰۰ سرباز عرب و ۴۰۰ نفر سرباز بلوچ جمعاً ۱۳۰۰۰ مرد است.^۱

حمله به بصره در ۲۶ مارس ۱۸۶۷

وضعیت به دلایل متعدد، برای ایرانی‌ها مساعد بود. چو ساحل غربی شط العرب منطقه‌ای ترکی بود، نیروهای ضد توپخانه انگلیسی قادر به استقرار در آن‌جا نبودند. پیاده شدن موفقیت آمیز نیروهای انگلیسی به جزیره عبادان، سود زیادی در بر نداشت، چه ایرانیان آشکارا انتظار داشتند که نخستین کوشش انگلیسی‌ها در این‌جا صورت گیرد، و عبور از رودخانه سریع‌العبور کارون، پیش از رسیدن به دشمن، زیر آتش توپخانه خواهد ماند. در این اوضاع و احوال، سر ج. اوترام تصمیم گرفت علیه استحکامات اصلی ایرانیان مستقیماً از راه دریا حمله کند. در پی آن و با آغاز آتش‌بس، عملیات پیاده کردن نیرو و پیشروی در ساحل چپ شط العرب، به سوی اردوگاه ایرانی‌ها، در صحرای پشت شهر محمره شروع شد. روز بیست و پنجم مارس نیروها، توپ‌ها و غیره از کشتی‌های کوچکتر در «حرثه» منتقل شدند. عصر همان روز چند صد نفر از افراد دشمن بر آن شدند تا دو توپ صحرایی را که با خود تا دو توپ صحرایی را که با پوششی بپوشانند. ولی شلیک چند گلوله توپ از «آسای» آن‌ها را عقب راند. پیش از آن در شب بیست و چهارم یا بیست و پنجم، جزیره‌ای در مقابل توپخانه شمالی ایران، که در حال حاضر بخشی از جزیره معروف «ام‌الخصاصیف» است، به قصد استقرار یک توپخانه مورتار (Mortar) مورد بازدید قرار گرفت، ولی معلوم شد پایین و گلی است و به این کار نمی‌آید. در نتیجه، در بیست و پنجم کلکی برای حمل دو توپ ۸ و

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، ص ۱۱۱

۵/۵ اینچی مورتر ساخته شد، که در شب بعد در آبراهه ای در غرب جزیره «ام الخصاصیف»، نزدیک روستای «زین» در ساحل ترکی و در حدود ۱۰۰۰ یاردی از توپخانه ایران لنگر انداخت. این کلک که کاپیتان توپخانه ورگان^۱ فرمانده اش بود و پس از تاریکی به وسیله کشتی نمایندگی سیاسی در بغداد، «کومت»، در جایش بسته شد، وظیفه خطیری داشت. استقرارش در این نقطه ریسک بزرگی بود، چون اگر دشمن شب هنگام به آن پی می برد بلافاصله تصرفش می کرد به ویژه که کلک مذکور هیچ وسیله حفاظتی نداشت، ولی وجود آن کشف نشد. ظاهراً استقرار توپخانه مورتر در این نقطه باعث شد که بخش شرقی جزیره «ام الخصاصیف» تا به امروز «ام الرصاص» (محل گلوله ها) خوانده شود.

سیر حوادث هجوم بر محمره در روز ۲۶ مارس دقیقاً شناخته نیست. چون در مورد تعیین زمان تحرکات انگلیسی ها تناقضاتی میان منابع انگلیسی هست. در سپیده دم مورتر از درون کلک بر دو توپخانه اصلی ایرانی ها آتش گشود و اثر فوری و با گلوله های ۸ اینچی خود قابل ملاحظه ای گذاشت؛ ولی توپخانه ای که گلوله های خفیف تری داشت، بی هدف سقوط کرد. براساس گفته های سر ج. اوترام کاپیتان ورگان «پیش از اینکه مردان او را پشتیبانی کنند، مدت دو ساعت توپخانه دشمن را مشغول است؛ و به این شکل بی توجهی و بی شهامتی فراوان دشمن را نشان داد.» اگر چه چند توپ ایرانی را توانستند برای انتقال روی قایق بیاورند، ولی امکان اینکه بدون خسارت رها شوند ممکن نشد و قایقی متصل به آنها به زیر آب رفت. توپ های خمپاره انداز

^۱ Worgan

حدود پنج ساعت کار می کردند و از آغاز تا پایان در مجموع ۱۰۲ گلوله شلیک شد.

کشتی های انگلیسی در راه بودند که غرش توپ های خمپاره انداز را شنیدند. «سمیراس» در حالی که کلایو را یدک می کشید و «آژاس» به دنبالش می آمد، به طرف محل جنگ در بخش ترکی رودخانه در حرکت بودند تا از کلک حمایت کنند؛ ولی به محض این که دشمن بر اثر آتش جنگ مشترک آنها به حرکت درآمد، این کشتی ها به رودخانه اصلی بازگشتند تا «فروز»، «آسای» و «ویکتوریا» را تحت حمایت بگیرند. یدک کش «فالك لند» توجه خود را به توپخانه جنوبی و توپ های کمکی ساحل شمالی کارون متمرکز کردند.

براساس مشاهدات عینی، آن روز صبح خیلی صافی بود. نسیمی که می وزید مانع از تجمع دود می شد. صحنه زیبایی بود و به سختی ممکن بود زیباتر از آن تصور کرد. بیرق دکل کشتی ها چنان جلوه ای داشت که انگار کشتی ها برای یک روز تعطیل لنگر انداخته اند. رودخانه در پرتو آفتاب زودرس می درخشید و سواحل آکنده از درختان خرما آن در تقابیل بادبان های سفید «فالك لند» که هُمدِه بود تا از نزدیک وارد صحنه شود، منظره جالبی داشت. توپ های سربرافراشته از درون ابر خاکستری که آنها را پوشانده بود، و گروه های سواره نظام با آن لباس های درخشانشان لابه لای درختان دیده می شدند.

در حدود یک ربع به هشت صبح، جز سه یا چهار توپ از توپ های ایرانی ها سالم نماند. فرمانده دریایی ج.و. یانگ که ناوگان را رهبری می کرد و پرچم آن بالای فروز برافراشته بود، دستور آتش بس داد. فروز و آسای به حرکت درآمدند و در فاصله ۶۰ یاردی توپخانه شمالی ایران ایستادند، در حالی که بقیه کشتی ها در خط عقب ماندند. آتش سنگینی بر استحکامات ایران لنگر انداختن، به جز آسای که به طور

متناوب به سوی فروز حرکت می کرد، بعد سوار موج شد تا با جریان آب برگردد، و در این حال ساحل کارون را در زیر توپخانه شمالی جستجو می کرد.

توپخانه دشمن عملاً ساکت شد، اگر چه آتش تیراندازی از توپخانه و خاکریزهای آن هنوز ادامه داشت و تفنگچیان انگلیسی مستقر در عرشه کشتی ها به آن پاسخ می دادند. اکنون وقت آن رسیده بود که زیر نفرها حرکت کنند و در حالی آماده تخلیه افراد خود بودند از رودخانه بالا بروند. کاپیتان جی. رنی، از نیروهای فروز، دریانوردی جسور که سر ج. اوترام او را «حیات و روح ناوگان» توصیف کرده بود، با استفاده از یک قایق پارویی، زیر آتش، راه افتاد تا این حرکت را تسریع کند. در حدود ساعت ۹ صبح، ناوگان حمل و نقل در کانال به حرکت درآمد و در مواردی به صد یاردی ساحل ایرانی رسید، که طی آن، در معرض آتش گاه به گاه توپ های صحرائی قرار گرفت و برخی نفرهای توپدار و تفنگدار با آتش شدید بدان پاسخ دادند.

ولی از آنجا که سطح کشتی ها به خوبی با عدل هایی از مواد فشرده محافظت می شد، تنها خساراتی که وارد کشته شدن دو یا سه نفر از اتباع بومی، به علت بی احتیاطی در برابر آتش، بود. «بره نایس» در حالی که ژنرال هاوولاک، از افراد ستاد او، گروه هفتاد و هشتم «های لندر» و پاره ای از سربازان - در مجموع حدود ۱۴۰۰ نفر - را حمل می کرد. اگر چه چندبار هدف قرار گرفت، به سلامت گذشت. لحظه گذشتن آن از برابر توپخانه ایران، لحظه سرشار از نگرانی بود، چون فرمانده اش ستوان چیتی (از ناوگان هند) هدایت آن را بر عهده داشت.

عملیات پیاده شدن، سریعاً و به طور منظم، زیر نظر ژنرال هاوولاک در نقطه ای از شط العرب، کمی بالاتر از توپخانه شمالی ایران، و در بیشتر موارد مستقیماً از کشتی به ساحل، انجام گرفت. به محض شروع تخلیه،

یا شاید زودتر از آن، مخزن اصلی توپخانه دشمن منفجر شد، و در پی آن چند انفجار کوچک در همان محل رخ داد. «سمیراس» وارد کارون شد تا تویی را که هنوز شلیک می کرد ساکت کند؛ و بخشی از نیرویی که از «آسای» پا به خشکی گذاشته بودند، توپخانه شمالی ایران را اشغال کرد، در حالی که نیروهای دیگری از «سمیراس»، «ویکتوریا»، «کلاپو» و «فالکلند» توپخانه‌ای را در جنوب، پس از مخ تصر مقاومتی تصرف کردند.

به علت برخاستن مد، تنها گروهی از سواران سند تخلیه شدند و تخلیه توپخانه و سواره نظام ممکن نشد. ولی در حدود ساعت ۱/۳۰ تا ۲ بعدازظهر قسمت توپخانه صحرائی و پیاده نظام نیروها، پس از پیاده شدن و تشکیل، نخست به موازات درختان خرما حاشیه رو دخانه و سپس از طریق دشت باز، به سوی دو اردوگاه سنگربندی شده که دشمن، یکی برای سواره نظام و توپخانه اش کمی در جهت شمال محمره و دیگری برای پیاده نظام کمی در طرف غرب آن برپا کرده بود، پیشروی کردند.

ایرانی ها برای جنگ در نزدیکی اردوگاه نخست که در اختیار خانلرمیرزا بود، جمع شده بودند؛ ولی با نزدیک شدن ستون انگلیسی، از راست به چپ آتشبار توپ‌های صحرائی هشتاد و هفتم «های‌لندر» و جناحی از گروه پیاده نظام ملی بیست و ششم گردان پنجاه و چهارم سلطنتی و گردان توپخانه خفیف ملی و سپس گردان‌های سی و سوم ملی، ایرانی‌ها شجاعت خود را یکباره از دست دادند و انگار که جادو شده باشند، مکان را ترک کردند و تقریباً همه چیز را پشت سرشان گذاشتند. به محض تخلیه مکان، مخزن بزرگی از مهمات ذخیره منفجر شد. این انفجار قبلاً طراحی شده یا اتفاقی بوده، نامعلوم ماند. نیروی انگلیس تا سه چهار مایلی محمره به طرف اهواز به تعقیب ایرانی ها

پرداختند، ولی جز فراریان مجروح نتوانستند کسی را دستگیر کنند . عاقبت در جایی که رسیده بودند چادر زدند . در پایان روز، از طرف کشیش بدگر مراسمی برای شکرگزاری در عرشه «آسای» برگزار شده که سر ج. اوترام و اعضای ستاد او، کاپیتان کم بال و دیگران در آن حضور داشتند.

برآورد واقعی خسارت ایرانیان دشوار بود اما نزدیک به ۸۰ تا ۹۰ جسد، دفن نشده در محل استقرار توپخانه آنها پیدا شد و جمع کل کشته های آنان دویست نفر ارزیابی گردید . در میان مجروحان آنان، سرتیپ آغاجان یکی از افسران بلندپایه بود که در توپخانه شمالی از پا درآمده بود و آنها هنگام عقب نشینی جسد او را با خود بردند. اجساد زیادی در اردوگاه ایرانی ها پیدا شد که با گلوله ها و بمب های خوشه ای کشتی ها کشته شده بودند، هر چند اردوگاه از رودخانه دور بود.

ایرانی ها مجروحان کمی داشتند، اما بعد معلوم شد که بسیاری از آنان را عرب ها هنگام گریز کشته اند. دشمن ۱۶ قبضه توپ ۶ تا ۱۸ پوندی از خود برجا نهاد که نیروهای انگلیسی آنها را تصاحب کردند، و نیز یک خمپاره انداز برونزی ۸ میلی متری و چندتایی توپ دیگر که همه خراب و بلااستفاده بودند. ایرانی ها پنج و شاید شش توپ میدانی را با خود بردند و گمان می کنم بقیه را که گفته می شد توپخانه آنها داشت، ظاهراً در نهرها انداختند یا چال کردند، چون دو قبضه توپ در گل ولای پیدا شد. بسیاری از اسلحه های کوچک و مقادیری مهمات نیز به دست آمد، از جمله ۳۶۰۰ تیر توپ و ۴۰۰۰ تیر توپ دیگر . غالباً ۹ میلیمتری یا ۱۲ میلی متر و حدود ۱۴۴۰۰ پوند باروت . ضمناً باروت نابود شده هنگام انفجار در خطوط ایرانیان در قبل و بعد از حمله نیز به ۱۴۴ هزار رطل بالغ می شد. اضافه بر آن ۱۴۲۳ تخته چادر و مقدار زیادی ساز و برگ تصرف شد. یکی از عواملی که ایرانی ها را به ترک

مهمات خود وادار ساخت این بود که آنان گمان می کردند که برای دفاع از محمره توانایی کافی دارند، از این رو چهارپایان ویژه حمل نقل را به اهواز گسیل می داشتند زیرا که آن منطقه مراتع فراوانی داشت، اما عرب‌های دور و بر آنها مهمات و ساز و برگ را که ایرانی ها م وفق می شدند به خارج میدان ببرند غارت می کردند.

تلفات انگلیسی‌ها اندک بود و ناوگان در مجموع ۵ کشته و ۱۷ مجروح داشت، که یک افسر (ستوان هاری از نیروی دریایی هند) از جمله آنها بود. اما بعضی کشتی‌ها متحمل زیان‌های فراوانی شدند، به ویژه کشتی «ویکتوریا» که در دومیست یاردی سرچشمه کارون بر اثر آتش به گل نشست و ۱۸ تیر توپ به تنه آن خورد . ۳۰۰ تیر فشنگ هم به تنه «فروز» اصابت کرد . از نیروی زمینی حتی یک نفر هم جراحت برنداشت.

حمله ضرورتاً دریایی بود، چنان که سر ج . اوترام می گوید : بعد از نیروی دریایی توپخانه‌های خاموش را در هم شکست، نیروی زمینی کاری نداشت انجام دهد، جز اینکه در خشکی پیاده شود و اردوگاه سنگربندی شده دشمن را تصرف کند.

اشغال محمره، ۲۶ مارس ۱۸۵۷

در شب بیست ششم مارس و صبح بیست هفتم، گروهی از «سند هورس» به فرماندهی کاپیتان گرین، تا حدود ۱۱ مایل به تعقیب ایرانی‌های فراری پرداختند؛ اما معلوم شد که فراریان آنچنان به شتاب حرکت می کنند که بدون یک نیروی سواره نظام قوی، نمی توان با موفقیت تعقیبشان کرد. در نتیجه، در روز بعد و به رغم آنکه بقیه نیروی اندک ترک‌ها نیز وارد میدان شده بودند، اما نیروی انگلیسی‌ها به محمره بازگشته و تمام اردوگاه های سنگربندی شده ایرانی ها را تصرف

کردند. سپس برای حفظ نظم قراول‌هایی در شهر مستقر شدند. از اول آوریل بارو بنه تمام نیروها از کشتی تخلیه شد و برای همه چادر برپا گردید، که این کار بسیار به موقعی بود، زیرا گرمای هوا به ناگاه شدت یافته بود.

در ۲۹ مارس به علت نبودن وسائل حمل و نقل لازم برای حمله زمینی، به دستور سرچ. اوترام لشکری در امتداد کارون به سمت بالا فرستاده شد. به افسر تابع فرمانده دریائی ج. رئی ابلاغ گردید که به شتاب به سوی اهواز برود و ضمن شناسائی محل، کلیه ساز و برگ و انبار مهماتی را که دشمن در آنجا گرد آورده بود نابود کند. ناوگان کوچک او مشتمل بود بر کشتی توپدار «کومت»، که متعلق به نماینده سیاسی در بغداد بود به اضافه دو شناور رودخانه‌ای موسوم به «پلانت» و «آشور» که هر کدام قایق توپدار هاوتیزر ۲۴ میلیمتری را یدک می کشید. فرماندهی ناوگان را دریانوردان اروپائی به عهده داشتند. و سرنشینان از ۱۵۰ هزار سرباز تابع تیپ پیاده نظام شصت و چهارم به فرماندهی کاپیتان گ. هنت از گردان یک تشکیل شده بود. این حمله را رئیس کمال نماینده سیاسی در جزیره العرب به عنوان افسر سیاسی همراهی می کرد.

کشتی‌ها در شب اول در «کوت‌العبید»، که در آن آثار تحرکات دشمن در کناره راست رودخانه به چشم می خورد لنگر انداختند. سپس در ظهر روز بعد به منطقه «سبعه» و بعد از آن در شامگاه سی ام مارس به منطقه اسماعیلی رسیدند. در سبوعه آثاری از بیتوته لشکریان ایرانی در پهنه دشت مشاهده شد که در میانه آنها جای چرخ‌های پنج قبضه توپ و یک عراده کوچک به چشم می خورد. در آنجا قبرهای تازه ای وجود

داشت. بعدها معلوم شد که سر تیپ آقاخان، که در محمره جراحت سختی برداشته بود در این جا دفن شده است.^۱

احمد کسروی^۲ در مورد این جنگ می نویسد: آن داستان یکی از پیشامدهائی بوده که با رسوائی پایان پذیرفته. ایرانیان چه در بوشهر و فارس و چه در محمره و خوزستان، پس از اندک جنگ ایستادگی، شکست خورده و پس نشسته‌اند.

در این باره یادداشت هائی به فارسی از یک تن یاور^۳ فراهانی که خود همراه فوج به خوزستان رفته و در جنگ شرکت جسته در دست است. در این یادداشت‌ها رسوائی و فضیحت این جنگ بخوبی تشریح شده است.

در اینجا خلاصه‌ای از آن نوشته‌ها را آورده تا وضعیت اردوی سپاه ایران و میزان آمادگی نیروها معلوم گردد.

روز پنج که بیست و سوم جمادی الاول بود وارد شدیم. فوج‌ها کزآز را باستقبال فرستادند فوجها وارد محمره شدند. جای فوجهای ما را در

^۱ تاریخ خوزستان، جان گوردون لوریمر، ترجمه محمدجواهرکلام، ۱۱۲-۱۱۸

^۲ سیداحمد کسروی: سید احمد حکم‌آبادی که بعدها نام خانوادگی کسروی را برگزید، تاریخ‌نگار، زبان‌شناس، پژوهش‌گر، حقوق‌دان و اندیشمند ایرانی بود به سال ۱۲۶۹ ه.ش در هکماوار (حکم‌آباد) تبریز دیده به جهان گشود. احمد کسروی استاد ملی‌گرای رشته حقوق در دانشگاه تهران و وکیل دعاوی در تهران بود. احمد کسروی در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ و در سن ۵۷ سالگی، در اتاق بازپرسی ساختمان کاخ دادگستری تهران به ضرب «گلوله» و ۲۷ ضربه چاقو» توسط «فدائیان اسلام» ترور شد. احمد کسروی در حوزه‌های مختلفی هم‌چون تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات، علوم دینی، روزنامه‌نگاری، وکالت، قضاوت و سیاست فعالیت داشت.

^۳ از درجات نظامی ایران در عهد قاجار و اوائل پهلوی، معادل «سرگرد» امروزی است

بالای محمره مشخص کرده نزدیک به سراپرده وزیر. لیکن آن فوجهای دیگر همه در یک جا بودند توپخانه و قورخانه همه در آنجا در اردوی امیرزاده بودند.

شب اول ورود محمره چهار ساعت از شب گذشته از اردوی امیرزاده صدای شیپور حاضرباش بلند شد. چونکه سرباز و صاحب منصب اطلاع از قاعده و قانون نداشته به یک مرتبه سرباز و صاحب منصب از چادرها بیرون آمده صدای همهمه سرباز به آدَمهای وزیر رسید آمدند که این شیپور حاضرباش نیست امیرزاده شام خواسته این ش پیور شام است که همیشه متداول و معمول است سرباز و صاحب منصب آرام گرفتند.

چهار روز بعد از ورود افواج فراهانی به محمره نواب والا تشریف آوردند. افواج همگی سواره و پیاده، توپچی با توپ رفتند استقبال، نواب والا با قلیل سواری آمد توپها شلیک کردند بسر فوجها که رسید سلام زدند، چونکه بتعجیل تشریف آورده بودند، نواب والا آن شب را در اردوی امیرزاده تشریف بردند.

فردا که چادرها را زدند تشریف آوردند به چادرهای خودشان اما قبل از رفتن افواج فراهان و نواب والا و بعد از آنکه دو سه مرتبه رفتند بجزیره برگشتند در این دفعه آخر نواب و امیرزاده به اتفاق سرکرده ها رفته بودند کنار شط که جائی را برای سنگر مشخص کنند بعد از تفحص و تجسس بالا و پائین جای سنگری برای علی نقی خان و آقاجانی خان مشخص می کنند و جائی هم برای سنگر محمدمراذخان اما جای سنگر آقاجانی خان چه جائی بود یک کنجی بود پیش رفته در جائی که دو شط بهم وصل می شد و می رفت و در وقت مد آن جای سنگر نمایان می شد. اما در وقت جزر که آب بالا می آمد یک ذرع جای سنگر را آب فرا می گرفت که نه خاک داشت نه گل داشت. نواب

امیرزاده آنجا را برای سنگر مشخص فرمودند که به قدر ده ذرع از شط دور بود در وقت مد که در وقت جزر در میان آب بود هر قدر می رزا مهدی مهندس و حاجی جابرخان عرض کردند اینجا بد جایی است اقلأ پنجاه ذرع این طرف تر قرار بدهید سنگر را بسازند که خاک و گل برای دیوار سنگر باشد نواب امیرزاده قبول نفرمودند پنجاه ذرع که عقب تر سنگر را بستی تفاوت کلی بهم می رساند قوت گلوله هم کم می شود اینجا خوب است که اگر کشتی بیاید چندان فاصله ندارد گلوله توپ خوب بکار می خورد. هر قدر اینها عرض کردند نواب امیرزاده قبول نفرمودند همانجا بنای سنگر ساختن گذاشتند.

سنگر محمدمرادخان به فاصله از سنگر آقاجانی خان و علینقی خان به اینطرف که سمت محمره باشد قلعه خرابه بود آنجا را برای سنگر محمدمرادخان مشخص کردند. میان او را آب نمی گرفت اما دیوارش را آب می گرفت تا روزی که سرکار والا خودشان تشریف آوردند تشریف بردند سر سنگرها باز میرزا مهدی عرض کرد اینجا جایی است که این سنگر را ساختند هرگاه پنجاه ذرع آنطرف تر باشد بهتر است سرکار والا هم همان را فرمودند که امیرزاده فرموده بود.

حاجی جابرخان هم چندمرتبه عرض کرد قبول نفرمودند گفتند جایی را که ابراهیم میرزا مشخص کند خیلی خوب جایی است آن سنگر را بنا کردند ساختن. اول اصل زمین سنگر را دو ذرع آوردند که آب زمین سنگر را که جای توپ و سرباز بود نگیرد بعد از آنکه دو ذرع را بالا بردند آنوقت دیوار جلو سنگر را بالا بردند.

قرار عمل سرکرده‌ها در این مدت این بود می رفتند بیل می خواستند می گفتند بیل نخواهید هرچیز دیگری می خواهید بخواهید کلنگ می - خواستند همین جواب بود سیخ برای مزقل سنگر می خواستند همین

جواب را می گفتند چوب هرچه می خواستند بروید از حاجی جابر خان بگیریید.

اوائل هرچه خانه در میان جزیره بود که عرب ساخته بود، خراب کرد داد آنچه می گرفتند، نصف را سرکرده‌ها بجهت صرف هیمه آشپزخانه شان می بردند باز می رفتند چوب می خواستند می گفتند بروید از حاجی جابر خان بگیریید. و همانچه در میان جزیره خانه بود خراب کرد داد کفاف نکرد چوب خواستند نوبت به خانه های شهر رسید آمدند خدمت نواب والا عرض کردند در میان جزیره هرچه خانه بود خراب کردیم باز آمدند چوب می خواهند حالا دیگر چوب نیست از کجا بدهیم. فرمود از هر کجا هست بده. عرض کرد: اگر باید من چوب بدهم بفرمائید هزار نخل هرچه هست از نخلستان خودم بدهم اگر رعیت باید بدهد باز هم بفرمائید بدهم والا دیگر چوب نیست مگر اینکه خانه‌های محمره را خراب کنم بدهم . جوابی معین ندادند . فرستادند چوب بده او هم بنا کرد از خانه میان شهر خراب کرد و داد آخرش به طوری محمره را خراب کردند که دو روز قبل از دعوا دیگر یکنفر از رعیت و یک خانه باقی نماند مگر پاره تاجر شوشتری و دزفولی در کاروانسرا بودند همه رفتند.

حاجی جابر خان اوائلی که وارد محمره شده بودیم با محمد حسن خان سرتیپ زیادتر آمد و شد می کرد و تعارف می کرد گاه گاه بجهت مغشوشی اوضاع محمره و حرف نشنیدن نواب والا می آمد آنجا درد دل می کرد که کاش یکنفر می بود که تفصیل حل این سرحد را به تهران می نوشت بلکه از آنجا چاره می کردند قراری می دادند یا سرداری می فرستادند مثل بندر بوشهر که ماها روسیاه نمی شدیم این اوضاع که حالا هست بجز اینکه هر روز که دعوا بشود این قشون شکست بخورد ندامت و روسیاهی برای ماها تا سالیان سال باقی بماند ثمر دیگر ندارد

این طریق دعوا نیست این طریق قشون کشی این طریقه سرحدداری نیست نمی دانم چه باید کرد ماها که راه تهران نداریم و نمی دانیم بنویسیم شما که راه دارید چرا نمی نویسید سرتیپ در جواب می گفت خدا عمرت بدهد چه دولتی چه اولیای دولتی آواز دهل از دور خوش است. چیزی می شنوی دولت و اولیای دولت دیگر از میان کار ب اخبر نیستی نرفته تهران و ندیده دولت ما هم اسم است رسم نیست خیال کن ما نوشتیم دیگر کسی گوش نخواهد داد سوای اینکه شاهزاده بفهمد که ما وقایع نگاری می کنیم از دست ما شکوه بنویسد ما را مقصر کند کار دیگر نخواهد شد باز در قوه احتشام الدوله است که خودش از عهده جیره این قشون بر می آید و این اوضاع را هم فراهم کرده است تو هم اگر صلاح کار خود را می خواهی از این حرفها مزین و از این غصهها مخور مبدا احتشام الدوله بشنود. گفت من نه از راه اینکه شکوه از دست احتشام الدوله داشته باشد این حرف را می زنم از راه این است که سالهای سال در زیر سایه مرحمت این دولت پرورش یافته ایم و بعد از قرنی چنین اتفاقی افتاده می ترسم طوری شود که مایه روسیاهی باقی بماند درس ما تا قیامت. همه روزه از این اتفاقها نمی افتد اگر این دفعه طوری دیگر بشود یکدفعه دیگر تلافی بکنی شما جنگ انگلیس را ندیده اید اما من دیدم جنگ کردم این اوضاع که من می بینم هر روز دعوا بشود مشکل است که این سنگر و این اوضاع تاب بیاورد با انگلیس دعوا بکنند از من که دعوای انگلیس را دیده و می دانم هرچه بگویم کسی نخواهد شنید بلکه مقصرم می کنند شماها که می توانید یگوئید چرا نمی گوئید....

دیگر از وقایعات اردو و محمره چیزی باقی نمانده حالا دیگر از اول دعواست که نوشته می شود تا ایام توقف در محمره

روزی که کمندر سردار فرانسه آمد گفت روزی که در بوشهر بودم می - گفتند که روز بیست و هفتم جمادی الاول کشتی در محمره است روز بیست و نهم او آمد محمره بعد از آنکه او رفت چند روزی که گذشت یک شب شش ساعت از شب گذشته بود کاغذ از جزیره آمد که نوشته بودند امروز عصری سه کشتی دودی و پنج شرعی آمده در اول آب شیرین لنگر انداخته در هفت ساعتی وزیر کاغذی به سرتیپ نوشت که از جزیره نوشتند که هشت کشتی آمده است سه دودی و پنج شرعی آمده شما از هر فوج دویست نفر سرباز بفرستید بی صدا به سنگرها و صد نفر هم با یک صاحب منصب تعیین نمائید که از بالای یک قراول قراولی نماند تا شاخه بهمنشیر تا صبح معلوم شود آنها می روند یا خواهند ماند.

دویست نفر از هر فوج هر یک به سنگر خودشان صد نفر هم به قراولی بهمنشیر رفته بودند تا صبح، صبح خبر آمد که هستند تا امروز هم که غرابه ها آمدند هنوز سنگرهای فراهانی ساخته نشده بود اما دیوار سنگر تمام چوب بود خاکریزی و مزقلهای سنگرها ساخته نشده بود بجهت چوب هر وقت می رفتند چوب بدهید امروز و فردا می کردند تا امروز که کشتی ها آمدند معلوم شد که دیگر ... نخواهند رفت فرستادند پیش حاجی جابرخان که چوب بده قدری چوب آوردند. پاره از مزقلها ساخته بودند پاره نیز بجهت چوب مانده روزی چند دانه تی ر می دادند سنگرها تمام شد که کشتی ها هم در همانجا بودند. چند روز دیگر خبر آمد که چهارده تا شدند چند روز دیگر خبر آمد بیست و چهار فروند شده چند روز دیگر بیست و هشت فروند شدند بعد از آن بهمان حالت بودند نه بالا آمدند نه بالاتر رفتند زیاد و کم هم نشدند.

بعد از مدتی که اینطور بودند یک روز سرکار نواب والا فرمودند محمد حسن خان به عقل و کفایت تو خاطر جمع هستم تو با وزیر بروید جزیره غرابها را ببینید چند عرابه توپ دارند استعداد آنها به چه مرتبه است می توانیم دعوا کنیم لب آب با آنها یا نمی توانیم سرکشی بکن بین سنگرها و استعداد جزیره را هم ببین.

سرتیپ با وزیر رفتند یک شب در جزیره ماندند وزیر کیفیت را عرض کرد اما سرتیپ عرض نکرد هر کسی از او احوال پرسید گفت حمالی چه کار داری آخر معلوم می شود گفتند شاهزاده شما را فرستاده که از احوال آنها مطلع شوید بگویید گفت من چه کار دارم وزیر خودش دیده خواهد گفت من شرط کرده ام روزی که از خانه ام بیرون آمدم از گوش کر باشم و از زیان لال چه کار دارم حرف بزنم که مضمون برایم بسازند از روزی هم که وارد محمره شدیم باز آن سرکرده های دیگر گاه گاه حرف می زدند که چه باید کرد و چه قسم می شود.

هر وقت نواب والا می پرسیدند محمد حسن خان فلان کار چه قسم باید بشود عرض می کرد اختیار با سرکار والاست هر چه رأی سرکار قرار بگیرد همان عین مصلحت است. در عرض این مدت هیچ یک مرتبه عرض نکرد که این سنگر خوب است یا بد و حال آنکه از محمد حسن خان قبول می کرد چرا که به حرف او اطمینان داشت لیکن حرف نمیزد مدتی که کشتی ها در آنجا بودند بیست و هشت فروند بودند.

چند روز قبل از عید چند کشتی رفت شهرت گرفت که در بوشهر دعوا شده و شکست خورده اند اینها رفتند به کمک بوشهر سه روز قبل از عید بود که دوباره خبر آمد که کشتی ها پنجاه و هشت کشتی شدند این دفعه دیگر یقین شد که جنگ خواهد شد در این بین هم کشتی دودی آمد گذشت رفت بصره دو روز ماند و دوباره مراجعت کرد.

بعد از سه روز دیگر که روز بیست و هفتم ماه رجب بود و سی ام بهار یک ساعت از ظهر گذشته خبر رسید که کشتی دودی آمد شاهزاده آدم فرستاد که شیپور حاضر باش بکشید و هر کس برود در سنگر خود حاضر باشد اما در وقتی که این خبر رسید حالتی برای شاهزاده و سرکرده‌ها دست داده بود که نمی توان نوشت بسیار مضطرب شده رنگهای الوان مختلف داشتند از سه روز قبل که خبر آوردند که کشتی - ها زیاد شدند همین حالت را داشتند وقتی که آمدن کشتی ها را بشنیدند زیادتر پریشان شدند.

از ظهر چهارشنبه بیست و هفتم بنا کردند آمدن فردا هم می آمدند آنجا بودند هرچه کشتی دودی بود می رفت کشتی های شرعی را می بستند می آوردند آن روز تمام کشتی ها آمدند در نیم فرسخی سنگر آقا جانی - خان ایستادند شب جمعه یک کشتی آمده بود در طرف خاک روم جزیره سلمان غضبان پیاده شدند هفت خمپاره هم پیاده کرده سنگر زمینی ساخته در آنجا بودند همان شب جمعه پس از توپ مغرب اردوی ما نیم ساعت از شب گذشته صدای توپ آمد دوازده توپ انداختند معلوم شد که این اعلام است و فردا دعوا خواهد بود.

نواب والا فرمودند اگر چنانچه فردا اینها دعوا نکنند من اعلام جنگ خواهم کرد معنی ندارد اینها این قسم رفتارکنند اگر آمدند دعوا چرا که دعوا نمی کنند اگر دعوا نیامدند پس کارشان اینجا چه چیز است بروند. صبحی نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده توپ صبح اردوی ما را انداختند بعد از انداختن توپ صبح ما از جزیره سلمان بن غضبان که خمپاره را پیاده کرده نارنجک میان خالی سه تا پشت سر هم انداختند بعد از سه تا از طرف ما هم یکی انداختند بنای رد و بدل شد از طرفین تا آنها چندان پرزور می انداختند نه اینها کشتی ها هم از پائین حرکت کردن آمدند اول رسیدند به سنگر حاجی جابرخان دو سه شلیک پشت

سرهم به آن سنگر کردند از آنجا رد شده آمد بر سنگر خود حاجی -
جابرخان یک دو شلیک هم آنجا کرده آنجا ایستادند بنا کردند به توپ
زدن دو تا غراب جفت مقابل سنگر حاجی جابرخان ایستاده بودند توپ
از سنگر می زدند از پشت سر آن دو غراب هم دو تای دیگر آمدند آنها
هم رسیدند به سنگر پسر حاجی جابرخان آنجا ایستادند بنا کردند توپ
زدن. غرابها در برابر سنگر حاجی جابرخان و پسرش یک ساعت
ایستاده یکی از این غراب ها داخل به این شط شد رو به سنگر
آقاجانی خان پشت سر او یکی دیگر آمد از آن دو تا یکی رفت رو به
بالا یکی دوباره برگشت مقابل سنگر آقاجانی خان آن یکی که رد شد
به بالا رفت به سمت کوت فیلی ایستاد منظور آنها این بود که پیاده
شوند آنجا تا شام سنگر بسازند چون که از اردو خبر داشتند می دانستند
که تمام قشون ما سرگرم دعوا هستند و قشونی که پشت بند باشند
نداریم.

عربی خبر آورد که انگلیس پیاده شدند زمین را ذرع می کنند آنجا را که
سنگر می بستند راست اردوی امیرزاده بود منظور داشتند بعد از بستن
سنگر اردوی امیرزاده به ضرب خمپاره و نارنجک اردو را از آنجا بکنند
آنجا ایستاد یکی دیگر آمد پشت آن غراب رد شد رو به بالا عقب آن
یکی دیگر بنا کرد به رفتن در این وقت از اول جنگ دو ساعت و نیم
سه ساعت از روز گذشته بود آن دو غراب که بالا رفتند حاجی -
جابرخان آدم فرستاد که آنها منظور دارند پیاده به دو جهت:
اولاً اینکه اگر چنانچه ما تاب مقاومت بیاو ریم و شکست نخوریم در
کوت فیلی سنگر بسازند و از آنجا کم کم بیایند و فهمیدند که تمام
قشون ما هر سنگرهاست و قشونی که به جلوی آنها بفرستیم نداریم تا
شام سنگری بسازند بر لب آب.

دویم اینکه اگر چنانچه از طرف ما سستی ظاهر شود آنجا چونکه وسعت دارد پیاده شوند بلکه ما را مضطرب کنند شما آدمی بفرستید هرگاه پیاده شدند جمعیت بفرستید نگذارند آنها پیاده شوند از این طرف هم خاطر جمع باشید من تا زنده هستم نمی گذارم آنها کاری از پیش ببرند شما در آن طرف قدری خودداری بکنید که امروز را شام بکنیم فردا دیگر ترس ندارد آنها هم امروز هر زوری دارند می زنند. آدم حاجی جابرخان که آمد آدم فرستاد پیش از امیرزاده که چند نفر سوار بفرست در کوت فیلی اگر آنها پیاده می شوند خبر بیاورد نواب امیرزاده آن وقت حالت این را نداشت که این کارها را بکند خبر از خودش نداشت چه می دانست سوار کجا پیاده کجا رفته بود میان گودالی نشسته بود هر سربازی که از سنگر فرار کرده بود می آمد می پرسید باز هم دعوا می کنند یا رفته اند پشت سر آن آدم نواب والا یوزباشی را فرستاد که بدو چند نفر از سواران حسین قلی خان بفرست برود کوت فیلی و خودت برو امیرزاده ببر اردوی خودم و از آنجا برو سنگر خبری بیاور.

یوزباشی آمد خدمت امیرزاده از آنطرف وقتی که غراب اولی داخل به این شط شد که رو به سنگر آقاجانی خان آمد، آقاجانی خان تیر خورده بود و سنگر خالی شده بود قورخانه سنگر آقاجانی خان هم آتش گرفته بود در غراب اولی از سنگر آقاجانی خان و محمدمرادخان ه بیچ کدام توپ انداخته نشد تا غروب دویمی که آمد یک توپ از سنگر محمدمرادخان انداخته شد میرزا فضل الله هم در سر خمپاره بود از اول دعوا تا آنوقت سه تیر خمپاره انداخته بود چوب نخل خورده به پاش او را هم با آقاجانی خان آوردند در اردوی نواب والا.

وقتی خبر تیر خوردن آقاجانی خان و خالی شدن سنگر به نواب والا رسید دستخط برای اصلاان خان یاوربهداران فرستاد که سنگر را خالی

مکن انشاء الله منصب سرهنگی به تو می دهم فرستاد علی نقی خان را با فوج مأمور به سنگر آقاجانی خان کردند وقتی که فوج کزاز داخل نخلستان شدند متفرق شدند خود علی نقی ی خان با چند نفر صاحب منصب و سی چهل نفر سرباز آمدند به سنگر محمدمرادخان آنجا ماندند به سنگر آقاجانی خان رفتند.

وقتی که سنگر آقاجانی خان خالی شد که توپچی و سرباز هر دو رفتند و رستم بیک یاور هر قدر گفت اطاعت نکردند سنگر محمدمرادخان هم خالی شد فوج بیات هم رفت محمدمرادخان از میان سنگر می گفت بیات کسی هم به بیات گوش نداده رفت خبر خالی شدن سنگر محمدمرادخان هم که رسید اصلان بیک یاور را با سرباز فراهانی فرستادند به کمک او هم به اول نخلستان که رسید سربازان متفرق شدند چند نفری صاحب منصب و خود اصلان بیک با ده بیست نفر سرباز رفت به سنگر دید که حضرات نشسته اند گفت چرا دعوا نمی کنید از نشستن کاری ساخته نمی شود راست شوید فکری بکنیم گفتند کار از فکر گذشته مگر نمی بینی گفته بود راست شویم برویم آن سنگر بلکه کاری بکنیم آنها نرفته بودند خودش با چند نفر صاحب منصب و سرباز رفته بود آن سنگر دید سنگری بجا نمانده کسی نیست دوباره مراجعت باین سنگر کرده بود نواب والا از سنگر فوج قدیم محمد طاهر بیک یاور را فرستادند به این سنگرها که بیاید و خبر ببرد او هم که آمد دید حضرات نشسته اند در سنگر محمدمرادخان، محمد طاهربیک گفت چرا ایستاده اید دعوا نمی کنید گفتند چه کار کنیم کار از کار گذشته سر مال پدرمان که دعوا نمی کنیم محمد طاهربیک در پیش آنها می نشیند گلوله توپ می خورد بدیوار سنگر خراب می شود سر محمد طاهربیک از شاخه های نخل که میان نخل و دیوار بود خار آنها صورت محمد طاهربیک را زخم می کند زخمش جزئی بود اما خون زیاد می آید

او را به دوش گرفته می‌برند قبل از رسیدن محمدطاهربیک به سنگر نواب‌والا وزیر می‌فرستد به سنگر وقتی که وزیر می‌رسد بسنگر می‌بیند همه حضرات نشسته اند می‌گوید چرا دعوا نمی‌کنید محمدمرادخان می‌گوید وزیر چه دعوا کنیم الان به قدر دویست نفر از فوج من کشته شده است وزیر گفت واقعاً راست می‌گوئی محمدمرادخان گفت والله بسرخودت دویست نفر کشته و زخم‌دار می‌شود علینقی‌خان می‌گوید توپچی رفته ما هستیم توپچی را بیاورید توپ بیاندازد دعوی توپ است از سرباز کار سازی نمی‌شود شاهسواربیک نایب توپخانه هم آنجا بود به او می‌گوید شاهسواربیک چرا توپ نمی‌اندازی می‌گوید وزیر هشت نفر توپچی داشتم یکی کشته شده است پنج نفر هم زخم‌دار است دو نفر با خودم سه نفر هستیم وزیر می‌گوید بنا بخاطر من دلم می‌خواهد خودت یک توپ پر کنی بیاندازی می‌گوید من هستم از آن توپچی‌های سنگرهای دیگر بفرستید دعوا می‌کنم توپچی دیگر سنگر آقاجانی‌خان بود که بعد از تیر خوردن آقاجانی‌خان اسب توپخانه را سوار شده رفتند یوزباشی هم بعد از اینکه امیرزاده را به ارد و رساند مراجعت کرد به سنگر وزیر این اوضاع را دید یوزباشی را فرستاد خدمت نواب‌والا که اوضاع اینجا چه فسم است چه می‌فرمائید خودش هم رفت گفت شما بمانید تا من کمک بفرستم مردم که خبر داشتند دیگر کسی نیست کمک از کجا می‌فرستند بالمره دست از هم داده راست شدند بیرون آمدند میرزا رضای نایب توپخانه و شاهسواربیک اسبها را بستند بتوپ از سنگرها بیرون آمدند اصلاً بیک‌یاور با سرباز و صاحب منصب توپ میرزا رضا را کمک کرده از نخلستان بیرون آوردند. شاهسواربیک توپ را از سنگر بیرون آورده نزدیک سنگر چوبی بود توپ کله کرده افتاد میان جوب آمد به محمدمرادخان سرتیپ گفت توپ مانده گفت سرباز ببر بیرون بیاور هرچه به سرباز و

صاحب منصب بیات گفت بیائید توپ را بیرون بیاوریم کسی گوی
نداد مدتی هم در سر توپ مانده بود بعد از آنکه دید کسی نمی آید
توپ را گذاشت و آمد قبل از آنکه محمدطاهربیک رسید نواب والا آدم
فرستاد سنگر ما که توپ و سرباز را بردارید بیاورید ما توپ و سرباز را
برداشته توپ را از پشت محمره روانه کرده خودمان با سرباز از میان
شهر آمدیم چون که نزدیکتر بود وقتی محمدطاهربیک رسید نواب والا
خون را که دید خود را باخت گفت محمدطاهربیک سنگرها چه قسم
است گفت سنگرها همه خالی شده مردم رفتند به سرتیپ گفت ایستاده
چه کنی سرتیپ هم وقتی خبر تیر خوردن آقاجانی خان و خالی شدن
سنگر رسید فرستاده بود شترهایش را از صحرا آورده بودند به نواب والا
عرض کرد بروید جلو مردم را بگیرید نواب والا هم اسب خواست
اسب را هم آنجا زین کرده حاضر بود سوار شدند فرمودند تو هم توپ
را برداریاور به محض اینکه نواب سوار شدند آفتاب گردانش که آنجا
بود در حضور سرتیپ چابیدند قوری قندان نقره نواب والا را به هرچه
بود بردند سرتیپ هم ابدأ حرف نزد نواب والا آمدند در دروازه رسیدند
به سربازها فرمود توپ را چه کردید عرض کردیم از پشت محمره می -
آید فرمودند سنگرها خالی شد سرباز را بردارید بروی د اردو پیش
امیرزاده تا من بیایم خودشان رفتند اردوی امیرزاده را روانه این اردو
نمایند ما با سرباز رفتیم در چادر محمدرحیم خان که آقاجانی خان و
امیرزاده آنجا بودند میرفضل الله هم آنجا بود بعد از رسیدن ما سرتیپ
آمد گفت به سرهنگ که چرا مردم را نگه داشته اید بگذارید بروند بنه و
اسبایشان را بیاورند گفتیم شاهزاده فرموده نگاهداریم گفت بروند
اسبایشان را بیاورند نمی بینی غراب بالا می آید وقتی که نزدیک رسید
توپ می اندازد دیگر نمی شود رفت آنجا.

سربازها رفتند سرتیپ آمد پیش امیرزاده پرسید سرتیپ کجا بودی چرا آمدی بنا کرد فضاحی کردن آنقدر فضاحی کرد که نمی توان نوشت و هزار فحش به خودش و شاهزاده داد.

در این بین نواب والا رسید فرمود سرتیپ می توانی خدمتی به پادشاه بکنی توپ را بیرون بیاوری عرض کرد صاحب منصب ها که از سنگر آمدند می گویند نمی شود که بروی سنگر توپ می اندازند اسب نقیخانه را هم بردند بعد از آن از امیرزاده پرسید که میرزا فضل الله را چه می شود عرض کرد پایش زخم برداشته فرمود زخمش زیاد است یا کم است عرض کرد جزئی است علی الظاهر اما درد زیاد دارد بعد از آن فرمودند آقا جانی خان مترس خوب می شوی انشاء الله حکایتی نیست عرض کرد قربانت شوم می خواهی چه حکایت باشد سالهای سال پشت در زیر سایه مرحمت پادشاه اسلام پرورش یافته ام صاحب منصب و عزت و دولت شده ایم برای چنین روزی که بکشیم یا کشته شویم کاش صد جان می داشتیم و همه را در راه دین و دولت فدا می ساختیم شکر می کنم خداوند را که چنین نعمتی را کرامت فرموده بمن که باعث نیکامی در دنیا و تخفیف عذاب معصیت هاست در آخرت نیکامی در دنیا این است که نعمت پادشاه را بر خود حلال کردم و عاقبت امرم به روسفیدی انجامید و تخفیف عذاب معصیت در آخرت این است که جهاد با کفر کردم که در خرابی ملک و ملت هر دو هستند تا توانستم جهاد کردم حالا که می میرم کشته شدم هرچه نواب والا فرمودند او هم از این جوابها عرض می کرد.

در این بین میرزا عبدالله از آن در آمد نشست پهلوی آقا جان خان گفت مردم همه رفتند راست شو برویم نواب والا گفت میرزا عبدالله من تا زنده ام نمی گذارم خودم بیوم آقا جان خان عرض کرد قربانت شوم من که می دانم خواهم مرد اگر چنانچه مرا گذاشته بودید تا زنده هستم در

میان سنگر باشم هر وقت هم که بمیرم آنجا بمیرم بهتر بود از اینکه اینجا آوردید حالا هم اینجا بمیرم بهتر است از اینکه دو قدم آنطرف تر بمیرم مرا بگذارید همین جا باشم نواب والا فرمودند مترس خودم ترا می برم گفت کجا می روید چرا می روید چه شده که می روید خبر می برید که دو ساعت دعوا کردیم و آمدیم.

در این بین علیخان یاورکزازی آمد نواب والا پرسید کجا بودی گفت آن کشتی که رد شد بالا عقب او رفتم تا جایی که ایستاد تا من ایستاده بودم به قدر سیصد نفر از میان کشتی بیرون آمد از طرف دیگر چند نفر بختیارها آمدند که سوار انگلیس الان از نخلستان بیرون آمد و خواهد ریخت میان اردو نواب والا به محمدحسن خان سرتیپ فرمود بیا برو جلو مردم را برگردان عرض کرد از اول کار را ضایع کردید و خانه مردم را خراب کردید حالا مردم به چه امیدواری برگردند می خواهید مردم را به کشتن و اسیری بدهید خودتان به اسیری بروید الان سوارش بیرون می آیند زودتر بروید بلکه در نخلستان جلوی مردم را نگاهدارید نواب والا پرسید محمدباقرخان سرتیپ و علینقی خان در کجا هستند گفتند محمدمرادخان رفته بلکه بتواند جلوی مردم را بگیرد علینقی خان لب شط با وزیر سرباز سرباز را می گذرانند نواب والا وزیر را خواستند علینقی خان ماند که سرباز فوجش را بگذارند.

وقتی که وزیر قشون جزیره را می گذرانند حاجی جابرخان آمد اینطرف خدمت نواب والا عرض کرد چرا می روید حکماکتی نشده از قشون ما چندان تلف نشده بعد از قرنی خدمتی اتفاق افتاده از برای پادشاه اگر امروز هم ما کوتاهی نکنیم تا قیامت روسیاه خواهیم ماند نواب والا فرمود جز خجالت جواب دیگر ندارم عرض کرد قشون میان جزیره هرچه هستند سوای عرب بیاورید اینطرف جزیره را اگر آنها بگیرند نقلی نیست چرا بی جهت می روید خودتان را مقصر و دولت را بدنام

می‌کنید هر قدر از این عرض‌ها کرد سودی نبخشید آخر بنا کرد گریه کردن عرض کرد مرا تمام کردی در میان عرب تا قیامت این ننگ را به خانواده من گذاشتی بدنام کردی دیگر نمی‌توانم در میان عرب زیست کنم بجهت این که همین کشتی جنگی انگلیسی با قشون آمد خواست فلاحیه را بگیرد و عرب با پانصد نفر جمعیت بی توپ و قشون دولتی نظام قشون انگلیسی را قتل کردند یک نفر نگذاشتند بیرون برود پانصد عراده توپ گرفتند که حالا اکثری هست خودتان هم شنیده‌اید حالا با این قشون و این استعداد چرا بایست شکست بخوریم در میان عرب برای من خیلی ننگ است آنوقت که عرض کردم لب آب سنگر نبندیم سرکرده‌ها به شما عرض می‌کردند این دروغ می‌گوید با انگلیس راه دارد و سرکار هم گوش به حرف آنها دادید تا همه را تمام و بدنام کردید فرمود هر کاری بود گذشت حالا دیگر چاره نیست عرض کرد حالا بهتر چاره دارد قشون را اگر بتوانید برگردانید در همین نخلستان می‌مانیم آنها امروز قشونشان بیرون آمده نمی‌تواند توپ بیرون بیاورد اگر بیرون بیاورد جزئی نه از قشون او که الان از کشتی بیرون آمده کارسازی می‌شود همه انباری هستند و نه از توپش سرباز او نمی‌تواند صد قدم بدود اگر به قدر پانصد نفر سرباز باز گردد امشب آنچه بیرون آمدند همه را قتل می‌کنم فرمودند چاره نیست او برگشت رفت نواب - والا آمد و تا یک ساعت به غروب مانده بود پسر حاجی جابرخان با عرب و بلوچ دعوا را موقوف کرده رفتند محمدمرادخان در خرابه نشسته بود نواب والا فرمودند مردم بروند نخلستان آنجا بمانند به محمدحسن خان فرمودند تو هم زود برو بعد از آنکه سرتیپ بنه نواب - والا را بار کرده روانه کرده بود بنه خودش هم پیش رفته بود آقا جان - خان هم نشست میان کالسکه نواب والا.

بعد از آنکه مردم آمدند هنوز به نخلستان نرسیده خبر آوردند سوار انگلیس آمد. حکم به رستم بیک یاور کرد که قورخانه را آتش بزنی قورخانه را آتش زدند قورخانه امیرزاده ماند در سنگرهای فراهانی هم آنچه آورده بودند ماند سنگر آقاجان خان را هم آتش زدند از محمدمرادخان هم قدری انداخته شد باقی ماند توپها هم توپ سنگر آقاجان خان ماند سه عراده از محمدمرادخان دو عراده توپ میرزا رضای نائب بیرون آمد پنج توپ در جزیره ماند یک خمپاره و سه توپ چدن ماند کلاً چهارده توپ و خمپاره ماند اما از آنطرف سردارمان تمام بینه و اسبابش را آورد در نخلستان آنجا تمام مردم افتادند بخيال اینکه اردو خواهد ماند.

بعد از آنکه مردم آمدند نخلستان محمدمرادخان فرستاد که جلو مردم را نمی توان نگاه داشت حضرات سرتیپها یعنی محمدمرادخان و محمدمحسن خان آمدند در کالسکه آقاجان خان نشستند مردم هم افتاده بودند بختیاری هم از عقب رسید از مردم رد شدند یا الله الله سوار انگلیس آمد مردم راه افتاده بودند بطور تعجیل سرکرده ها سوار شدند و راه افتادند و ابداً بیک نفر سرباز نگفتند بمانید نواب والا هم عقب بود منتظر آمدن او هم نشدند رفتند از همین نخلستان که راه افتادند بیدقها را پنجه و پیراهن گذاشته میان بقچه و ترکشان بسته سواری آقاجان خان او هر چه داشت پیاده و سوار بقدر صد نفر هم سرباز در پای بیدقش بود با کالسکه خودش.

علینقی خان در نخلستان نیامد عقب بود تا آن وقت مشغول گذراندن سرباز جزیره بود لیکن مجال اینکه تمام سرباز جزیره را بگذراند نکرد قدری از سرباز ماند سرهنگ فوج همراه خودش گذشت قدری هم از سربازش گذشت بیدق فوج با صد نفر سرباز ماند از فوج سیلاخوری هم موسی خان یاور با نصف سربازش گذشت باقی ماند زین العابدین -

خان با سوارش تمام ماند. هرچه در جزیره سرباز ماند زین العابدین خان همه را جمع کرد پیش خودش برداشت رفت در شاخه بهمنشیر طرف چپ و فلاحیه آنجا پول داده خودش و سرباز را گذراند عرب به هوای اینکه قشون شکسته است و دست از هم خواهند داد آمدند که سرباز را برهنه کنند زین العابدین خان نگذاشت سرباز متفرق شود همه جا با خودش آورد و با عرب هم دعوا کرد تا آمد به اهواز بیدق فوج امرائی را هم با خودش آورد با همان حالت که بود.

اما از اینطرف ماشالله سرکرده‌ها پنج شش هزار قشون هفت عراده توپ داشتند کسی پشت سرشان نمی‌آمد نه عرب نه انگلیس بیدق که علامت پادشاه است در میان قشون خوابانند پیراهن پنج بیدق را برداشته به ترکشان بستند ببینند کسی که یک ذره غیرت و مردانگی دارد این حرکت را می‌کند که پنج شش هزار قشون داشته باشد نه دشمن عقب سر باشد نه کس دیگر دشمن میان آب این ها در خشکی این قسم حرکت کنند و بطوری خود را ببازند و از دست بدهند که هر یک صاحب یک فوج و دو فوج باشند نتوانند پنجاه نفر سرباز دور خود جمع‌آوری نمایند که پای بیدق راه بروند و باعث این حرکت و جهی دارد که کسی دیگر نمی‌داند مگر آنکه کسی از حالت و سلوک رفتار سرکرده در میان فوج باخبر باشد جهت این را می‌داند.

محمدحسن خان و محمدمرادخان سرتیپ که آمده بودند جلو مردم را نگه‌دارند وقتی که مردم راه افتادند آنها هم سوار شدند. نواب‌والا عقب بودند خودش با دو سوار این بی‌غیرتها وقتی سوار شدند نگفتند سردار ما عقب است بمانیم او هم بیاید شاید می‌گویند سوار انگلیس بیرون آمده عقب اردو بیاید نواب‌والا تنها است ما بمانیم با او باشیم هر جا او می‌رود با هم برویم ابداً به این خیال نیفتاده بنا کردند رفتن.

علینقی خان عقب بود از قراری که گفتند تا غروب آفتاب مانده بود . در لب آب و سرباز را گذرانده بود از سربازش چندان نمانده اگر به قدر ده پانزده نفری مانده بود وقتی که هم آمده بود بیاید اسبش را رجب - خان یاور سوار شده بود آمده بود قدری راه پیاده آمده سوار و پیاده انگلیس هم بیرون آمده بود علینقی خان هم دیده بود متعرض نشده بودند تاریک بوده نشناخته بود به آدمهایش رسیده بود و یک یابو آنها داشتند سوار شده بود و از علینقی خان کسی عقب تر نبود.

اردو که از نخلستان راه افتاد دیگر کسی از کسی خبردار نشد هر کس به راست خودش بنا کرد رفتن تا یک ساعت زیادتر از شب گذشته در کنار شط خواستند بمانند مردم افتادند اما چه افتادنی یک معرکه بود که نمی توان نوشت مگر کسی دیده باشد هشت نه هزار قشون بی سر و ته آقا عقب نوکر می گردد نوکر عقب آقا رفیق عقب رفیق یکدیگر را صدا می زنند هر کس در گوشه آتش روشن کرده در همین وقت اگر دو تیر توپ و ده تیر تفنگ انداخته شده بود البته دو سه هزار نفر کشته می شد چرا که شب تاریک و کسی از کسی خبر نداشت به قدر ساعتی بعضی از مردم آنجا توقف کرده بعضی جلو رفتند ابداً نماندند بعضی هنوز ترسیده چرا که تمام صاحب منصب مال نداشتند آنها که عقب بودند می رسیدند و می گذشتند اینها هم که مانده بودند دیدند آنها می روند راه افتادند کسی به پای کسی نایستاده همه از لب شط می روند تا صبح به این قسم رفتند صبح هم تا وقت نهار رفتند وقت ... فوجهای فراهان رسیدند چونکه صبح روز دعوا وقتی آقا جان خان تیر خورد و خبر آوردند شکست سنگرها قبل از آنکه بنای شکست بشود محمدحسن - خان یکنفر سلطان از فوجهای خودش فرستاد عقب مال فوجها چونکه مال فوجهای فیهان در نه فرسخی بود از آن فوجهای دیگر در چهار پنج منزلی بود مال این دو فوج رسید اما همه بی جل و جهاز و زین از

آنجا تا اهواز هر کس در صاحب منصب فوجهای دیگری که آشنا بودند سوار پیاده آوردند در وقتی که مال فوج فر اهان رسید تا یک منزلی محمره مشهور به رحوالی (رهوالی) بود نواب والا با سرکرده ها جلو رفتند که در نخلستان جلو مردم را نگهدارند مردم دیگر آمدند تا ظهر به سبعه که دو منزلی محمره بود آنجا بعضی رفتند بعضی نرسیده چونکه توپها در آنجا بود به هوای توپها ماندند. وقت غروب راه افتادند برای نخلستان اردو در آنجا مانده فردای آن روز هم ماندند شب که شد سربازها که عقب بودند راه را گم کرده و از رفقاشان دور افتاده چند تیر تفنگ انداختند به یک مرتبه اردو به هم خورد نزدیک بود که در همین شب متفرق شوند چند نفر از سربازها که از عقب آمدند گفتند تفنگها را ما انداختیم قدری مردم خاطر جمع شدند آرام گرفتند.^۱

محمره (خرمشهر) در تواریخ دوران قاجار ۱۲۸۵-۱۲۲۹ هـ ق

در پایان این فصل حوادث محمره را از تواریخ رسمی دوران قاجار همچون تاریخ منتظم ناصری، روضه‌الصفای ناصری و ناسخ التواریخ نقل می‌کنیم. نکته جالب در این کتابها این است که در همه آنها نام محمره تنها از سال ۱۲۳۷ هـ یعنی سال یورش علیرضاپاشا به این شهر به بعد آمده است و قبل از این تاریخ نامی از آن در کتب دوران قاجار وجود ندارد. البته در هر سه کتاب یاد شده عموماً حوادث کم و بیش مشابهی نقل شده به جز اختلافات جزئی در تاریخ منتظم ناصری

^۱ تاریخ پانصد ساله خوزستان، سیداحمدکسروی، صص ۳۰۱-۳۴۳

تاریخ منتظم ناصری:

سنه ۱۲۵۳ هجری = ۱۸۳۷ مسیحی

در این سال بندر محمره را به حکم علیرضا پاشا والی بغداد خراب کردند. و بدینوسیله میرزا تقی خان روانه ارزنه الروم شد و شرح آن بیاید.

سنه ۱۲۵۴ هجری = ۱۸۳۸ مسیحی

قنبر علی خان مافی مأمور بغداد شد که خسارت محمره را از پاشای بغداد مطالبه نماید. هم در این سال سلطان عثمانی برای آنکه مسئله محمره موجب تقار دولتین ایران و عثمانی نگردد از امپراطور روس خواهش نمود که به اصلاح ذات الین پردازند. امپراطور معظم نامه ای به اعلیحضرت شهریار غازی نگاشته در این باب توسطی کردند و قورت صاحب و حامل صاحب آن نامه را به حضور مبارک ایصال داشته مقرر شد وزرای مختار و سفرای مقیم دار الخلافه مجلسی منعقد ساخته به اتمام این مسئله پردازند.

سنه ۱۲۵۵ هجری = ۱۸۳۹ مسیحی

چون سابقاً از جانب دولت عثمانی عبدالرزاق افندی با ملا عبدالعزیز کاشانی به جهت گذرانیدن امور سرحدات متصله خاصه قضیه محمره به رکاب همایون آمده بودند در این اوان اذن مراجعت یافته به جانب بغداد رفتند.

سنه ۱۲۵۷ هجری = ۱۲۴۱ مسیحی

در این سال چون محمدتقی خان بختیاری ده هزار سوار از اشرار دور خود جمع کرده و به معاقل جبال پناه بسته دست اندازی به مال تجار و عابرین می نمود، منوچهرخان معتمد الدوله به نظم آن صفحات و اراضی سرحدات ایران و عثمانی مأمور شد و با شش فوج سر جمع سوار ابوابجمعی سلیمان خان ارمنی و شش عراده توپ به خوزستان رفت. علینقی خان برادر محمدتقی خان بختیاری که همراه معتمدالدوله بود برادر را خبردار کرد. محمدتقی خان برادر دیگر خود کریم خان را با عریضه و هدایا نزد معتمد الدوله فرستاد و خود نیز در مال میر با اشراف قبیله به خدمت معتمدالدوله آمده مخلع و مورد التفات شد. و شبی معتمدالدوله را در قلعه تل مهمانی نمود و درخواست کرد که با قبیله و عشیره در قلعه مزبوره متمکن باشد و بعد از نوروز به خدمت آید. اما چون زمان میعاد در رسید تخلف کرد. علینقی خان و محمدحسن خان قراگوزلو او را اطمینان دادند و او تا پنج فرسنگی شوشتر بیامد و باز توهّم نموده برگشت. معتمدالدوله حکم کرد از طوایف چهارلنگ و هفت لنگ سواران جنگی جمع شدند کلبعلی خان و جعفرقلی خان پسرهای اسدخان بختیاری با جماعتی حاضر گشتند و علیرضاخان که پدرش را محمدتقی خان کشته بود نیز با سواران خود مهبای کارزار گردید و معتمدالدوله از شوشتر قصد قلعه تل کرده سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خویش را از پیش روانه نمود. محمدتقی - خان عیال و اموال و بستگان خود را برداشته به شیخ ثامر خان حکمران چعب و فلاحیه پناه برد. شیخ مشارالیه چون با خاک سرحد عثمانی قرب جوار داشت و همیشه پانزده هزار سوار جنگی با او بودند درجه اطاعت او همین بود که گاهی به فرمانروای فارس چیزی می داد.

معتمدالدوله قلعه تل را به علیرضاخان سپرده روانه فلاحیه شد و به شیخ
 ثامر پیغام داد که محمدتقی خان را نگاهداری نکند، شیخ ثامر گفت او
 به من پناه آورده و در عرب ننگ است که از او حمایت نکنم، شخص
 معتبری را به اطمینان او بفرستید تا او را به خدمت آرد . معتمدالدوله
 سلیمان خان را فرستاده، محمدتقی خان و شیخ ثامر را مطمئن کرده به
 اردو آورد و مورد نوازش شدند و شیخ ثامر مصمم مراجعت گردیده،
 معتمدالدوله به شیخ گفت علینقی خان و کسان محمدتقی خان را نیز
 روانه نماید. شیخ در این کار تعلل نمود و علینقی خان در خفا به جمع
 کردن سواره و پیاده بختیاری مشغول شد . محمدشفیع خان سامانی
 درخواست کرد که به فلاحیه رود و علینقی خان را بیاورد، و چون
 برفت باز نیامد، و علینقی خان و محمدشفیع خان با شیخ ثامر اتفاق کرده
 به فکر استخلاص محمدتقی خان افتادند و شب هنگامی به اردوی
 معتمدالدوله شبیخون زدند و جنگ در گرفت، درین هنگامه محمدتقی -
 خان خواست فرار کند، میرزامحمد خان دبوسی بر سر او زده حکم کرد
 او را گرفتند و به خیمه معتمدالدوله برده مقید نمودند تا وقت صبح
 تقریباً هشتصد نفر از عرب و بختیاری مقتول گشتند و باقی به هزیمت
 رفتند و از لشکر معتمدالدوله سی چهل نفر مقتول و مجروح شدند .
 درین حال جماعتی از مشایخ اعراب که از شیخ ثامر شاکی بودند به
 معتمدالدوله شکایت نمودند و شیخ عبدالرضا از اقارب شیخ ثامر که
 فراری و در بغداد بود احضار شد و به اردو آمده قبیله به او پیوستند
 شیخ عجیل و شیخ عقیل و بعضی از مشایخ دیگر م خلع شدند و
 منصورخان فراهانی که از جانب حکومت فارس به اخذ منال چعب
 رفته بود و شیخ ثامر او را دخالتی نمی داد نیز با فوج خود نزد
 معتمدالدوله آمد و حکم شد بعضی از نخیلات را قطع کرده بر نهر
 خزاین پل ببندند. شیخ ثامر پشیمان شده جمعی از علما و سادات را

شفیع قرار داد و قبول تکالیف نموده گروگان معتبر داد و مهلت خواست و معتمدالدوله مراجعت کرد و محمدتقی خان را مقید با خود برد و به ازای این خدمات یک قطعه تمثال شهریاری و یک قبضه شمشیر و یک رشته حمایل سبز و سرخ از درجه امیر تومانی با گل مرصع مصحوب آقا اسماعیل پیشخدمت خاصه در عرض راه شوشتر به معتمدالدوله رسید و محبعلی خان ماکوئی سرتیپ با شش عراده توپ و شش فوج سرباز و جمعی سوار بروجردی و کرمانشاهی به معتمدالدوله پیوستند. شیخ ثامر خان زیاده خایف گشت و به علینقی خان اظهار کرد که مرا قدرت نگاهداری تو نیست. علینقی خان با اهل و عیال محمدتقی خان به خانه خلیل خان بهمه‌ای که با او منسوب بود رفت، خلیل خان نیز عذر او را خواسته ناچار به کوهستان رفتند که در معقلی پنهان شوند در عرض راه به لشکر منصورخان دچار و تمامی گرفتار شدند مگر علینقی خان که فرار کرده به غارش رفت و بعدها به حکم نواب‌والا فرهادمیرزا معتمدالدوله او را بگرفتند و به دار الخلافه آورده با برادرش محمدتقی خان محبوس نمودند - هم در این اوان حکومت چعب را نیز بر عهده معتمدالدوله موکول فرمودند، و چون اثری از تعهدات شریخ ثامر به ظهور نرسید معتمدالدوله میرزامحسن خان را به حکومت شوشتر برقرار کرده خود روانه فلاحیه شد و شیخ ثامر با عیال و احمال به قلعه کوت شیخ که حصین تر از قلعه فلاحیه بود رفت و شیخ عبدالرضا را حکومت فلاحیه داد و محبعلی خان را به حکومت بختیاری فرستاد که دو فوج سرباز از آن طوایف گرفته و معامله پنج - ساله بختیاری را پردازد و صد خانوار از اعظام این طوایف به گروگان به دارالخلافه بفرستد، و کل‌علی خان و جعفرقلی خان چهارلنگ و محمدمهدی خان و علیرضاخان هفت‌لنگ را با محبعلی خان همراه کرده و شیخ ثامر خان تصور نمود که چون تابستان شود معتمدالدوله و

عساکر او در چعب توقف نتوانند کرد و چون مراجعت کنند او می تواند بر فلاحیه بتازد. چون بر خلاف تصور او معتمدالدوله در گرما در چعب بماند شیخ به کویت که از اراضی نجد است گریخت. و از غرایب آنکه شیخ عبدالرضا سالها طالب چعب بود و به این آرزو نائل گردیده بگریخت و برادرش نیز از اردو فرار کرد. فدعم و مرین که شیخ ثامر آنها را گروگان داده بود نیز از شوشتر بگریختند. معتمدالدوله حکومت چعب را نیز به مولی فرج الله والی خوزستان داد و حکم کرد محمره را آباد کند و حاجی محمدعلی حمصی از اعظام تجار را نزد متسلم بصره فرستاد که یا محمره را چنانچه خراب کرده اید آباد کنید یا بصره را مثل محمره خراب می کنم و به علی پاشا والی بغداد نیز همین پیام داد.

سنه ۱۲۶۲ هجری = ۱۸۴۵ مسیحی

صورت عهدنامه فی مابین ایران و عثمانی

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالت آنکه از مدتی به این طرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنیّه و دولت دوران علیّه ابدالوم با دولت علیّه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث وقوع یافته بود، بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعه اسلامیّه که میان دولتین علیتین در کار و افطار سلیمه که طرفین علیتین بدان متّصف می باشند. بالسویه این گونه م واد نزاعیه را بر وجهه موافق و مناسب فخامت شأن دولتین علیتین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده، برای تنظیم و مذاکره و مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همایون اعلی حضرت قدر قدرت کیوان حشمت، مملکت مدار ملک گیر، آرایش تاج و سریر، جمال الاسلام و المسلمین، جلال الدنیا و الدین، غیاث

الحق و اليقين، قهرمان الماء و الطين، ظل الله الممدود في الارضين، حافظ حوزة مسلماني، داور جمشيد جاه داراب دستگاه، انجم سپاه اسلام پناه، زينت بخش تخت كيان، افتخار ملوك جهان، خديو دريا دل كامران، شاهنشاه ممالك ايران، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار - ادام الله تعالى ايام سلطنه في فلک الاجلال و زين فلک قدرته بمصايح - كواكب الاقبال، بنده درگاه آسمان جاه ميرزا تقی خان وزير عساكر منصوره نظام و غير نظام كه حامل نشان شير و خورشيد مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار خاص سبز است به وكالت مخصوص و مباهي گشته و نیز از طرف اعليحضرت كيوان منزلت، شمس فلک تاجداري، بدر افق شهرياري، پادشاه اسلام پناه، سلطان البرين و خاقان البحرين، خادم الحرمين الشريفين، ذوالشوكه و الشهامه، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان عبدالمجيد خان، جناب مجدت ماب، عزت نصاب انوري زاده السيد محمد انوري سعد الله افندی كه از اعظام رجال دولت عليه عثمانيه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است مرخص و تعيين شده بر وجه اصول عاديّه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وكالت نامه های مبارکه انعقاد معاهده ميمونه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده كه در اين كتاب مستطاب بيان و در مجلس منعقدّه در ارزنة الروم مبادله می شود: فقره اول - دولتین عليتين اسلام قرار می دهند كه مطالبات نقديه طرفين را كه تا به حال از يكدیگر ادعا می كردند كلاً ترك كنند وليكن با اين قرار به مقاولات تسويه مطلوبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نيايد.

فقره دويم - دولت ايران تعهد می كند كه جميع اراضی بسيط ولايت زهاب يعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی تر ك كند و

دولت عثمانی نیز تعهد می‌کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی اراضی جبالیه آنرا مع دره کنند به دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می‌کند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده، به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانی نیز قویاً تعهد می‌کند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاهها و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت درت صرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتی‌های ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منصب می‌شود تا موضوع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقره سیم - طرفین معاهدتین تعهد می‌کنند که با این معاهده حاضره سایر ادعایشان را در حق اراضی ترک کرده، از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده تا اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

فقره چهارم - طرفین قرارداد داده اند که خساراتی که بعد از قبول اختارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یک هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده به طرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احقاق بشود از دو جانب بلا تأخیر مأمورینی را تعیین نمایند.

فقره پنجم - دولت عثمانی وعده می‌کند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده، غیبت آنها را از محل مذکوره و مراده مخفیة آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد می‌شود که سایر فراری‌ها به موجب معاهده سابقه ارزنة الروم عموماً رد بشوند.

فقره ششم -تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً به وجهی که در عهدنامه منعقدۀ ارزنة الروم در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت در ماده ششم که دایر به تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقره هفتم -دولت عثمانی وعده می کند که به موجب عهدنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجری دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند به کمال امنیت محلّهای مبارکه ای که در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می کنند که مواد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین وسایل را استحصال نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت ع ثمانیه به جمیع امتیازات نایل می باشند، سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محل های ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود، بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول می نماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری شود، و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محلّهای ممالک ایرانیه که لازم باشد و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابل را کاملاً اجری دارند.

فقره هشتم - دولتین علیتین اسلام تعهد می کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشای و قبایلی که در سر حد می باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و به همین خصوص در محل های مناسب عسکر اقامت خواهند داد. دولتین تعهد می کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند و نیز دولتین قرار داده اند عشایری که متنازع فیه می باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یکدفعه به اراده خودشان حواله بشود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم - جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده [ای] که در سنه یک و هزار و دویست و سی و هشت در ارزنه الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاهده حاضره الغا و تغییر داده نشده، مثل اینکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد . و کان ذالک التحریر و فی یوم السادس عشر من شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و سه هجری در دارالخلافة طهران صورت انطباع پذیرفت.

سنه ۱۲۶۴ هجری = ۱۸۴۷ مسیحی

از وقایع این سال مأموریت میرزا جعفرخان مشیرالدوله به سرحد بغداد بود که به اتفاق وکلای دولت روس و انگلیس و عثمانی از آنجا به محمره رفته سرحد اراضی دولتین را تشخیص دهند.

سنه ۱۲۶۸ هجری = ۱۸۵۱ مسیحی

شیخ حسن عرب که با میرزا احسنعلی خان حاکم بندر بوشهر از در تمرّد در آمده به جزیره خارک رفته بود میرزا احسنعلی خان جزیره را متصرف و شیخ حسن فرار به کسبا که جزء محمره است نمود. در این سال از شانزدهم رمضان المبارک در محمره غباری ظاهر و روز به روز در تزیید بود و چنان غلیظ شد که اکثر روزها از صبح تا شام آفتاب پیدا نمی شد و بعضی روزها طوری روشنی کم بود که در ده قدم آدم را ممکن نبود تشخیص بدهند اما دو ساعت از شب گذشته غبار برطرف و در هوا جوهر و اعتدالی نمودار می شد.

سنه ۱۲۷۰ هجری = ۱۸۵۳ مسیحی

حاجی جابرخان از حکومت محمره معزول و حکومت آنجا را به شیخ حاکم (حاجم) که محصل مالیات شطالعرب است مفوض نمودند.

سنه ۱۲۷۱ هجری = ۱۸۵۴ مسیحی

شیخ فارس خان حاکم محمره (فلاحیه) منخلع و برادر او حاکم خان به یک شمشیر ته غلاف و کرمک طلا نائل گردید.

سنه ۱۲۷۴ هجری = ۱۲۵۷ مسیحی
حاجی جابر خان حاکم محمره به منصب میرپنجگی و پانصد تومان
اضافه مواجب و خلعت ه مایون سرافراز گردید.

روضه الصفاى ناصرى:

فرستادن محبعلی خان ماکوئی به امداد منوچهر خان معتمدالدوله معتمدالدوله و سردار ماکوئی به محمره رفته پنجاه روز اردو زده بماندند، و فوج خلیج ساوه را در محمره از توابع فلاحیه و کعب گذاشته به انتظام امر لرستان مصمم شدند.

ذکر حرکت نواب والا امیرزاده خانلر میرزا به صفحات لرستان و عربستان و انتظام امر آن سامان

در دویم ربیع دویم امیرزاده از بروجرد حرکت کرده به مشقت تمام از برف عبور کرده به خرمی و فیروزی به چمن خرمآباد رسید، جهانگیر خان سهام الدوله و صاحب منصبان استقبال کردند. روز دیگر در گلستان سرباز گلپایگان را سان دیده مرخص فرمود. دویم روز فوج کمره را عرض دادند و به توقف لرستان مأمور شدند. امورات شهر را نظمی داده از خرم آباد به جایدر روی نهاده توپخانه و افواج قاهره را از رودخانه جایدر عبور داده، سه روز در آنجا توقف رفت. نواب ایلدرم - میرزا را به پیشکاری عبدالله خان به حکومت لرستان معین نمود و فوج کراده را با دویست سوار و دو عراده توپ آتشبار با وی همراه کرده مقرر داشت که به صدمره رفته باشند و خود نواب والا در روز بیست و سیم وارد دزفول شد.

مقرب الخاقان مشیرالدوله میرزا جعفرخان که به جهت تعیین و تشخیص سرحد ثغور عربستان در آنجا بود، نواب والی والا را به پذیره آمد، در صالح آباد در رسید، در روز ورود سهام الدوله سلیمان خان گرجی با چاکران دیوانی استقبال کرد و پس از روزی چند به اشارت

کارگزاران دیوان سلیمان خان روانه طهران شد، و نواب والی والا مشیر الدوله العلیه العالیه را حسب امر روانه بندر محمره که از اجزای سرحدات متعلقه به ایران است نموده، خود بعد از روزی چند با کمال استقلال و جلال و ابهت و حشمت و استعجال از دزفول به جانب شوشتر عزیمت گزید.

چون چهار چشمه از پل شوشتر را که از ابنیه قدیم است سیلاب از بنیاد برکنده بود و عبور از آن رود هولناک در نهایت صعوبت دست می‌داد، نواب‌والا در این سوی رود با دریای لشکر و افواج عمان افواج فرود آمد و مقرر فرموده که با کلک اهالی اردو را از رود شوشتر به سهولتی هرچه خوشتر عبور و مرور دادند، و مدت ده روز در شهر شوشتر توقف گزیده، حاجی حسین خان بروجردی را به بستن پل مزبور مأمور نمود.

چون سرحدداران دولت عثمانی به جهت تعیین حدود با متوسطین دول متحابه به محمره آمده بودند نواب والی‌الای لرستان و عربستان امیرزاده خانلمیرزا تا زمان بودن آنها در محمره توقف نموده، حرکت به جانب اهواز گزید و مقرب الخاقان مشیرالدوله را از نهضت خود آگاه کرده و مدت ده روز در اهواز متوقف گشت.

مشایخ کعب و رامه‌رمز به حضور والا آمدند و همه را مستمال فرموده از آنجا به کشتی و زورق از آب کارون گذشته به حویزه رفته در کنار نهر هاشم توقف گزیده به انتظام امور حویزه پرداخت و دستور العمل بستن سدی سدید به نام نامی حضرت سلطان عصر ناصرالدین شاه اطال الله بقاءه و قرن بالنصر لوائه موسوم به سد «ناصری» داد.

چون ورود مشیرالدوله میرزاجعفرخان به تطویل کشید نواب والی والا مجدداً حرکت به جانب اهواز نموده در منزل ویس فرستاده مشیرالدوله رسید که به زودی مراجعت خواهند نمود. نواب‌والا حرکت را موقوف

و متوقف شده مأمورین دولتین علتین روس و انگلیس که به مشیرالدوله آمده بودند در این منزل رسیدند . نواب والی از مراتب استقبال و قواعد تکریمات و تشریفات و لوازم ضیافت و مهمانداری دقیقه ای از دقایق مهمل نگذاشته، از آنجا به دزفول بازگشته، مشیرالدوله نیز با مشایخ کعب و محمره در دزفول رسیده، تعیین سرحددار محمره و قرار و مدار امورات آن حدود را منظم فرمود.

ذکر مجملی از حال محمره و کعب

محمره بندری است از توابع اراضی کعب که در اطراف یمین رود کارون که از زردکوه و سایر جبال طوایف بختیاری برمی خیزد و محل انضباط آن به شط العرب واقع است، کوت فیلی در طرف غربی محمره از امکانه مستحده این ایام و احداثی حاجی جابرحاکم محمره است که اولاد و عیال او در آن سکنی گرفته اند، و از محمره تا بصره که در یمین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ مسافت نیست و مقر حکومت شیخ المشایخ حکمران تمامت ملک و عشیرت کعب است.

در دوازده فرسخی طرف شرقی محمره، جزیره الخضر است که آن هم از اراضی یسار شط العرب و محل سکناى عشیره کعب است و عشیره کعب قریب ده هزار خانوارند که از عهد کریم خان زند تا حال خدمتگزار و رعیت دولت علیه ایرانند، جماعتی باوی نیز در آن میانند که سه هزار خانوارند، سابقاً کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بروجردند و سالی سیزده هزار تومان به دیوان اعلی می دهند.

و چون بندر محمره آبادی تمام یافت و محل ورود اموال تجار گردید، در سال ۱۲۵۳هـ / ۱۸۳۷م که قطب السلاطین محمدشاه قاجار به جانب خراسان و هرات توجه فرموده بودند، علیرضاپاشا والی بغداد فرصتی یافته برای خرابی بندر محمره و تفرقه تجار و آبادانی بصره و سرفه

کار احتشادی کرده، در عین دوستی دولتین بدون اخبار به محمره تاخته به قتل و غارت رجال و امال خلایق پرداخته؛ زیرا که در بندر عشور از تجار نمی گرفتند و حاجی جابر عرب که از طرف دولت علیه ایران در آنجا حکومت داشت با متوطنین و ساکنین آنجا کمال حسن سلوک به ظهور می آورد، و در این مدافعه تاب ثبات نیاورده مغلوب شده روی برتافت؛ و پاشا مظفر و منصور بندر را غارت کرده جمعی را قتل و اسیر نموده، بعد از خرابی محمره به بغداد بازگشت.

در بیان حادثه محمره با سپاه انگلستان و واقعات آن سامان

از بدایع وقایع این ایام آنکه در بدو منازعه و مخاصمه دولتین ایران و انگلیس که به هر سرحدی و به هر ثغری لشکری تعیین یافت، و حادثه بندر بوشهر واقع گردید، مقرر بود که نواب احتشام السلطنه والی عربستان و لرستان و بروجرد و خوزستان با جماعتی از سپاهیان رکابی و سرهنگان افواج اواخر و اوائل و سواران طوایف و قبایل در سرحد عربستان و محمره به حفظ معابر و بنادر و ممالک و مسالک پردازند و جماعتی انبوه از هر گروه به متابعت نواب والا مأمور شدند.

از جمله دو فوج قدیم و جدید فراهانی به سرتیبی محمدحسن خان و سرهنگی محمدتقی خان، و دو فوج قدیم و جدید کزازی به سرتیبی علی نقی خان و سرهنگی ذوالفقارخان، و فوج بهادران به سرتیبی آقاجان خان و سرهنگی احمدخان، فوج سیلاخوری به سرهنگی رستم خان، فوج دلفان و سلسله به سرهنگی عباس قلی خان، فوج قدیم لرستان به سرهنگی برخ وردارخان، سواره شاهسون دویرن جمعی زین العابدین خان، سواری فیلی جمعی حیدرخان، شواره باجلان و بختیاری جمعی علی محمد میرزای سرتیپ، سواره ایروانی جمعی حاجی محمدبیک، سواره قبه جمعی عبدالحسین بیک، سواره شرائی جمعی

فرج‌الله‌خان، تفنگچیان عرب و بلوچ هشتصد نفر، جوادخان سرهنگ و سیدعلی طیب و میرزا فضل‌الله دامغانی و میرزا مهدی مهندس قاینی و سیدعلی اصغر و محمدرضاخان از معلمین مدرسه دارالفنون نیز مأمور بدان لشکر شدند.

با آنکه از جانب امنای دولت کارگزاران حضرت مکرر به پیام و نامه به هر یک از سرداران سپاه منصوره و سرحد داران ممالک محروسه نصیحت رفت که با وجود کشتیهای حربیه جماعت انگلیس از قبیل وسودلین و فرقت که هر یک محتمل یکصد و پنجاه عراده توپ بزرگ خواهند بود و گلوله‌های آن توپها از بیست من و سی من کرانتر است طریق دانش و حزم نیست که جنود ایران در کنار شطوط و بحار و سواحل و بنادر با آنان مقابله گزینند، اولی آنکه به مسافتی که گلوله توپ زوارق به لشکرگاه متواصل نشود اردو زنند، چه اگر آنکه از زورق بیرون آیند توپهای کران را حمل و نقل نتوانند و زیاده از توپهای خرد از قبیل شش پوند و نه پوند را جنبش دادن نیارند. و چون کار کارزار انگلیس از دریا به صحرا افتد کار بر سپاه ایران آسان گردد و طباع ابطال از مقابلت با آن رجال هراسان نشوند، و نیز در بنادر و سواحل قورخانه و غلات منبر نمایند و بدان کوشند که آن مردم دریائی‌وار از آب بیرون افتند تا در شست دمار و شباک هلاک گرفتار شوند.

مع‌هذا نواب احتشام‌الدوله از این نصایح غافل ماند، در این گفتار بر خلاف قرار و مدار امنای دولت رفتار گزید و از رعایت حزم بازماند و از قوانین رزم احتراز کرد، خاصه چون استماع کرد در ملک پاریس قرار معاهده و مصالحه دولت ایران و انگلیس نباتی یافته، پیش از آنکه این کار به انجام و عهدنامه امضا یابد و مبادله شود دل از معامله مقاتله بازگرفت و آسوده بنشست و دواب توپخانه و قورخانه را به چمنها و

چراخورها منتشر کرد و در کار محاربه با ارباب تجارب مشاوره را ننگ
شمرد و سخن آزمودگان نشنید، لشکر را به کنار بحر منزل داد و
سنگری چند دور از لشکر بستن فرمود و آن همه عراده های توپ را به
تفرقه در هر یک تقسیم کرد، پنجاه گام از این جانب آب که رود فرات
با آب شوشتر التقا کند در جهت غربی محمره دویست گام سه سنگر
بستن فرمود.

در سنگر اول آقا جان خان سرتیپ را با فوج بهادران جای داد، و سه
عراده توپ چهارده پوند و نه پوند بدو سپرد، و در سنگر دیگر
محمد مراد خان سرتیپ با فوج بیات و سه عراده توپ معین شده، و از
جانب شرقی قلعه به مسافت هزار گام نیز سنگری بر بست و
محمد حسن خان سرتیپ فراهانی را با نیمه فوج او و دو عراده توپ در
آن بنشانند، و محمد تقی خان سرهنگ را با نیمه فوج فراهان و یک عراده
توپ هم در آن طرف بگذاشت.

همچنین سه چهار سنگر بعیده برداخت، و عیسی خان سرتیپ
پسر حاجی جابر خان را با چهار صد کس از عرب و بلوچ و دو عراده
توپ در یکی از آنها جای داد، و بر خوردار خان سرهنگ را با فوج
امرائی، و موسی خان یاور فوج سیلاخوری را با سیصد تن سرباز و
رجب خان یاور را با چهار صد تن سرباز از فوج کزاز، و حاجی جابر خان
سردار محمره را با دویست سوار و پانصد پیاده عرب، و زین العابدین
خان را با صد سوار شاهسون دویرن در سنگرهای جزیره الخضر اقامت
فرمود، و ایشان نیز سه عراده توپ داشتند.

و خود احتشام الدوله در پشت قلعه محمره لنگرگاه کرد و سه عراده
توپ با خود بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا با هشتصد گام دور از آب
شط در پس نخلستان منزل گزید.

چون اندکی بگذشت نواب احتشام الدوله لختی باز پس برفت و در قفای سپاه ابراهیم میرزا اوتراق جست و قورخانه را که در قرب لشکر سزاوار بود در معسکر خود بداشت و قورخانه دیگر هم در نزد پسرش بود، و آذوقه و علوفه لشکر را میرزا ابوطالب وزیر که دو صد گام از آب دورتر بود با خود همی داشت، چندانکه سرداران سپاه و مهندسان لشکرگاه عرضه داشتند که قورخانه را در محلی که گلوله خمپاره و گلوله دشمن بدان فرا رسد دانا نگه ندارد، چه از قاروره آتشین اعدا به ناگاه قورخانه هبا گردد. و بدین قانون سنگر بستن آب به غربال پیمودن و باد به هاون سودن است اصلاً پذیرفته نگردید.

و هنگام آن شد که حاصل کار آشکار شود، به ناگاه یک فروند کشتی انگلیس که به کنار بصره به حمل آذوقه آمد شدن در رسید، و نواب والا آن را کشتی تجاری می‌پنداشت یک روز چند تن از آن کشتی به کنار آمده به امعان نظر از نزدیک و دور از محل سنگر و عدت لشکر و مکان قورخانه مفصلاً آگاه شده بازگشته لنگر افکندند و زوارق و سفاین دیگر به تواتر برسیدند و چهل و چهار کشتی به شمار در آمد که دو کشتی ایشان را به هر طرفی چهارده توپ بود و چهل و کشتی هر یک بیست توپ زیاده نداشتند. اول خبر وصول کشتیهای انگلیس انتشار یافت، فرستاده نواب والا به تحقیق و تشخیص زوارق رفت و هیچده کشتی بشمرده، از بیم آنکه کشتی ها زودتر از وی به محمره درآیند به تعجیل بازآمد.

روز سه شنبه بیست و هفتم رجب آن سفاین هنگام چاشتگاه به ملتقای رود فرات و شوشتر که بدایت شط العرب به تواتر در رسیدند و اهالی کشتی بخار به دوهزار گام مسافت لنگر در آب افکندند. روز چهارشنبه هنگام غروب آفتاب دوازده توپ به جانب جزیره الخضرا (جزیره خضر) به سرباز و سواری که تردد می کردند بگشودند، و در میان رود

بر پشته‌ای از خاک بصره که به جزیره سلمان بن غضبان معروف است گروهی را پیاده کرده سنگری بر بستند. و دو خمپاره در آن نهادند و از آنجا به سنگر ایرانیان گلوله فرو افکندند.

روز پنج شنبه بیست و نهم رجب قبل از طلوع آفتاب بنیاد مبارزت نهادند و از آن سنگر گلوله خمپاره همی افشانند و از این جانب گلوله هیچ سنگر به سنگر آنان نمی‌رسید، اما از سنگر آقا جان خان بگشودن توپ جنگ مبادرت رفت تا یک ساعت از روز برآم د، ناگاه گلوله خمپاره به سنگر آقا جان افتاده پاره گشت، و از صد بهره افزون به اطراف پراکنده شد. پاره‌ای از آن گلوله بر پهلوی چپ آقا جان خان آمده قلب او را منقلب و پیکر او را مجروح ساخت، و او در غلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم تأکید همی کرد.

بالاخره او را از میان میدان جنگ به کناری بردند و دو روزی بود و آخر در گذشت.

پس دو کشتی دیگر به مسافت دویست گام به فوج بهادران روی در روی کردند و دهان خمپاره‌ها را به خمیازه آتشین بگشادند و از دنبال آن دو کشتی دو زورق آتشی در رسیدند و بر توالی نیز نزدیک آمدند تا هشت کشتی به تعاقب یکدیگر در رسیده و در پهلوی یکدیگر صف بر زدند و به یکباره به جنگ درآمدند و مانند ابر بهاری به ژاله باری اقدام جستند، و از سنگر بهادران و بیات نیز به گلوله توپ مدافعه همی کردند تا سنگر بهادران منعدم و منهدم گردید، و چند تن از توپچی و سرباز جراحت یافتند و بیافتادند.

در این هنگام نواب احتشام‌الدوله در سنگر محمدحسین خان فراهانی جای کرده بود و علی نقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حضور داشت، نواب‌والا او را با فوج او به سنگر بهادران مأمور کرد و او برفت، ولی چون به سنگر محمدمرادخان رسید خود متوقف بماند، و

خدادادخان برادرش که یاور بود با فوج به سنگر بهادران مأمور داشت، و سربازان او نیمی پراکنده شدند و نیمی به سنگر بهادران رسیدند اما از اینان کاری برنجامد، چه سنگر بهادران خراب شده بود و فوج از کار باز مانده و با تفنگ جنگ همی کردند.

محمدمرادخان چون جماعتی را از فوج بیات نزدیک سنگر بهادران در پس دیواری سست و پست بازداشته بود فرمان داد که از هر دسته بیست تن با صاحب منصب در آنجا مانده دیگران به سنگر در آیند . و دیگران را از پس این سنگر جداگانه جای داد. در این وقت از سنگر جزیره الخضرا که معدودی مردم بلوچ در آن اقامت داشتند معصوم سلطان گاهی توپی می افکند و از سنگر محمدحسن خان یک توپ به کشتیها گشاده می شد. علی نقی خان و محمدمرادخان چون کار را نه بر مراد دیدند کس به نواب والا فرستاده توپ و توپچی و قورخانه به مدد بخواستند. نواب والا فرمود که اکنون اعداد امداد نتوان کرد، چه بنیاد سنگرها برکنده و تعداد جمعها پراکنده است، و همانا کار از این حکایتها در گذشته است.

در این هنگامه سپاهیان انگلیس برای آتش زدن قورخانه سپاه ایر ان قاروره‌های آتشین به میان سنگرهای اهالی ایران زمین همی افکند، و بدین تدبیر و تعبیه، قورخانه سنگر بهادران را چون خرمنی خس و خاشاک بدان آتش شعله‌ناک آتش درزدند و فرو سوختند . و میرزا فضل الله بن میرزا محمدحسین خان دامغانی یاور توپخانه که از متعلمین توپخانه مدرسه دارالفنون و به حکم اقدس همایون به خدمت آن ارد و مأمور بود به واسطه شباب به عرایض او تن در نداده، و در میانه سنگر بهادران و سنگر محمدمرادخان خمپاره همی افکند. در این وقت پاره ای از گلوله خمپاره اعدا پای او را مجروح کرد و محمد مرادخان او را به

کناری فرستادو معالجه یافت تا جان از آن نیران سوزان بدر برد و به سلامت به موطن و مسکن رسید.

و همین وقت نواب احتشام الدوله خانلرمیرزا چون ملتفت شد دید که گلوله توپ و خمپاره انگلیس از سر لشکرگاه بدان سوی تر همی رود، و دیگر ملاحظه کرد که برخی از زوارق انگلیس قدری دور از لشکرگاه به کنار آمده و عساکر خود را با توپ و سوار پیاده کرده اند، در این هنگام نیک بهراسید و بس پریشان خاطر شد که مبادا سوار و پیاده انگلیس که از زورق فرود آمده اند در قفای لشکریان ایران درآیند و آنان را محصور نمایند، پس حکم داد که سربازان از سنگرها بیرون شوند. سرکردگان ناچار از سنگر به در آمدند و نزدیک نواب والا رفتند.

مجملاً یک ساعت قبل از طلوع آفتاب تا چند ساعت در میان دو لشکر از بحر و بر محاربه قایم بود و به ضرب گلوله آتشبار جمعی از خشک و تر بسوختند. گویند چهارصد و هشتاد تن از سرباز انگلیس کشته شد و چهار کشتی ایشان از ضرب گلوله توپ شکسته آمد و سه فروند آن را مهار کرده ببردند و یکی را که اثر در نام داشت نتوانستند برد، بعد از محاربه ببردند. و در مدت توقف محمره کشتیها را مرمت کردند، و چون چند ساعت به محاربه اشتغال داشتند، قدری متوقف شدند که از جائی دیگر سر بیرون کنند. اما چون خبر تفرقه و آشفتگی سپاه ایران شنیدند دیگر باره به جنگ آمدند. و از فوج بهادران و مخبران بیات زرندی هشتاد و پنج نفر در این محاربه به قتل رسید و زوارق انگلیس چهل و چهار فروند بود و دو کشتی از آن جمله هریک از طرفی چهارده توپ داشت و سار کشتیها هریک بیست توپ.

علی الجملة قرار نواب احتشام الدوله با صاحب منصبان افواج ایران بر آن شد که نیم فرسنگ از کنار آب بازپس روند، آنگاه اردو زدند و علوفه و آذوقه و قورخانه با خود حمل و نقل نمایند، ولی چون اسب و استر

صاحب‌منصبان را به مراتع بعیده برده بودند، این معنی صورت نیافت، چند عراده توپ و هزار خروار غله برجای بماند و هرکس را ممکن بود قریب به غروب حرکت کرده یک فرسنگ راه طی نمودند و به کنار نخلستانی رسیدند. چون در آنجا آذوقه و علوفه نداشتند سه فرسنگ دیگر ره بریدند، در کنار شط‌جای کردند و در آنجا نیز به سبوع آمدند . یک روز در آنجا بماندند. روز دوشنبه سیم(سوم) شعبان به اهواز رفتند و در این جانب برابر اهواز توقف نمودند.

ناسخ التواریخ:

قصه خرابی محمره بدست علیرضاپاشا وزیر بغداد

و هم درین سال [۱۲۵۴هـ] علیرضاپاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود به خس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت، از بهر آنکه در شهر محمره عوانان حاکم و عشاران با مجتازان و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجار بیشتر حمل خود را به محمره فرود می آوردند و از وجه عشاری بصره کاسته می شد. و این معنی در خاطر علیرضاپاشا ثقیلی می افکند و انتهاز فرصت می برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده، ناگاه بر سر محمره تاختن آورد.

حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند، چون این بشنیدند به قصد مدافعه بیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید، جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتند. لشکر دولت عثمانی بی مانعی و دافعی به شهر در رفته و مردان و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از خانه ها و بازارها مأخوذ داشتند و به سوی بغداد کوچ کردند.

چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد، نخستین بفرمود تا کتابی به کارداران دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که این وقت سفیرکبیر و مقیم اسلامبول بود، منشور فرستاد که اگو کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضاپاشا را بدین جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را فتوری بادید نخواهد شد؛ و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمره را باز خواهیم داد.

چون این منشور به اسلامبول رفت میرزاجعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته، چند کُرت با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد. ایشان چون در جواب بیچاره ماندند، به اغلوطه انداختند و گفتند محمره خود از اراضی دولت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می شود. چون مدتی از زمان سر به طغیان و عصیان برآوردند، کیفر عمل ایشان فرض افتاد و با شریعت سلطنت آن جماعت را کیفر کردیم. شما را چه افتاده که بر سر رعیت ما طریق حمیت گرفته‌اید و از در منازعت بیرون شده‌اید، این سخن وقتی توانید کرد که محمره در شمار اراضی ایران باشد.

چون سخن بدین جا رسید، وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش شدند و میرزا جعفرخان سجلی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد، ناچار دم فرو بست و سلطان محمود پادشاه آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شده و کپیتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را به کارداران محمدعلی پاشا سپرد. این هنگام میرزاجعفرخان سخن درانداخت که اولیای دولت ایران مرا ۴ ماهه به دارالخلافه طلب داشته اند و برنشست و شتابزده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود. حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای محمره، شهر بغداد را مفتوح سازد و به مکافات عمل عمال روم را بپردازد. به دست‌آویز سفر اصفهان به تجهیز لشکر پرداخت. اما از آن سوی چون میرزاجعفرخان سفر ایران کرد، امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد و از این معنی سخت بترسیدند و صارم افندی را به سفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند؛ و سلطان مجیدخان بدو خطی داد که معادل ۳۰۰۰۰۰

تومان زیان محمره را بر ذمت نهاد و این امر را به مسالمت و مصالحت به پای برد.

چون صارم افندی وارد دارالخلافه گشت، حاجی میرزا آقاسی او را واقعی نهاد و از برای زیان محمره ۵ کرور زر مسکوک همی طلب کرد. صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته، رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمره به تأخیر افتاد. (صص ۷۰۱-۷۰۳)

هم درین وقت قنبرعلی خان مافی بر حسب فرمان به رسالت بغداد مأمور گشت تا علیرضاپاشا را بیگانهانند که تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش (ص ۷۳۲)

هم درین وقت قنبرعلی خان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضاپاشا، عبدالرزاق افندی کلیدار روضه کاظمین علیهما السلام به درگاه آمده اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمره را بر ذمت نهاد. (ص ۷۵۶)

معمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگزاری خوزستان به مولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که به فتنه بصریان خراب بود حکم به تعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمدعلی حمصی را به سفارت بصره نزد متسلم فرستاد پیام داد که محمره یا بدست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون محمره خراب می شود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که به اراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را بازجوید. (ص ۷۶۸)

صورت عهدنامه‌ای که میرزا تقی خان امیرنظام میان دولتین ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد

غرض از ترقیم و نگارش این کلمات خجسته دلالت آنکه از مدتی به این طرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنیّه و دولت دوران علیّه ابدالروم با دولت علیّه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث وقوع یاقته بود، بر مقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعه اسلامیّه که میان دولتین علیتین در کار و افطار سلیمه که طرفین علیتین بدان متّصف می‌باشند. بالسویه این گونه مواد نزاعیه را بر وجهه موافق و مناسب فخامت شأن دولتین علیتین به تجدید تأکید بنیان صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده، برای تنظیم و مذاکره و مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بر حسب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت، مملکت مدار ملک گیر، آرایش تاج و سریر، جمال الاسلام و المسلمین، جلال الدنیا و الدین، غیاث الحق و الیقین، قهرمان الماء و الطین، ظل الله الممدود فی الارضین، حافظ حوزه مسلمانی، داور جمشید جاه داراب دستگاه، انجم سپاه اسلام پناه، زینت بخش تخت کیان، افتخار ملوک جهان، خدیو دریا دل کامران، شاهنشاه ممالک ایران، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان محمد شاه قاجار - ادام الله تعالی ایام سلطنه فی فلک الاجلال و زین فلک قدرته بمصرایح - کواکب الاقبال، بنده درگاه آسمان جاه میرزا تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرتیپی و حمایل افتخار خاص سبز است به وکالت مخصوص و مباحی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت، شمس فلک تاجداری، بدر افق شهریاری ، پادشاه اسلام پناه، سلطان البرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین

الشریفین، ذوالشوک و الشهامه، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان عبدالمجید خان، جناب مجدت ماب، عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی که از اعظام رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص به آن رتبه است مرخص و تعیین شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامه های مبارکه انعقاد معاهده میمونه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقد در ارزنة الروم مبادله می شود: فقره اول - دولتین علیتین اسلام قرار می دهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می کردند کلاً ترک کنند ولیکن با این قرار به مقاولات تسویه مطلوبات مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نیاید.

فقره دویم - دولت ایران تعهد می کند که جمیع اراضی بسیط ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد می کند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند به دولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد می کند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده، به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانی نیز قویاً تعهد می کند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاهها و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است به ملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهد داشت که کشتی های ایران به آزادی تمام از محلی که به بحر منصب می شود تا موضوع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقره سیم -طرفین معاهدتین تعهد می کنند که با این معاهده حاضره سایر ادعایشان را در حق اراضی ترک کرده، از دو جانب بلا تأخیر مهندسین و مأمورین را تعیین نموده تا اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نمایند.

فقره چهارم -طرفین قرارداده اند که خساراتی که بعد از قبول اختطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یک هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده به طرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آنها از روی عدالت فصل و احقاق بشود از دو جانب بلا تأخیر مأمورینی را تعیین نمایند.

فقره پنجم -دولت عثمانی وعده می کند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده، غیبت آنها را از محل مذکوره و مراده مخفیة آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد می شود که سایر فراری ها به موجب معاهده سابقه ارزنة الروم عموماً رد بشوند. فقره ششم -تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه و جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً به وجهی که در عهدنامه منعقدہ ارزنة الروم در سنه یک هزار و دویست و سی و هشت در ماده ششم که دایر به تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود.

فقره هفتم -دولت عثمانی وعده می کند که به موجب عهدنامه های سابقه امتیازاتی که لازم باشد در حق زوار ایرانی اجری دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند به کمال امنیت محلهای مبارکه ای که در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می کنند که مواد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیما بین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین وسایل را

استحصال نماید تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه به جمیع امتیازات نایل می باشند، سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بی حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه به جمیع محل های ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود، بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول می نماید و وعده می کند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری می شود در حق آنها نیز جاری شود، و نیز دولت ایران تعهد می کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد و بپایند نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد می کنند معامله متقابله را کاملاً اجری دارند.

فقره هشتم - دولتین علیتین اسلام تعهد می کنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سر حد می باشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و به همین خصوص در محل های مناسب عسکر اقامت خواهند داد. دولتین تعهد می کنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد برآیند و نیز دولتین قرار داده اند عشایری که متنازع فیه می باشند و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائماً اقامت خواهند کرد یکدفعه به اراده خودشان حواله بشود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبراً به اراضی دولت مبنوعه آنها داخل شوند.

فقره نهم - جمع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصاً معاهده [ای] که در سنه یک و هزار و دویست و سی و هشت در ارزنه الروم منعقد شده که بخصوصه با این معاهده حاضره الغا و تغییر داده نشده، مثل اینکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد، کافه احکام و قوت آن ابقا شده و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامه های آن مبادله خواهد شد . و کان ذالک التحریر و فی یوم السادس عشر من شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و سه هجری در دارالخلافه طهران صورت انطباع پذیرفت. (صص ۸۹۴-۸۹۰)

همانا چون میرزا تقی خان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگزاران دولت حیلتی اندیشیدند و محمره را که از اراضی ایران است با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت عثمانیه محمره و لنگرگاه و حفار و جزیره الخضر را ملکیه به دولت ایران واگذار می نمایند . میرزا تقی خان که از این معنی غافل بود، دلشاد می داشت که این اراضی جزو مملکت ایران شد و دیگر کارکنان دولت روم را در ملکیت محمره اغلوطه نخواهد رفت و وکیل دوم روم خوشدل بود که پادشاه ایران از پس در تخریب محمره و اموالی که از آنجا به غارت رفته نتواند سخن کرد.

چون مکلائی اربعه چنانچه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دارالخلافه طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت، هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بهره کافی نبود و هم از بهر آنکه آن خطائی که نخست او را در کار محمره افتاد پوشیده دارد در مجلس عامه سخن درافکند و آغاز فخر و مباهات نمود که اینک

معادل ۱ کرور تومان ملک از دولت عثمانیه مأخوذ داشته ام و از پادشاه منشور گرفت و به حدود فرستاد و فرمان کرد که در محمره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظم را از طرف نجد و جبل خواهم کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر به حراست باز خواهم داشت و همه ساله امیر حاج از ایران برخوادم گماشت تا ایرانیان را به مکه کوچ دهد و مولی فرج الله را فرمانگزار خوزستان کرد و از این گونه سخنان با او القا نمود.

کارداران دولت عثمانیه گفتند که بعضی از فصول عهدنامه در لباس ابهام است به استحضار وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح آن ابهامات به چند فقره نگاریافته. این توضیحات در ضمن چند سؤال و جواب بدین گونه است:

سؤال اول: رجال دولت عثمانی به موجب شرط فقره قرارنامه تصور می کنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه و همچنین جزیره الخضر به ایران، به این ترتیب نمی تواند احاطه کند، نه اراضی دولت عثمانی را که بیرون از شهر محمره است نه سایر بنادر دولت عثمانی را که واقع است در آنجاها.

جواب سفیران دولت روس و انگلیس: مأمورین دولتین واسطه می گویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده در محاذی شهر در مرداب حفار، لهذا المراتب ممکن نیست نتیجه معنی دیگر بدهد. مأمورین واسطه علاوه بر آن قبول می کنند رأی رجال دولت عثمانی را که واگذار کردن محلی را که در آن سؤال کرده بودند شهر و بندر لنگرگاه محمره و جزیره الخضر است و بابعالی ترک نکرده است در این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد.

سؤال دوم: دولت عثمانی سؤال می کند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها می توانند سکنی داشته باشند، نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در این حالت می تواند ایران آن خاک عثمانی را متصرف شود و به آنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود.

جواب سفیران: مأمورین دولت ایران هیچ بهانه نمی تواند بدست بیاورد، مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق به دولت عثمانی است اگر چه عشائر آن نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق به عثمانی دارد سکنی کرده باشند. (صص ۹۰۱-۸۹۹)

ذکر مقاتله شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره

از آن روز که میان دولت ایران و انگریز (انگلیس) کار به ستیز و آویز افتاد، من بنده نگارنده (لسان الدوله سپهر) نیز کره بعد کره حاضر بوده ام و دیده ام و شنیده ام که جناب اشرف صدر اعظم با سرداران لشکر و سرحداران کشور رقم کرده و هر که از ایشان حاضر بوده اند، فرموده که:

با لشکر انگلیس در ساحل بحر و فرضه بحیره و کنار رود بارها رزم مدهید چه ایشان را کشتیهای جنگی مانند وسودلین و کشتی فرقت و دیگر کشتیها فراوان است که هر کشتی حمل ۱۵۰ توپ تواند داد و گلوله توپ ایشان ۲۰ من و ۳۰ من به میزان می رود و این توپها را جز به دستیاری کشتی سیر نمی توان داد و اگر از کشتی بیرون شتابند بر زیادت از توپ ۴ پوند و ۶ پوند و ۹ پوند نتوانند با خود برد و در مسالک

اراضی چندان اسب نتوانند به دست کرد که عراده های توپ یک فروند کشتی را عبور دهند.

لاجرم آن وقت که در بحر ۱۰۰۰ توپ رزم آغازند چون آهنگ خستگی کنند افزون از ۲۰ و ۳۰ توپ نخواهند داشت و ما رقلص زورق و غواص دریا نیستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم. لاجرم جان و سر بر سر حفظ هیچ بندر به باد مهید و ادات حرب و ضرب و قورخانه و توپخانه و غلات و حبوبات در هیچ بندر انباشته ندارید؛ زیرا که ۲۰۰ فرسنگ حدود ایران به آب دریا منتهی شود و در تمامت این مسافت کشتی تواند به ساحل رسید.

ما را چه افتاده که سپاه را به حراست ۲۰۰ فرسنگ راه به لب دریا بگماریم و سینه ایشان را هدف گلوله توپ ۶۶ پوند بداریم. بر شما واجب است که یک منزل از این سوی آب اوتراق کنید و از درنگ و شتاب کشتی انگلیس در آب قرین غلق و اضطراب نشوید. هرگاه از ساحل بحر بدین سوی سفر کنند و از کنار آب دور افتند چون شیران جنگی بر ایشان بتازید و رزم آغازید.

لکن خانلرمیرزای احتشام الدوله را در امثال امر جناب اشرف صدراعظم غفلتی رفت و دولت ایران را زیانی آورد. نخستین چون اصغا نمود که سفرای ایران و انگلیس در شهر پاریس اعداد کار معاهده و مصالحه می کنند این خبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد روز میدان غوری به سزا نفرمود و هیچ نیندیشید که این عهدنامه تا به امضای کارداران دولتین توثیق نیافته و تبدیل نشده ممکن است که لشکر انگلیس حیلتی کند و در تسخیر محمره غفلت ایرانیان وسیلتی دادند.

و از آن پس که دانست لشکر انگلیس این وقت را مغتم داشته اند و دانسته اند که خبر مصالحت، لشکر ایران را از کار مناطحت باز داشته و تصمیم عزم داده اند که شکست برازجان را به تسخیر محمره جبر کنند، پند و اندرز صدراعظم را از خاطر بزود و بی آنکه مردان مجرب را به مشاوره طلب کرد یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصغا فرماید

لشکر را جنبش داد و در کنار بحر تا بدانجا که پیشانی کشتی انگلیس تواند سر به ساحل نهند، میدان محاربت راست کرد و سنگری چند دور از هم بیست که چنانکه مردم این سنگر را بدان سنگر راه آمدن و شدن صعب می نمود و عراده های توپ را به تفاریق در سنگرها جای داد، چنانکه هیچ یک پشتوان آن دیگر نتوانست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه ارزان برآید و کار صعب نیفتد به مراتب بعیده گسیل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار به هزیمت رود بنه و آغروق به دست دشمن به غنیمت رود.

بالجمله بفرمود ۵۰ گام از این سوی آب آنجا که رود فرات (شط العرب) با شط شوشتر (کارون) پیوسته شود و در جانب غربی محمره به مسافت ۲۰۰ گام دو سنگر بستند.

در سنگر نخستین آقاخان خان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و سه عراده توپ ۱۴ پوند منصوب داشت. و در سنگر دیگر محمد مرادخان سرتیپ با فوج بیات و ۳ عراده توپ نشیمن جست. و محمد تقی خان سرهنگ با یک عراده توپ نزدیک بدان سنگر اقامت کرد. و از جانب مشرق قلعه به مسافت ۱۰۰۰ گام نیز یک سنگر بست و محمد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و ۲ عراده توپ فرود شد و در جزیره الحضره نیز چند سنگر دور از یکدیگر برداختند، عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابر خان با ۴۰۰ تن از مردم بلوچ و عرب و ۲ عراده توپ در سنگر جای کرد. و در سنگر دیگر برخوردارخان سرهنگ با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج سیلاخوری با ۳۰۰ تن سرباز ساخته جنگ نشست و برخوردارخان تا پایان مجادلت قانون مجادلت از دست نگذاشت و به فروست و شجاعت نامبردار گشت. و همچنان رجب خان یاور با ۴۰۰ تن سرباز فوج قدیم کزاز بدو پیوست و حاجی جابر خان سرحدار محمره با ۲۰۰ سوار و ۵۰۰ تن

پیاده عرب نیز سنگری گرفت. و دیگر زین العابدین خان شاهسون که مردی دلیر و رزم دیده است با ۱۰۰ سوار شاهسون دویرن در جزیرهٔ الخضرای جای داشت و این گروه را ۳ عراده توپ بود. اما احتشام‌الدوله خویشتن در پشت قلعه محمره لشکرگاه کرد و ۳ عراده توپ نزد خویش بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا ۸۰۰ گام دور از آب شط در پشت نخلستان اوتراق نمود. و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی بازپس شد و ۱۰۰۰ گام از قفای ابراهیم میرزا اوتراق کرد و قورخانه‌ای که به کار لشکر می‌رفت در معسکر خویش نهاد و قورخانه دیگر نیز نزد ابراهیم میرزا بود و علوفه لشکر را ۲۰۰ گام دور از آب، میرزا ابوطالب وزیر شاهزاده با خود می‌داشت. اگر چه در این هندسه قورخانه را از قاروره آتشین دشمن بیم زیان بود، اما کس را اندیشه آن نرفت. این وقت یک کشتی انگلیس تا کنار بصره برای حمل آذوقه آمد شدن داشت و شاهزاده کشتی تجاری می‌پنداشت یک روز چند تن از آن کشتی به کنار آمده از دور و نزدیک سنگر و لشکر و قورخانه را نظاره نموده مراجعت کردند و از پشت و روی کار آگهی یافتند.

بالجمله چون خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد، احتشام‌الدوله یک تن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدت و عُدت ایشان باز آرد. دیده‌بان او از کنار شط‌العرب لختی راه پیمود تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و ۱۸ کشتی به شمار کرد، از بیم آنکه کشتیها قبل از او به محمره درآیند، دیگر توقف نکرده خبر باز آورد. و احتشام‌الدوله به اعدادکار پرداخت و کشتیها روز سه شنبه بیست و هفتم رجب هنگام چاشتگاه در ملتقای آن دو رود عظیم که بدایت شط‌العرب است از پی هم برسید چندانکه ۴۴ کشتی شمرده شد و دو کشتی

ایشان را هر یک ۱۴ توپ بود و ۴۲ کشتی دیگر هر یک ۲۰ توپ منصوب داشت و اهالی کشتی به مسافت ۴۰۰ گام لنگر در آب افکندند.

بالجمله روز چهارشنبه هنگام فرو شدن آفتاب ۱۲ توپ به جانب جزیره الخضرا بگشودند و در پشته‌ای که از خاک بصره شمرده می‌شود در جزیره سلیمان بن غضبان گروهی را از کشتی پیاده کرد، سرگیری بر آوردند و دو خمپاره [خمپاره] نصب دادند و از آنجا تا سنگر ایرانیان ۱۰۰۰ گام مسافت داشت. روز پنج‌شنبه قبل از سر بر زدن آفتاب ساز مقاتلت طراز دادند و از آن سنگر گلوله خمپاره می‌بگشودند و چون گلوله هیچ سنگر بدان رسنده نبود و از سنگر آقاجان خان به گشادن توپ جنگ را پذیره بودند.

این بود تا یک ساعت از دیدار شدن آفتاب سپری شد، ناگاه گلوله خمپاره در میان سنگر آقاجان خان بتراکید و از ۱۰۰ بخش افزون شد و پاره‌ای از آن به پهلوی چپ آقاجان خان آمده بغلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم وصیت کرد و او را از میدان جنگ به کناری بردند و پس از دو روز به عز شهادت پیوست. و دو کشتی دیگر به مسافت ۲۰۰ گام با سنگر فوج بهادران روی در روی درآمد و دهان خمپاره گشاده داشت و از قفای آن دو کشتی بخار دیگر برسید و همچنان تا ۸ کشتی به پشتوانی یکدیگر رده شدند.

بالجمله تمام کشتیها به جنگ درآمدند و گلوله نوپ و خمپاره بباریدند. و از سنگر بهادران، مردان جنگی از در مدافعت برخاستند و با گلوله توپ جنگ آراستند. عبدالله سلطان گروسی و اسماعیل خان بیک و کیل بهارلو و صمد بیک و کیل افشار نیکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن کشتی را که از در نام بود با گلوله توپ نلّمه کردند، چنانچه از کار افتاد.

بالجمله پای سخت کردند تا ثقبهای سنگر و جاهای گلوله توپ امحا و انهدام یافت و چند تن از توپچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد . در این وقت احتشام‌الدوله در سنگر محمدحسن خان سرتیپ جای داشت و علی‌نقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حاضر بود، شاهزاده بفرمود تا با فوج به سنگر بهادران شود و مردم آن سنگر را مددی دهد.

علینقی خان راه برگرفت، لکن دلی پر باک و بیم داشت و بر جان خویش هراسناک بود، از این روی چون به سنگر محمدمیرادخان رسید خویشتن متوقف شد و خدادادخان برادرش را با فوج مهندس به سنگر بهادران مأمور داشت. سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی به سنگر بهادران رسیدند. لکن این قلیل مردم به کاری نبود . سنگر بهادران از پای برفت و سربازان دست از جنگ بازداشتند، چه گلوله تفنگ در این حربگاه به کشتی دشمن رسیده نبود و اگر رسیدی گزنده نبود.

و هم در این وقت میرزا ابوطالب حسینقلی خان را با تفنگچی بختیاری جنبش داده به سنگر محمدمیرادخان آمد، باشد که مددی دهد . و محمدمیرادخان چون جماعتی از فوج بیات را نزدیک به سنگر به ادران، از پس دیواری که نیک استواری نداشت بازداشته بود، این وقت فرمان کرد که از هر دسته ۲۰ تن صلح‌منصب در آنجا اقامت جسته دیگران به سنگر درآیند و پای اصطبار استوار داشت، چنانکه یک تن از سربازان خویش را نگران شد که در فرود سنگر از بیم گلوله خصم سرخویش فرو گرفت او را بخواند و گفت همانا ندانسته‌ای که تا اجل کس را فراز نشود مرگ را بدو دسترس نباشد، من امروز این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی دراز بر فراز سنگر راست بایستاد و بسیار گلوله ببارید و آسیب بدو نرسید، آن‌گاه از فراز سنگرش به زیر آورد و گفت اکنون در فرود سنگر ایمن بباش و خمیده کار مکن.

و در آن سنگر میرزارضای نایب خرقانی و محمدحسن بیگ خرقانی
جلادتی به کمال ظاهر ساختند و شهسوار بیگ در کار هزیمت سبک -
خیز گشت و از بهر حمل توپ و حمله در دار و کوب گرانی نمود.
بالجمله این وقت در سنگر جزیره الخضرا که م عدودی از مردم بلوچ
در آنجا اقامت داشت، معصوم سلطان توپچی با اینکه سنگر او هدف
گلوله توپ و خمپاره بود فتوری در ارکان جلادت او راه نکرد و تا آن -
گاه که بساط منازل نور دیده شد توپ او گشاده می گشت . رضاقلی -
بیگ خمسه که وکیل توپخانه بود نیز جلادتی به سزا نمود و از سنگر
محمدحسن خان نیز یک توپ به کشتیها گشاده می گشت. علینقی خان و
محمدمرادخان چون سرباز را پراکنده دیدند کس به شاهزاده فرستاده
توپ و توپچی و قورخانه توپ به مدد طلبیدند.
احتشامالدوله گفت لشکر پراکنده است و کار از دست بیرون شده،
اعداد این کار نتوانم کرد و از مردم انگلیس از بهر آتش زدن قورخانه
قاروره آتشین به میان لشکرگاه همی آمد؛ و بدین تعیبه در قورخانه
سنگر بهادران و قورخانه خمپاره، آتش در افتاد و نابود ساخت .
میرافضل الله که در میان سنگر بهادران و سنگر محمدمرادخان متردد
بود، پاره ای از گلوله خمپاره پای او را جراحت کرد و محمدمرادخان او
را به کناری فرستاد؛ اما از آن زحمت جان به سلامت برد.
از جانب دیگر در سنگر ابراهیم میرزا و فوج کزازی پشت با جنگ
کرده، شکسته شدند و او یوزباشی عبدالحسین قبه ای را به نزدیک
احتشامالدوله فرستاده این خبر باز داد وانهی داشت که لشکر انگلیس
بی گمان از بحر بیرون شده ، سنگر ما را حصار خواهد داد . شاهزاده
دیگر سودی در حفظ سنگر محمدحسن خان ندانست، او را گفت از
سنگر بیرون شده با توپخانه و سرباز لحتی دورتر از میدان گلوله توپ
و خمپاره برصف باش؛ لکن سرباز چون از سنگر سر بدر کرد، پراکنده

گشت. این وقت میرزا ابوطالب به محمره آمد و لشکری را که در جزیره الخضرا بود حکم فرستاد تا آمده به شاهزاده پیوسته شوند. مع القصه یک ساعت قبل از طلوع آفتاب تا ۵ ساعت بازار مقاتلت و منازعت روائی داشت، ۴ کشتی انگلیس نیز شکسته شد. ۳ کشتی را با طنابها استوار بستند و به قوت کشتیهای دیگر از محل آفت به کنار کشیدند، لکن کشتی اژدر چنان از کار شد که کشیدن نتوانستند. بعد را لختی بازپس بردند و بدان سر شدند که تدبیر دیگر اندیشیدند. این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دلیرانه دیگر باره به جنگ درآمدند و تا یک ساعت بعد از زوال آفتاب نیران جدال و قتال اشتعال داشت، لژ فوج بهادران ۲۲ تن مقتول گشت و از افواج کزازی و مخبران و بیات زرنند ۵۷ تن به خاک افتاد و از لشکر انگلیس نیز بسیار کس هلاک شد؛ لکن چون قشون چریک پراکنده شدند پند و اندرز جناب اشرف صدراعظم معاینه شد و مکشوف افتاد که در کنار بحر با مردم انگلیس رزم دادن از خرد بیگانه افتادن است. چون شاهزاده نیک نگریست که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه از آن سوی تر همی رود و از طرف دیگر نظاره کرد که بعضی از کشتیهای انگلیسی لختی دور از لشکرگاه به کنار آمد و لشکر خود را پیاده کرد و سپاه را با توپ و قورخانه به ساحل کشید. سخت هراسناک شد که مبادا جماعتی از سواره و پیاده از کشتیها بیرون شده، از قفای لشکریان درآیند و لشکر اسلام را حصار دهند، پس حکم داد که سربازان از سنگرها بیرون شوند. سرکردگان ناچار سنگرها را پرداخته کردند و به نزدیک شاه زاده آمدند. بعد از گفت و شنود فراوان سخن بر این نهادند که نیم فرسنگ از کنار آب واپس شوند و اتراق کنند و علف و آذوقه و قورخانه نیز با خود حمل کنند، لکن چون اسب و استر صاحبان مناصب و سربازان دور از

لشکرگاه بود کس به حمل بنه و آغروق و برگرفتن آذوقه دست نیافت ،
با اینکه شاهزاده و وزیر او را اسب و استر به جای بود، ستر زیرین
سراپرده احتشام الدوله به جای ماند . در این وقت رستم بیگ یاور
توپخانه، به نزدیک احتشام الدوله برای حمل توپخانه اسب همی -
خواست و دسترس نبود.

بالجمله لشکر جنبش کرد و ۳ ساعت از آن پیش که آفتاب سر در کشد
راه برگرفتند و یک فرسنگ طی طریق کرده به کنار نخلستان رسیدند و
انجمن شدند و سخن بر این نهادند که شب را در کنار نخلستان بامداد
کنند. چون علف و آذوقه بدست نبود نیمه شب از آنجا کوچ دادند و ۳
فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شط جای گرفتند و از آنجا واپس
ماندگان را فراهم کرده، روز جمعه به نخلستان سبعه رسیدند و روز
شنبه را هم در آنجا اقامت داشتند. یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را
به نظام کرد و به جانب اهواز در تک و تاز آمد و روز دیگر در اهواز از
آن سوی آب او تراق نمود. (صص ۱۴۲۵-۱۴۱۹)

منابع کتاب

- ۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن صنیع الدوله، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی،
- ۲- امام شوشتری، محمدعلی، تاریخ جغرافیای خوزستان، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۱
- ۳- امیری، مهرباب، ده سفرنامه، یا سیری در سفرنامه های جهانگردان خارجی راجع به ایران، انتشارات وحید، ۱۳۶۹
- ۴- بارتولد، ویلهلم، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، چاپخانه اتحادیه ایران، ۱۳۰۸
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۳
- ۶- سایکس، سر پرسی، سفرنامه سر پرسی سایکی یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۶
- ۷- سیادت، موسی، تاریخ جغرافیائی عرب خوزستان، نشر آذران، ۱۳۷۳
- ۸- صداوی، علیرضا، تلویخ بنی کعب و ماجرای شیخ خزعل، مؤسسه فرهنگي انتشاراتی آفرینه، ۱۳۷۹
- ۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵
- ۱۰- طرفی، حمید، بنی کعب و جنگ آلبوناصر با انگلیس و عثمانی، نشر نیلوفران، ۱۳۹۰

- ۱۱- عرفان منش، جلیل، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو، بنیاد پژوهشهای اسلامی
- ۱۲- فلور، ویلم، بنو کعب، عشایر مرزنشین جنوب خوزستان، از برآمدن تا برافتادن، ترجمه مصطفی نامداری منفرد، نشر شادگان، ۱۳۹۲
- ۱۳- فیلد، هنری، مردم شناسی ایران، ترجمه دکتر عبدالله فریار، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۴
- ۱۴- قیم، عبدالنبی، پانصد سال تاریخ خوزستان، نشر اختران، ۱۳۹۳
- ۱۵- قیم، عبدالنبی، فراز و فرود شیخ خزعل، ناشر کتاب آمه، ۱۳۹۲
- ۱۶- کاتبی، سیدی علی، مرآت الممالک، ترجمه از ترکی محمد تفضلی و علی گنجعلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵
- ۱۷- کازرونی، محمد ابراهیم، تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، با تصحیح دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷
- ۱۸- کاشانی، میرزا تقی خان، گنج شایگان، گزارش سفر خوزستان، نشریه دانشکده ادبیات اصفهان
- ۱۹- کرزن، جورج، ایران و قضیه ایران، جرج کرزن، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳
- ۲۰- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر، ۱۳۹۰
- ۲۱- کسروی، سیداحمد، تاریخ پانصدساله خوزستان، ناشر دنیای کتاب، ۱۳۸۹
- ۲۲- لایارد، سر اوستن نری، سیری در قلمرو بختیاری و ع شائر جنوب خوزستان، ترجمه مهراب امیری، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۷۱

- ۲۳- لسان الملك سپهر، محمد تقی، ناسخ التواریخ، به اهتمام جمشیدکیانفر، انتشارات اساطیر، ۱۳۳۰
- ۲۴- لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷
- ۲۵- لوریمر، جان گوردون، تاریخ خوزستان، جواهر کلام، محمد، انتشارات کویر، ۱۳۹۰
- ۲۶- لیوتنان بالارد، جنگ ایران و انگلیس، ترجمه کاوه بیات، فصلنامه فرهنگ ایران زمین، شماره ۲۷
- ۲۷- مجله وحید، شماره نهم، سال یازدهم
- ۲۸- نجم الملك، حاج میرزا عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱
- ۲۹- نجم الدوله، حاج عبدالغفار، سفرنامه خوزستان، به کوشش دبیر سیاقی، ناشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۳۰- هدایت، رضاقلی خان، روضة الصفاى ناصرى، به تصحیح جمشیدکیان - فر، انتشارات اساطیر ۱۳۳۰

منابع عربى

- ابن جعفر، قدامة، كتاب الخراج و صناعة الكتابة، دار الرشيد للنشر
ابن حوقل النصيبى، أبى القاسم ، صورة الأرض، منشورات دار مكتبة
الحياة، ١٩٩٢
- ابن الفقيه، احمد بن محمد الهمداني، كتاب البلدان، عالم الكتب بيروت
ارثرنودلمان، شيلدن، ميسان (دراسه تاريخيه اوليه /القسم الاول) ترجمه
جميل فواد
- الادريسي، محمد بن عبدالله بن ادريس، نزهة المشتاق فى اختراق الأفاق،
مكتبة الثقافة الدينية، ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م
- الاصطخرى، ابى اسحاق ابراهيم بن محمد، مسالك الممالك، دار صادر
بيروت
- الاصفهاني، حمزة بن حسن، تاريخ سنى ملوك الارض و الأنبياء، منشورات
دار مكتبة الحياة
- البلاذرى، احمد بن يحيى، فتوح البلدان، مؤسسة المعارف بيروت، ١٤٠٧هـ
- ١٩٨٧م
- الحلو، على نعمه، الاحواز (عربستان) فى أدوارها التاريخيه، دار البصرى -
بغداد، ١٩٦٩

الحموى، أبى عبدالله ياقوت بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر

بيروت، ١٩٧٧

الخطاب، محمود شيت، قادة فتح بلاد فارس، دار الفتح بيروت، ١٣٨٥هـ -

١٩٦٥م

السلمان، انعام مهدي، حكم الشيخ خزعل فى الاهواز ، منشورات دار

الكندى، بغداد

السمعانى، عبدالكريم بن محمد، الانساب، مكتبة ابن تيمية، ١٤٠٠هـ -

١٩٨٠م

الشيخ خزعل، حسين خلف، تاريخ الكويت السياسى،

العزاوى، عباس، عشائر العراق، الدار العربية للموسوعات

العزاوى، عباس، تاريخ العراق بين احتلالين، الدار العربية للموسوعات

العلى، صالح احمد، الاحواز فى العهود الاسلامية الاولى، مركز البحوث

والمعلومات

العمري، عبدالباقي، ديوان الترياق، طبعة حجرية، ١٢٨٧هـ ق

القلقشندى، أبى العباس، نهاية الأرب فى معرفة أنساب العرب، دار الكتاب

اللبنانى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م

الكعبى، فتح الله بن علوان، زاد المسافر و لهنة المقيم و الحاضر، نسخه

خطى، كتابخانه مجلس شوراى اسلامى ١٣٤٤، منبع ديجيتال

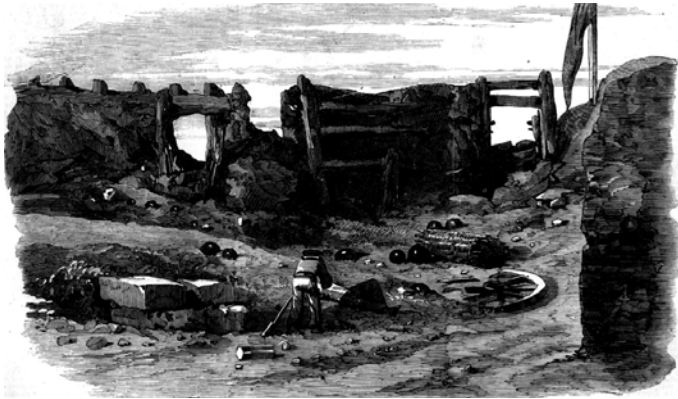
المانع، جابر جليل، مسيرة الى قبائل الاهواز، الدار العربية

للموسوعات، ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٨م

المقدسى، محمد بن احمد، أحسن التقاسيم فى معرفة الأقاليم،

النبهاني، الشيخ محمد بن خليفه، التحفة النبهانية فى تاريخ الجزيرة العربية،
دار احياء العلوم بيروت - المكتبة الوطنية البحرين، ١٩٩٩
النجار، مصطفى عبدالقادر، التاريخ السياسى لإمارة عربستان ١٨٩٧-١٩٢٥،
دار المعارف بمصر، ١٩٧٠
تاورنيه، جان باتيست، رحلة الفرنسى تافرنبيه الى العراق فى القرن السابع
عشر سنة ١٦٧٦، مطبعة المعارف بغداد ١٩٤٤
جاسون، مشاهدات بريطانى عن العراق سنة ١٧٩٧م، ترجمة د. خالد
فاروق عمر، الدار العربية للموسوعات، ٢٠٠٠م - ١٤٢١هـ
ديولافوا، مدام، رحلة مدام ديولافوا من المحمرة إلى البصرة و بغداد، ترجمه
مصطفى جواد، دار العربية للموسوعات
فصيح الحيدرى، ابراهيم، عنوان المجدفى بيان احوال بغداد والبصره و نجد،
مكتبة مدبولى ، ١٩٩٩
لوريمر، جان گوردون، دليل الخليج، القسم الجغرافى، مكتب صاحب السمو
امير دولة قطر
متز، آدم، الحضارة الاسلامية فى القرن الرابع الهجرى، دار الكتاب العربى
بيروت
مجلة الاستاذ العراقية، عام ١٣٨٣هـ، المجلد ١٢
مجلة المجمع العلمى العراقى، المجلد الثامن، الجزء الاول
مجلة المورد، المجلد الخامس عشر، العدد الثالث ١٩٨٦
مسكويه، أبى على احمد بن محمد بن يعقوب، تجارب الامم، منشورات دار
الكتب العلمية، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م
نيبور، كارستن، رحلة إلى شبه الجزيرة العربية و إلى بلاد أخرى مجاورة لها،
مركز عبير، مؤسسة انتشار العربى

تصاویر



خرمشهر پس از جنگ ۱۸۵۷م - ۱۲۳۶ش



تعدادی از شیوخ عشائرخرمشهر سال ۱۸۸۱م - ۱۲۶۰ش



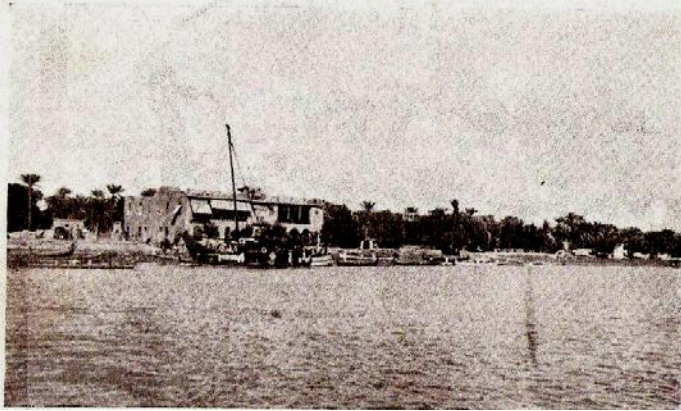
خرمشهر اواخر قرن نوزدهم



خرمشهر اواخر قرن نوزدهم



خرمشهر ۱۹۱۹م - ۱۲۹۸ش



نمایی از خرمشهر اوائل قرن بیستم



یکی از نهرهای منشعب از کارون - حومه خرمشهر ۱۹۰۸م - ۱۲۸۷ش



نمایی از خرمشهر اوائل قرن بیستم میلادی



نمایی از بازار خرمشهر ۱۹۰۹م - ۱۲۸۸ش



حمل و نقل مسافرين در خرمشهر ۱۹۱۹م - ۱۲۹۸ش



ويرانه هاي كوشك (قصر) بصري در جنوب خرمشهر ۱۹۱۴م - ۱۲۹۵ش



خیابانی در خرمشهر ۱۹۰۰م - ۱۲۸۱ش



خیابان چاسویی (انقلاب فعلی) خرمشهر در اوائل قرن بیستم



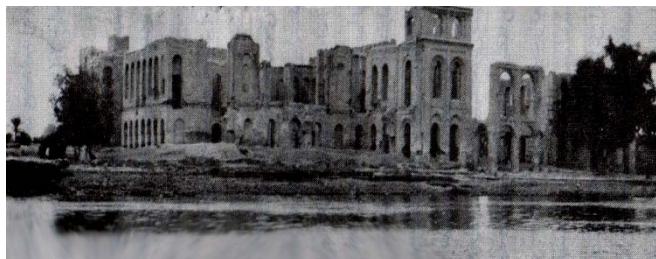
آرایشگری در خرمشهر قدیم



حمامی در خرمشهر سال ۱۹۱۷م - ۱۲۹۶ش



کاخ فیلیه که بنای اولیه آن در زمان شیخ جابر بود



بقایای کاخ فیلیه سال ۱۳۳۵ش



یکی از خیابانهای خرمشهر در سال ۱۹۱۸م - ۱۲۹۷ش



خرمشهر اوائل قرن بیستم میلادی

